

سب ضالہا پرست و الہی کی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

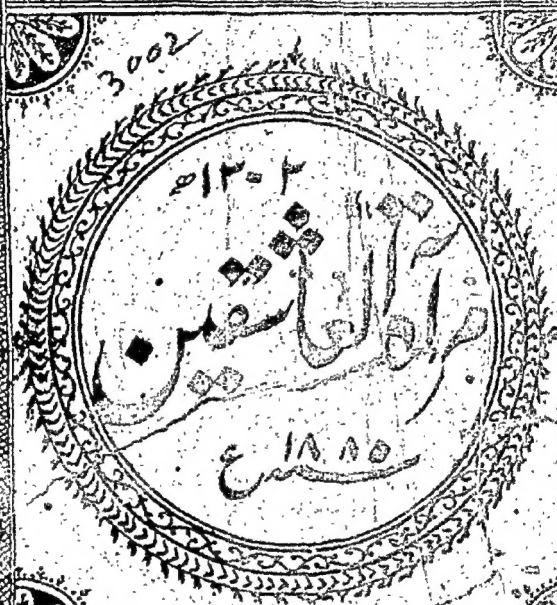
سید محمد حسین
شفیق
طریقہ العنا
سید محمد حسین

سب فراموش سید محمد حسین و عیدالذکر و عیدالذکر و عیدالذکر

سب فراموش سید محمد حسین و عیدالذکر و عیدالذکر و عیدالذکر

قُلْ أَكْبَرُ لِلَّهِ كَلِمَاتُ الْحَقِّ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ
قُلْ أَكْبَرُ لِلَّهِ كَلِمَاتُ الْحَقِّ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

الْحَقُّ لِلَّهِ وَالْحَقُّ لِلَّهِ وَالْحَقُّ لِلَّهِ وَالْحَقُّ لِلَّهِ



کتابخانه مجلس شورای ملی

مطبعة مصطفی وکلا هو مطبوعه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والناقة المتقين والصلوة والسلام على سيد المرسلين وآلهم
 علي آله الطاهرين وحجابه المكرمين آبا بعد بنيران بنو عجره وانحساب جناب خالق الليل
 والنهار برارند عروس نوبهار چونکه باندگان گنایا در عجز و ان تبه کار جز نایه کرد و او حیات
 شعاع نذر ایم و بجز کالای تھی دستی بدست نیست باند اسی کریم الاکرمین غفور اللذینین که
 بادشاه حقیقه توئی و باز گشت نشیب و فراز بتوازشنای کبریا بی تو عقل جمله انبیاء می او لیا که
 بر خاک عجز و نیاز و از صفات کمالات و جمله خلق و کائنات مقصود رسید و بخشش کما تو
 و شفاعت انبیاء و رسول علیه السلام و اصفیاء و اولاد السلام شده این چند آیات از سوره زل
 بحضرت ذوالجلال تو عرض نمایم : مناجات جناب قاضی الحاجات

<p>بهوای نفس و الخیبانی زمین بر دارا چنین نم بادل ویران فرو نگذار یا تقدیر تمنائی نمیدارم بحسب زیدار یا تقدیر کرم فرما درین عالم برین بیکار یا تقدیر بهوای حرص نفسا نمنه زمین بر دارا مرا انگیز در این حالت فرو نگذار یا تقدیر بهر حالت تو موجودی یا بیدار یا یا اقدیر</p>	<p>بفضل و لطف رحمانی نگاهم دار یا ابد منم در مانع او حیران تو دل فرما در سن جهان نه باد دنیا بود کارم به عقبی را خسریدم بدرگاه تو می نامم حبیبین بر خاک عالم تو سدا خانی تو در جهانی تو منائی تو سبحانے پرستش نه غیبت شود و او در دم و حلالت یا ای و مستعد تو مستعد می و موجود</p>
--	--

و دیدم در بی شیطانیان خدا و در عجب عیسی
خداوند گفته کارم بالهائی که دارم
تو شامی مرغخاری تو محبوبی و دودار
بغضه خورشید زردانی سعید را تو گردانی

ازین زندان پر خندان درونم آریا بهد
 ز چشم خود گم بر ارم سجالی زاریا بهد
 درین افلاس ناداری منم تا چار یا بهد
 بنیز خست رحمانی نگاهم وار یا بهد

بوز و کر نعت سید المرسلین خاتم النبیین کربا لعالمین صلی الله علیه و آله و سلم
بندش بکبریا گو تا گون اتحاف تحیات زکیات صلوة طیبات بر گلبن بنوة و رسالت
گلشن نقوت و رسالت اوزنگان بین بارگاه جاه و جلال صیدر آرای انجمن رفعت
کمال منظمه فیضات الهی مصدر کمالات نامنتهای صاحب قبح سنین خداوند کو کونین
سالماتان یقین گچمان خلق نشین بی نشان فضل الانبیاء بران الاصفیاء منظمه غفر
بمال شهادت و جلال ناطق کلام الهی و وقف اسرار نامنتهای مطلوب انطباع الوسیته
مقصود و لولا که لما نظم الربوبیت حضرت احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم

شاکر یاحمد صاحب خلق عظیم
 یاحمد سرور عالمے جناب
 یاحمد شیوائے انبیاء
 یاحمد سرستان ہدی
 یاحمد مہراج مہکت
 یاحمد بحر علمین لدائن
 یاحمد مطلع انوار غیب
 یاحمد یونی و نیار وین
 یاحمد حقیق مرآت دل
 یاحمد روی تو بدر منیر

مهديان اكرام و الطاف نعيم
 و هي شفيع اكبر يوم الحساب
 به منهای تقيا و اوليها
 نوگل حنيدان باغ ارتضا
 اخيستند ز نور برج صليت
 در زمانه كاشف اسرار كن
 واقع حكمايت و هم و شك و پير
 ابر رحمت و رحمته للعالمين
 واقع گرد و غبار از آب و گل
 زلف تنبر نبوي تو مشك و شبنم

یا محمد مدح جو درو علی کا
 یا محمد قلوب تو سینت مقام
 یا محمد چشمہ آب حیات
 یا محمد بیکساز اوستگیر
 یا محمد سرور ہر دو جهان
 یا محمد چارہ چارگان
 نام تو روشن لب عالم کو بکو
 ذات پاکت درو مندان را دو
 نور ذاتت جلو گریں ہم
 ذکر تہای محبوب حق ایمان کن
 نام تو بہترین و در زبان
 ایسے لائق محبوب با مطلوب
 کار ساز سے ماتوئی اسی کار ساز
 اسی خبر گیر کہ گروہ نہ نہیں
 درو مندم اسی طبیب انس جان
 واقف عالم توئی در جملہ حال
 بہت داروئی دوا دہا تو
 دیدہ ام گریخت در در فراق
 بار سوال امد توئی فریاد رس
 بیکساز کس توئی در دو جهان
 کینہ سنجوی من بجای کن

نور بخش سینہ اہل صف کا
 در گروہ انبیاء ہستی امام
 نور تو روشن جہان بخش جہا
 مقتداے ہر فقیر و ہر مسکین
 ہادی دین رہنمای گمراہان
 داروئے درد و ہب در ماندگان
 فیض تو جاریست در ہر چار سو
 بھر ہر بیمار دارو سے شفا
 روشن از حسن رخ آئینہ ام
 درو عشقت ہر زمان در مان
 درو اہل دل عشقت عیان
 در جہان مقصود و ما مغربا
 بادشاہ دو جہان بھینرہ
 پیشوائے مومنین و متقیین
 رنج ما در یاب از بطن تپان
 دور کن از دل غم و رنج و مال
 تو طبیب و منم بہار تو
 سینہ ام پر یان بسوز اشتیاق
 من ندارم درد و عالم جز تو کس
 جسم کن پر با حق تو اچکان
 غم کسار ہی بی دل غم خوار کن

<p>گر چه فطائع گشت محرم و گناه روز و شب نباشد و در محرم سعید ای بلند آلوده تو در جهان بچرخ کن بر من مسکین سعید</p>	<p>توبه کردم سزای من از حق بخور تا نباشد از حضور تو تعبید سر و دین فتنه کار لا مکان نیست ما را جز تو کس دیگر شید</p>
<p>در پیش عمار ربانی محبوب جهانی سحر کمالین بان مولانا شمس الحق الدین</p>	
<p>آن مجمع بود بحث و آن مخزن علم و حیا آن ماه و نیا شمس و مجرب برب العالمین آن شمسین بین شمس خورشید و کوه و چاه آن خواجه دور زمان مقبول در دو جهان آن مقتدا علی رفیق خاص ساکنان آن پیشوای مومنان آن پناهی گمراهان و آن عالم علم الیقین و آن شایع الیقین ستر جهان جسم عندی فیض کمال سرمد آن نموده هر دو جهان آن ستر کون مکان ای مظهر انوار حق و سی خزن اسرار حق ای قبله که گویان ما و سی کعبه دلربان ای خواجه روحی زمین که ستر و شرف گیر ای پیشوای مقبلان که پناهی ساکنان ای دین دانیای با مشفق کرم فرمای ما هستم سعید تا توان در دور و عشقت نیم جان</p>	<p>و آن سعدن صبر و رضا یعنی شمس العلماء آن بسمل باغ یقین آن محرم راز خد آن واقف سرحد داننده علم و پند و آن کاشف سحر نهان آن صاحب حق و حفا مشک کشتای عاشقان آن ماه نور ایتدا شد جلوه فیض عیان و در هر حدارض و سلو و آن محرم حق الیقین و آن کاشف سحر خفا شد از جنبش مغرب نور جلال کسب و آن حق ستر نهان آن مطلع نور الهدای و سی کاشف سحر حق در هر خطا و بد ملا ای سید تعلیم با کن بر من مسکین عطا ای پیشوای مومنین و افتخار اولیا ای دانی دور زمان و ایتدا ای انتها بلجای ما و آوای ما ای مرشد پیر ما از نفس شیطانی و امان ای ما من اهل بلا</p>

نوع دیگر

نام تامی آن چشم‌القرین باشد بر
 شده وجود آن شده دین مخلص نور خدا
 شمس و نیایش دین شمس جهان شمس آن
 قطب عالم قطب دین قطب مان قطب جهان
 باد دمی راه شریعت مصدر انوار حق
 آن جناب پیر اعظم بادشاه دوجهان
 نیز فرمانش همه اقلیم دنیا سرسبز
 پیر اکرم آنجناب شاه سلیمان ازمان
 دستگیر عاجز از شاه سلیمان متقی
 غنچه باغ سلیمان خواجه دور زمان
 ای شمس شمس اعلام مشکل کشا بجز خدا
 کن مدد در دین دنیا یا شمس عالیه جناب
 یا جناب قطب عالم پیر شمس الدین و
 در خیال من نبی آید منتانے ذکر
 شمس دین یا شمس دین و روز بانم و بانم

جلوه گشت در جای خورشید نور اهدا
 اهل وصلت اهل دل اهل صفای اهل
 شد متور از وجودش هر دو و صفیا
 اهل علم و اهل سلم و اهل دین اهل وفا
 زبده اهل طریقت پیش وای انقیاد
 حجت اهل حقیقت عارف سر خدا
 حکم جاری گشت بر آفاق دین آن شما
 واد باج فقر و غنچه بر سر آن ماه تقا
 هم مشت شد در جهان طبع نور الهدا
 کاشف سر زوتائق عالم علم صدا
 کن مدد در حال زارم بی سر و پای تو
 نیست مارا جرتو کین فریاد رسای پیر
 دستگیر کن بر انس و تنگ و لبای
 جز امید فضل تو هم نیست بار التجا
 کن مدد یا شاه شامان بر سر پیر بی نوا

منظم در عقیده این فقیر حقیر

گر زیان کارم خدا را بنده ام
 بیخفتن را من شفیع خود کنم
 از علایان حسین و حسنین
 من غلام اهل بیت و محضتم

از دل و جان مصطفی را بنده ام
 چار یار با صف را بنده ام
 فاطمه حسنین النصارا بنده ام
 خادمان مصطفی را بنده ام

دوازده صاحب امام رهنما
 چار نذیب نیز د انم معتبر
 خاک بوس غوث محی الدین منم
 خاک درگاه پستین الدین منم
 خادم شاهنریز الدین منم
 من سبک شاه سلیمان نویسم
 من سعید خادم ان چشتیم

هم شهباز کربلا را بنده ام
 نذیب یک حنفی را بنده ام
 واصلان حق نما را بنده ام
 شیخ قطب الدین قطب حنفی را بنده ام
 هم نظام الدین نظام انصاری را بنده ام
 شاه شمس الدین شمس اولیا را بنده ام
 انبیا و اولیا را بنده ام

اما بعد سبک وید اضعف عباد الوحید سید محمد سعید بن سید حیدر شاه حسینی رنجانی حنفی
 چشتی پشتر توتلی جبل اند اصوله و فرود کلمه الحشورین فی زمره خدام الرسول علیه السلام
 که از سخنان اسرار و امر الهی و از زوایا و ابدنا مشتاقی که از زبان عرب و لسان گوهر شارب
 الشریع شمس الحقیقه ملک المثنای سلطانی الطریقیت برهان الحقیقت امام العارفین
 سند الموحیدین حضرت خواجه شمس الحق والدین سیالوی رضی الله تعالی عنه و عن اهله
 و خلفه آنچه بسیم رسید بتوفیق حق بیجا نه جمع کرده شد چون داشت از این کلام که منظر و صفا
 شکمست جال و کمال معشوق معنوی جلج نماید لهندا نامش بر آتش العاشقین
 کرده شد و الله المستعان و علیه الشکاک ۱۲ التماس از ناظرین با انصاف انبیه
 چون بطالع این ملفوظات خوش وقت گردند این بنده را بد عا خیر یا فرمایند و بعین
 عاطفت و صلاح ببیند زیرا که نه بر شاعری انشا پر وازی دعوی کنم و نه بر علم و فضل خود
 غرور ام مختص این چند سخنان بی باعث محبت خواجه و اچکان حضرت مولانا و مرشدنا
 شیخ شمس الحق والدین تحریر نمودم پس کلام عشق آمیز را بقواعد تعلیق نسبت چنانچه
 حضرت خواجه معین الدین اجمیری رفته میفرماید بیست عشق را با تو می گوید باشد
 احتیاج به این سخن بر مسجد و می خانه می باید نوشت به اگر سهوا یا خطای ببیند

چند خطی
 سبک وید
 سبک وید
 سبک وید

بقلم اصلاح مقررین فرمایند بموجب فحوائی حدیث شریفیه که در مشکوٰۃ لمصابیح آمده
اول سخن کسی آدم نفسی درینست اگر چه کلام باشد از سهو و خطا بهتر نیست لیکن هر
بنظر اصلاح بنده عیبش بهتر بنظر می آید و و خارش گل یاسمین نباید چنانچه
شیخ سعدی میفرماید شمع اگر چه چشم از دست نگیرد گوی بر دیو و فرشته ات بناید چشم که بچشم
نظم شنیدم که در روز امید بهم بد از این بندگان بحث که رسم تو نیز بر بدی بینی
اندر سخن به سبب خلق جهان آفرین کار کن و بحکم حدیث شریف تخلقوا باخلق الله
عملی دیگر در بدان ای عزیز و جمع کردن این ملفوظات چند باعث گردید تا
اول آنکه تا ازان جناب شد آب یاد گاری بماند هر که خواند سعادت یابد و مرا
بدعا خیر یاد آرد و در روز جزا باعث رهایی و شگاری باشد باعث دوم که سخن
حضرت بهترین سخنهاست از چند وجه اول آنکه مطابق قرآن و حدیث است دوم
دنیا را از دل مرید فراموش کند و آخرت را یاد آرد و سوم دوستی حق سبحانه و تعالی
در دل مرید پیدا آید چهارم چون مرید این سخن بشنود از راه بی پایان اندو و غم
سالکان راه نماید و عارفان و عرفان بخشد ششم اگر مرید ضعیف بود قوی گردد
و طلبش یابد و هفتم آنکه برای تکریم نفس و تصفیه قلب نهایت مفید است پس ششم
اینچنین سخنان از واجبات است و هشتم باعث سوم که حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله وسلم میفرماید بخند ذکر اصحابین تنزل رحمتی چون ذکر صاحبین باعث نزول
رحمت حق تعالی است پس این سخنان ایشان وسیله نزول رحمت و هشتم باعث
چهارم که محبت پیروشن ضمیر در جانم میجو میزند و همه وقت فرحت دل من از
سخنان ایشان بود مع آنکه اکثر مع من احب پس حسب سعی خویش سخنان ایشان
که فرحت دل جان من بود و جمع نمودم باعث نهم که حضرت رسول علیه السلام میفرماید
من اراد ان یخلیس مع الله فلیجلس مع اهل الذکر و بیست چون شدی و در آخر

باعتبار

و

و

و

و

اولیا: در حقیقت گشته دور از خدا یعنی چونکه صحبت مردان اهل عرفان نیز
 بهشتی حق تعالی است پس محصل سعادت صحبت آن ذات نوشتن این
 لطیفیات را مقصود عظیم دانستم زیرا که فکر و ملفوظات اهل کمال و تصوف و
 حقیقت عین صحبت معنوی است با آنها باعث ششم که صاحبان جمیل
 فرموده اند: **عَبْدُ الْعَزِيزِ شَيْخٌ خَلَّ صُورَتَهُ تَقْطِيعًا تَقْطِيعُ صُورَتِهِ كَمَا تَقْطِيعُ حَبَّةَ لَبَنٍ**
 جهت حصول تشدد تصور آن ذات فکر و خیال خود را در سخنان ایشان مشغول
 گردانم تا خیال بسوی غیار راه نیاید مولوی معنوی فرموده ای برادر تو
 به پیر اندیشه: **بِالْقَبْلِ تَوَسَّخْ وَأَنْ وَرِثَتْهُ** هر گز گسلست اندیشه تو گاشتی: و رب
 خارتو بهیمه گفنی: باعث هفتم که چون سخنان صدق ترجمان آن الاصفات
 وسیله نجات است و بیشتر از میان کسب رهی و هجوری بجز دیاب نمی گردند
 بعضی سخنان که از قدرت صحبت ایشان یا استماع آمدند را قاصد نمودم تا هر حال
 بهر انافع باشند باعث ششم که مولانا مولوی حامی علیه الرحمت میفرماید بابت
 نه تنها عشق از دیدار خیزد و بسا که این دلت از گفتار خیزد و در آید جلو حسن از رخ
 گوش: **بِرُجَانِ آرام بر باید ز دل هوش** پس چون که تجلیات عشق حقیقی متوجه
 یوند باشند این حکایات محبت انوار الهی باشند و نوشتن ملفوظات آن دال
 صفات وسیله عشق حقیقی دانستم باعث ششم که حاجه فرید الدین گنج شکر رحمة الله علیه
 فرموده که چون مرید سخنان پیر خود بشنود و در قلم در آورد و بعد به حرفی که می نویسد
 ثواب طاعت پیر از سال در اعمال نامه او ثبت میفرماید و بعد از مردن جای او در
 بهشت باشد و هم سالمان المشایخ حاجه نظام الدین رحمه الله علیه فرموده که از جهت
 مولانا شیخ فرید الدین قدس الله سره العزیز شنیده ام هر مرتبه که سخنان او را
 بشنوم و بگوشت هوش بشنود و آنرا بنویسد او را بر کلمات و حسنات بیش از این حقیقتا

از نانی فریاد برین امید نباشتن ملفوظات پیر و تنگنیر خود مشغول شدم با بحث
 و پنجم آنکه در روز قیامت بطغیل این سخنان از مریدان خود شنیده این خاکسار گناه کار
 را شفاعت خود در از بند چون اصحاب کعبه در ملازمت خود نگه دارند خداوند استگار
 چند قدم دوستان تو زود اورا بسبب دوستی دوستان خود در زمره آذینان شمردی
 و در بهشت خواهی آورد این خاکسار اگر چه بدعوی دوستی دوستان تو بکمال نرسیده
 اما بطغیل خواجگان کبا و اولیای نادار ازین کرامت محبوب گردان و از نظر حرم خواص
 که بابیشان میرسد مرخصی کن این سخنان را وسیله عرفان سرخ اخوان من گردان
 یاربنا للعالمین باعث شوق زیارت خواجہ شمس الحق الدین گیارش حال انور
 که در خود سالی هر حضرت والد بزرگوار چند کتب نظم تعلیم نمود و بعد از آن بخدمت عالم علوم
 فروع و اصول کاشف دقائق معقولات و منقولات حضرت مولوی سلطان احمد نقشبند
 محمولوی سپردند چند کتب صرف و نحو و غیره خوانده و بعد از آن شوق زیارت شیخ طریقت
 و لم یساکشت و طریقه نقشبندیه متبع سنت نبویه و ستمه معتقد آنی شدم از والد بزرگوار
 به بیعت ایشان اجازه خواستم چونکه حضرت ابوبکر محمد مت حضرت شیخ نبی بخش شسته
 صابری استقامت و بیعت و خلافت حاصل کرده بکمال ریاضت و مجاهده مشغول بودند
 فرمودای فرزند ارجمند از یک راه مانع و مراحیم اما مرضی من نیست که در محاکم حشمت اهل
 بهشت منساک شوی و کتاب قرآن الفوائد که ملفوظ حضرت سلطان المشایخ خواجہ نظام
 الدین صاحب بلوی است بمطالعہ آن امر کردند لاجرم حسب الارشاد حضرت شب بزرگوار
 بمطالعہ آن مشغول شدم اگر چه بیشتر کتب از علم تصوف و در جهان موجود اند و بیچشم
 از آن لذت و شوق نیافتم چوین کتاب که تبحر و مطالع آن محبت خواجگان چشتینیه
 پیدا شد تا آنکه درین خیال شب روز مشغول بود و درین اثنا حضرت سون صاحب
 اعلیٰ که در ریاضت و مجاهده مقامی عالی و شانی بلند می داشتند نسبت سلوک

حضرت نقشبندی و شمس قدس سره ای فرزند از بسیار مردم خاص عام شنیده ام که بزرگوار
 شیخ شمس الدین سیالوی از خلفای کبری حضرت خواجه توسوی بسیار بزرگوار
 قطب وقت و در علوم ظاهری و باطنی عالم و در هدایت و ارشاد مقتدای وقت اند
 راه حق می گنجینه جودت ایشان بر و مجرب شنیدم این خبر شوق زیارت آنحضرت جوش
 زد و اما در آن زمان که مفصل حال آن ذات والا صفات اطلاع یابم اتفاقاً روزی
 بمجلس سماع صوفیه نوشا پیر شسته بودم شخصی اندیش نام گفت مجلس سماع این
 مخالف حضرت پیر من است زیرا که این مرزاییه میشوند گفتم پیر تو کدام است گفت حضرت
 خواجه شمس الحق والدین سیالوی پیر من است پس مفصل حال آن ذات والا صفات
 پرسیدم و از فضائل و کمال ایشان بجز و یاب شدیم بعد از آن روز چند مرتبه که
 غلام رسول حبیبنا کن قلند مهبیان سنگه مشرف بودم که اتفاقاً شخصی بخدمت مولود
 صاحب عرض شد که فلان بزرگ چینی و فلان مرد کاهور بد منزل سلوک چگونه
 اند فرمودند چنین مردان و طایفه خوان را یک بخت میگویند باز گفت که حضرت
 خواجه شمس الحق والدین سیالوی چگونه اند فرمودند آن شیخ کامل و مکمل اند باستماع
 این گواهی اتفاقاً من محکم شد و آتش عشق بجوشید و از حضرت والد بزرگوار اجازت
 خواستم پس آن حضرت بوسیده جمیده خود شب و شب و وقت نماز عشاء شانزده هم ماه جماد
 الثانی سنه سبع و ثمانین و اثنا عشر مائه یحیری بخدمت حضرت خواجه شمس العارفین حاضر
 گردیدم و بیعت گشایند و آنحضرت حسب استعداد این بنده از کار و ادوار و ارشاد فرمود
 تا آنکه بهر سان دیگر شغال و مرغ قبات ارشاد فرمودند حسب المقدور بتوجه آنحضرت بجا
 آوردم بعد از آن بتاریخ غره ماه ربیع الاول سنه یک هزار و دویست و دوازده و چهار سال
 یحیری مقدس شب و شب بجز و یاب شدیم غلام محمد توسوی گجراتی خفته بودم خواجه شمس
 العارفین اسجواب یدرم و شفقت بی غایت مرا کاتبی علما فرمودند و زکون بر حق

محمد سیاح
 در سنه ۱۲۸۵
 در کربلا

نیز ارشاد کردند چون صبح شد پیش آنحضرت خواجگان که دم تقبیر آن بخت
 فرمود کتاب مرقع و کشکول شریف درین فقیر خانه موجود اند آنرا بنویس و زکوة هفت
 اسم الهی که بسند حضرت غوث صمدانی شیخ عبدالقادر جیلانی در مرقع مبطوع از دست
 شریف آرد کن پس بچنان کردم بعد از آن روز شنبه بیستم ماه ربیع الاول ۱۷۹۶
 سعادت قدم بوسی حاصل شد روی موسی این دعا گو کرده شفقت بیغایت از زانی فرمود
 و تعلیم شریفین یک پیر این خود عطا کردند و یک کلاه چهار رنگی نیز بدست خود بر سر نهادند
 نهادند بعد از آن این دعا گو عرض داشت که والدین شریفین بن سبب عدم اولاد این
 بنده قصد نکاح و گیر سیدار ندانم چونکه محبت ایشان در دلم قرار گرفته است بصلح
 راغب نشدم و امید هست که ایشان بدگاه قاضی الحاجات دست برداشته و عاقبت
 فرمایند تا خدا تعالی عزوجل اولاد صالح عنایت فرماید پس حضرت صاحب شفقت بیغایت
 دست دعا بجناب حق سبحانه برداشته و عاقبت فرمودند و یک تعویذ نیز بدست مبارک
 دادند و فرمودند که سبزو ریهت زوجه خود به بند پس بچنان کردم بعد از آن بتاریخ
 هفدهم ماه شعبان ۱۲۰۰ روز جمعه بوقت عصر حق سبحانه بطیفیل آنحضرت فرمودند ارجمند
 عطا فرمود و چون آن بیدار شد فیضد جت آن حضرت مشغول شدم و خرد و تولدش پیا
 کردم فرمودند نام او چه داری گفتم محمد یوسف گفتند مبارک باد و خدا تعالی دیگر برادر
 نیز عنایت فرماید این ارشاد مبارک آن حضرت در دلم پوشیده و شتم که بعد از آن
 روز شنبه چهاردهم ماه حضرت زاده فرمود پیش از وصال آنحضرت سعادت قدم بوسی
 حاصل شد مولوی غلام محمد توسوی گجراتی و حافظ محمد دین لاهوری و امام بخش و آید احمد
 خدیوگار آنحضرت و یاران دیگر نیز حاضر بودند روی موسی این دعا گو کرده شفقت بیغایت
 کرد و از زبان مبارک فرمود که حضرت خواجہ موسی رحمة الله علیه در باب غور پرداخت
 همانان تا کید بلوغ فرموده بود حسب المقدور هر چه پیشتر آید می کنیم چنانچه پیش شما و غیر

باید که خدمت مہمانان بموجب حاجت خود سجا آرمی و عراس نشینان و بندگان نیز
 بقدر توفیق ممکنی که درین ہر دو امر میں برکت پیدا شود و اگر کسی راہ خدای حلید و
 و لطیفہ می خواہد بخیم گوی شمار اجازت است پس ہمہ مجلس نشینان مرا گفتند مبارکباد
 کہ آنحضرت خلافت و اجازت داد و گفتیم محمد بند علی ہذا الارشاد بعد از ان شنبہ
 وقت محرم و قمر ماہ ربیع الاول سنہ ۱۱۰۰ ہجری ہشت روز بعد از وصال آنحضرت و تمام
 حضرت مولانا بچل حضرت محمد بخش خفہ بودم کہ زیارت حضرت صاحب شرف شوم باین
 کہ چہرہ مبارک آنحضرت مثل قمر چہار دہم روشن بدن مانند آفتاب و رخشان سجود و
 سجدہ برای امامت مستعد شدند و جمیع درویشان آستان پس آنحضرت صفا بستند
 ہنوز تکبیر اولی نشدہ بود و سوگو معظم دین صاحب از جانب بہت نزد آنحضرت حاضر
 شدہ کیفیت ہماری رسیدند مگر آنحضرت تشینہ پس این بندہ تر و یک شہہ رسید کہ
 حال طبیعت مبارک ایشان چگونه بہت فرمودند بفضل الہی خیرست باز چہرہ آن
 و تبسم کنان فرمودند خدا تعالی ترا فرزند ارجمند دیگر عنایت فرماید عرض کردم کہ
 قبل ازین تیر ایشان درین باب دعا فرمودہ است اگر بدرجہ قبول افتد عنایت
 خدا تعالی است پس بعد از ان بتاریخ چہار دہم ماہ صفر سنہ ۱۱۰۰ ہجری روز شنبہ وقت
 نماز صبح حق سبحانہ و تہنات پس دیگر عنایت کرد و ما بش سید عبد العزیز نہادم احمد علی
 ہاکم بعد از ان بہمان خواب ارشاد فرمودند کہ خدمت مہمانان نیز حسب الامکان
 سجا آرمی و و لطیفہ اسم یا حی یا قیوم والد بزرگوار خود تلقین کنای پس چون بید
 شدم پیش مولوی معظم دین صاحب واقع خوابا پنجہار ساختم مولوی صاحب
 فرمود مبارک باد کہ در بیداری و خواب آنحضرت شمار آموز و ان تحت بدان کہ آن
 روز می بخد مت فیصد جہت آنذات والہ صفا شرف شد عرض کردم کہ خاوان
 آستانہ چنانم کہ زالی بر آنخویدن حضرت یوسف علیہ السلام رہیمان تنیدہ و روست

گرفته حاضر شد و گفت اگر چه متفلسم و لیکن در زمره خریداران او محسوب می‌شوم خود چه
 شمس الدین سوی این بنده اتفاق نموده فرمود آن ضعیفه محض چه کار دیدن بود
 علیه السلام بهانه ساخته بود و الا قیمت او این نبود آنگاه این بیت بر زبان مبارک
 بپشت اگر چه من بسی قاصر قماشم که در سنگ این پیشانی شوم بعد از آن دعا گو
 کرد که بنده نیز بهانه زیادت ساخته بخضر ایشان می آید با حقوق طاعت ایشان که
 بجای می آید و لیکن امید است که بطیف صاحب ایشان آمرزیده شوم چنانچه در شکرش نوشته
 دیدم که خدا تعالی فرماید هیچ حلقه ذاکران را بخشیدیم فرشتگان میگویی ای پروردگار
 ما فلان بنده گناهکار محض است حاجتی بمان حلقه ذاکران نداشته بود خدا تعالی
 بفرماید از این نیز بطیف آنها بخشیدیم آنگاه فرمود آنچه گفتی حق است که در روز قیامت با
 بطیف نیکان بیامزد و چنانچه شیخ سعدی گفته است شکر می‌دهم که در روز امید می‌دهم
 بداند به نیکان بخشیدیم که هم بعد از آن فرمود شخصی بر دروازه روضه مبارک
 خواجه فرید الدین اتاده میگفت عجب دربار است مردمان که می آیند گمان کنند که
 ببرکت حضرت خواجه صا آمرزیده شویم و خواجه صا فرمود ایست که خدا تعالی بطیف مردمان
 که می آیند و دست پاخی بر بقرین من مال آمرزیده شوم بعد از آن فرمود خواجه ترمذی
 رحمة الله علیه فرمودی چند مردان دست خود بدست من نهادند ایستادم که گاهی هر یک
 بدست من آید و بطیف آن خدا تعالی بخشید پس ازین سخنان لاجو شدم و گفتم الحمد لله
 و در ذکر و رجوع است کردن و نوشتن موقوفات بدان ای عزیز

چند سخنان گوهر فشان از زبان صدق ترجمان حضرت مولانا شیخ شمس الدین ربیع
 غزل شکر بلبل شوق محقق تحریر فرمود و بوسیله جمیله مولا احمد یاسیال ساکن بونانی بغداد
 قدیم بوسیله آنحضرت حاصل کردم مولوی صاحب درق مرقوم به خدمت آنحضرت گدازید و عرض
 داشت کرد که این چند پنهان ایشان سپید محمد سعید تحریر نموده بامید آنکه به نوشتن این پنهان

خواجہ شمس العارفین علیہ السلام که فرمودند که نیکو نوشته هر عمل خیر که از بند وجود آید غنیمت است این کار
 نیز عرفان شست کرد اگر اجازت باشد چند سخنان که از زبان گوهر فشان بگویم بنویسم خود چه
 شمس العارفین فرمودند پس هر چه بتوانی نوشت اما حال ما در ویشیان چیست که دیگر نزن
 بترک دنیا می آموخیم و خود روزی حصول آن سعی نمایم انگاه این بیت بزرگوار را که اندک
 به بیت ترک دنیا بگویم آموزند به خوشی تن سیم و غله اندوزند بعد از آن این بیت
 نیز خوانند یا ایها الذین آمنوا اهل تقوا لوی ما لا یفعلون سبحان الله که مقرران
 حق با وجود چندین جماعات و ریاضت ها هستند خود را چنان محو و منسی فرموده که در همه اوقات
 میگویند یا عرفت که حق معترف که ما بعد ناک حق عبادت پاک و غزل معروضه خدمت اند
 ما این بود و غزل چون توئی محبوب و مرغوب ما آدم برادر گشت با صبیانه و شمس
 شمس دنیا و آستانه روشن از علم است بر روی تورا از سیاه بختی اندر ظلمت کن
 برویم باغبان عشق با چو سرور و سالار ملکین توئی ما عاخر با یوس کن سر فرشته که
 سخنان که از زبان و فشان سخن گفت بشنیدم تکریر کردی و اکثر عادت شریف حضرت
 مولا تا مرشد ما آن بود که چون این خاکسار بخدمت ایشان بنشسته سخنان صدق و حقایق ناگو
 بر زبان سا که انداختی حق تبارک و تعالی ذات ملک صفا خواجہ شمس العارفین فاضل و غیر
 برکت و یاد ما از این شربت سخنان که عین با حیات مملو از اسیر بارگزاران و امین باد
 رب العالمین و فهرست این ملفوظات بجهل مرآت مرتب گردیده مرآت اول در ذکر نفی
 حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم مرآت دوم در ذکر فضیلت جلفا را شدین
 آن سید الانس و الجن مرآت سوم در ذکر فضیلت ازواج مطهرات و این بیت آن حضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم و تحقیق اهل که ادم اند مرآت چهارم در ذکر تعظیم و تکریم مساوات ارام مرآت
 پنجم در ذکر فضیلت عشره مبشره و مرآت ششم در ذکر فضیلت مهاجرین و ارف مرآت
 هفتم در ذکر عقاید و حصول این جماعت بجهت این جز آن مرآت هشتم در ذکر احادیث

کار سازی کنی و از کار بفرستی چون توانی هرگز بیان کار ساز

و فضیلت آن صراحتی که در ذکر طهارت و صلوات و تعلق آن صراحت و بیستم در ذکر کوفه و
 مذمت تبارک آن صراحتی با آن بیستم در ذکر روزه صراحت و دوازدهم در ذکر حج و فضیلت
 بیت المقدس صراحت بیستم و بیست و یکم در ذکر تلاوت قرآن و مذمت قاری بیست و دوم در ذکر چهارم
 در بیان ذکر حق سبحانه و تعالی و فضیلت آن صراحتی با آن بیستم در ذکر فضیلت درود شریف
 صراحتی شانزدهم در ذکر اوزار و نگهبان شدن وقت آن صراحتی بیست و یکم در ذکر فضیلت
 عبادت و مذمت تبارک آن صراحتی بیستم در ذکر فضیلت اخلاص مذمت یا صراحت
 نوزدهم در ذکر محاسبه مراقبه و رات بیستم در ذکر توکل و صبر صراحت بیست و یکم در ذکر مذمت
 غضب و فضیلت احسان و تحمل یا صراحت بیست و دوم در ذکر سخاوت و خدشت مهمان
 و فضیلت اعراض از گناهان صراحت بیست و سوم در ذکر جهاد خضر و جهاد اکبر و جنگ خرق
 علیه کرم الدج و امیر معاویه صراحت بیست و چهارم در ذکر زهد و مجاهدت خوارق کون
 و جز آن صراحت بیست و پنجم در ذکر مذمت تکبر و کیفیت فنا و هستی بیست و ششم صراحت بیست
 ششم در ذکر مکارم ایشیخان و مذمت صحبت و حب نامان و جز آن صراحت بیست
 هفتم در ذکر فرق میان فرقه ملائیکان باقی و زبان حال صراحت بیست و هشتم
 در ذکر قبول فرقه رافضیه و مذمت آن صراحت بیست و نهم در ذکر عظیم جعفر و مذمت منجیان عالم
 ناقص و حق صراحت نهم در ذکر صحبت بنیاد و مذمت ملازمت و شمارت و ذکر اصرار
 سنی بیستم در ذکر مذمت دنیا و اهل آن صراحت سنی و نهم در ذکر تنگ نفسی تصدیف قلب
 و اظهار بجز و حقیقت مگر روح انسانی و جز آن صراحت سنی و سوم در ذکر زیارت
 قبور و امانت داشتن از اهل آن صراحت سنی چهارم در ذکر بیعت و فضیلت آن صراحت
 فیض از بزرگی سلسله دیگر صراحت سنی و پنجم در ذکر تعریف و فضیلت پیر و صحبت و عفت
 و کواب تصور آن صراحت سنی و ششم در ذکر کمال جذب و استغراق اهل الله صراحت
 و ششم در ذکر محبت خدای و قبول و دوستی او و تبرکات سرور کائنات و ارباب عالم

روز و شنبه شانزدهم ماه جمادی الثانی سنه سبع و ثمانین و ثمانه عشر مائه سعادت قدیم
پوسی خواجہ شمس العارفین چمنل شد حضرت والد بزرگوار این عالمی و کمالی و کمالی و کمالی
نیز حاضر بودند خواجہ شمس العارفین چمنل بزرگوار که اسما شریفه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
در قرآن مجید و دیگر کتب بسیار مذکور اند و یکی از آنها اسمی است انگار که فرموده و گفته
است معنی دارد و یکی گفته خواندن و نوشتن از کسی نیا سوخته باشد و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
همچنان بودند و دو اسم آنکه عربی اصل هر چه را اسم گویند چنانچه که را اسم القری گویند که اصل
همیشه در ویه است پس آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم را حق تعالی امی فرموده که اصل
موجودات و مخلوقات اوست چنانچه شیخ سعدی فرموده بیت تو اصل وجود آدمی است
و اگر هر چه موجود شد فروغ تست و همچنین در حدیث آمده که اصل مخلوق من نور است و اما
من نور الله میگویم آنکه نسبت بجانب اسم القری است که مکسبت پس معنی یکی بود انگار
فرموده که امی در شوی مراد از نگار من آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم است که با وجود امی بودن
علم اولدین و آسمین می نهند و عاشقان ایزد و انسان را با اشارتی حقائق زیروانی
ربانی تعلیم کردند چنانچه درین محل بود که علامت حسین قریشی این حدیث خواند او تیت علم
الاولین و الاخرین بیت علی که سوز گارش حق بود و علم او پیش از خلق بود
یعنی از ان فرمود حضرت خواجہ حافظ رحمة الله علیه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
وسلم را مشوق شکرده ساله تعبیر کرده و قرآن مجید را بی و ساله نام نهاده و صحبت آنحضرت
را صحبت کبیر و صحبت قرآن را صحبت صغیر خوانده و این بیت بزرگوار مبارک را مذکور
مشوق شکرده ساله و بی و ساله و این بیت مر صحبت صغیر و کبیر انگار فرمود
که شکرده ساله باعتبار شب سراج است که دو ساله قرآن مجید باعتبار اینکه نزول و دو بار
شده گمانا باز لوح محفوظ باسمان دنیا فرو آمد و دیگر باز پنج آیت آیت یا سورت
شکر بر وفق مصباح نهدگان نازل شده و مراد از صحبت کبیر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم

گفتند با اعتبار آنکه بهترین از اولاد آدم علیه السلام اند و جمیع پیغمبران روز قیامت
 زیر راست او بایستد و پناه جویند چنانچه در حدیث آمده **عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعْدٍ قَالَ قَالَ**
رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَا سَيِّدُكُمْ وَكُلُّكُمْ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ وَلَا تَحْزَنُوا بَعْدِي كَوَلَّيْتُ
 الْحَدِيثَ لَا تَحْزَنُوا كَمَا مِنْ نَبِيٍّ يُوَسِّدُكُمْ فَمَنْ سِوَا الْأَنْحَاثِ لَوْ أَنَّ نَبِيَّ الْحَدِيثِ وَصَحَّتْ صَغِيرُ
 بَقَرَتَانِ دِيلٌ كَرَاهَ أَنْ يَزِيرَ كَيْفَ يُقَابَلُ تَرْتَبُهُ أَنْ حَضَرَتْ حَصِيلَةُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاسْلَمَ صَغِيرَتِ وَنَهَى بِهَا
 كَرِيمٌ عَظِيمٌ مَوْسُومٌ سَاخَتْهَ جَنَاحُهُ فِي قُرْآنٍ مُجِيدٍ أَوْدَعَهُ إِذَا أَقْرَأَ كَرِيمٌ وَدِيرٌ وَتَقَدَّ أَهْلِيكَ كَمَا
 سَبَّحَا مِنَ الْمَلَأَنِ وَالْقُرْآنُ الْعَظِيمُ لَعْدُ زَانٍ فَمَوْدُكَ حَقٌّ سَجَادَةٌ وَتَعَالَى أَنْ حَضَرَتْ حَصِيلَةُ بَقَرَتَانِ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاسْلَمَ رَابِعِي حَمَتِ عَالِيَةَ لَبَّيْكَ شَوْكَةً كَرَامَتِ جَنَاحُهُ فِي قُرْآنٍ مُجِيدٍ أَوْدَعَهُ إِذَا أَقْرَأَ سَلَامُكَ
إِلَّا أَرْحَمَهُ اللَّهُ الْخَالِئِينَ وَتَفْسِيرُ حَقِيقَتِ رَسُولِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَمَتِ مَرْسُومَانِ رَاكٍ
 بدو راه هدایت یافتند اما انا رحمة مهدات و رحمت است مرکا فران را که بسبب و از عدا
 استیصال میں ہووند ما کان لہ بعد تجسم و انت فیہم در کشف الامر آورده که از رحمت
 بود که است را در پنج مقام فراموش نکرد خواه در مکہ معظمہ قیام فرمودندی خواه در مدینہ طیبہ
 خواہ بر عرش معلیٰ خواہ در مقام قاب قوسین یا در فرمودندی کہ اسلام علینا و علی
 عباد الله اعتنا بخین فرما که در مقام محمود شفاعت کبریٰ مختار و سر فراز خواهند شد استی
 گویند مظهر غاصیان برگزیده و حسن خیزمان و دست و دامان تو در اندون از
 با اسید از حضرت بانصرت توان شدن چون توئی در سر عالم رحمت اللعالمین
 بندرین محل فرمود شخصی متکبر کبیر چون تو بکنند گناہان و خدا تعالیٰ بیاورد و کبیر
 کہ حضرت رسول علیہ السلام راست یا لحن کند از خدا تعالیٰ بیاورد و درین اثنا مولا
 معظمین صاحب مروتی این بیت خواند بیت محمد بخش گناہ گار حق را و ولی حق
 بخش خطای محمد و در مصحح نامه آورده که چون سجدات فی بابینا و وصل لا فی شیم
 هر یک ما آلبی ہا این کردند پس من نیز حمد آلبی بنیابان اندیم گفتیم الحمد

الذی جعله رحمه اللعالمین وبعثنی علی سائر الخلق اجمعین و جعلنی بشیراً و نذیراً و
 اعطانی فرقاناً مجیداً و جعل امتی خیر الامم و جعلنی اولاً و آخراً بعد از ان غلام حسین
 قوال انحضرت این مولود اشارت فرمود بشو لو دشمن طغی ای که از دست عنایت
 فقیض بحر رحمتی آب رحمت سیل رحمت آب سار رحمتی به از کرم و زور فشانای مای
 تمکین و زور به بحر رحمت کان رحمت کن سار رحمتی به خسر و سی دین و لان ناست
 محمد مصطفی به شک رحمت خطبه رحمت نابد از رحمتی به غیرت طوبی است و قدت چهره و تشک
 از م به نخل رحمت به رحمت در بهار رحمتی به بارگفت از درون و وز برون از انعمیم
 باب رحمت بیت رحمت هم جلد رحمتی به گیسوی پیشانی تو روی تو خورشید حسن به شام
 رحمت صبح رحمت هم بهار رحمتی به از بیان رحمت ای رحمة اللعالمین به نستی ناهان به
 گوید بی شمار رحمتی به بعد از ان لحنی ذکر ابتدائی نزل حی افتاد و آیه شمس العارفین
 زبان مبارک راند که چون وقت آمدن وحی نزدیک رسید رسول علیه السلام بر سر خنجر و سنگی که
 گذشتی از و آواز آمدی که اسلام علیکم یا رسول الله تا روزی از افاق آسمان فرشته را دید که
 یک پای خود بر یکا دیگر نهاده استا و هست و با واد میگفت یا محمد انت رسول الله و اما جبرئیل
 هر طرف که در آسمان میگردد است همان صورت می دید از انجام رحمت خود و چنانچه خدیجه کبری
 رضی الله عنها آمد و آن حقیقت بدو باز گفت خدیجه یا آنحضرت گفت که این بهتر گفتمی گوئی
 و خدیجه نزد و رفته بنو فیل سپهر خود در رفت و گفت امرو فرد محمد این نوع معایبه کرده است
 و قد گفت ای خدیجه بفرده باد مگر که محمد پیغمبر آخر الزمان است و این ابتدای نبوت است
 خدیجه و پس آمد به سید المرسلین پیشان برت داد و بعد از ان سخن در ذکر معراج آن
 حضرت صلی الله علیه و آله و سلم افتاد و آیه شمس العارفین زبان مبارک راند که رفتن آنحضرت
 از کوه پربت المقدس آن ثبات شده منکر آن کافورست و عروج بر همانی و وصول بر تریه
 قرین با جاوید صیحه شهرت یافت گشته و هر که انکار آن کند ضال است عقیده که انرا بل

بسم الله الرحمن الرحیم

ذکر ابتدای نزول وحی

ذکر معراج

اسلام آنست که عروج آنحضرت بحسد و روح بود و معاد و در سید که واقع شده به بیت آنکه شش
 تنش از جهان بود و به سیر و عروجش بتن آسان بود و در آن شب جبرائیل علیه السلام با چندین
 ملائکه نزول فرمود و آنحضرت را به برق سوار کرده مانند کتی بر بیت المقدس رسانید
 و انبیا و ملائکه را انابت کرد و بعد از آن بسوا که برق یا بر پیکر جبرائیل علیه السلام جانب
 آسمان عروج کردند و در آن اول آدم را و دوم عیسی و یحیی و سوم یوسف و در چهارم
 ادریس و پنجم نوح و ششم موسی و هفتم ابراهیم را دید و بر ایشان سلام کرد و چون
 بروجه ابراهیم رسید و از آنجا بسدرت الهی و بیت المعمور و حوض کوثر و نهر الرحمة رسید
 و جبرائیل علیه السلام نزد یک حجاب نور از معرفت آنحضرت باز ایستاد و از آنجا تنها جمیع
 مع کرده بمقامی رسید که پراق نیز از قمار با مانند پس بسو که رف بکاف عرش رسید و هزار
 کسب از حق تعالی خطاب افون بشنید و هر نوبت آن حضرت را ترقی دیگر دست و او را برتر
 دلی نمیشد و رسید و از آنجا بحضرت خاص فکان قلب حسین او اولی و در آمد
 فادعی الی عبده ارحی استماع یافت و در وقت مراجعت بهشت و درجات آن دفع
 و درجات آن دیدند و بهر بیت المقدس باز آمد و متوجه که سطره شده کار و انعامی و پیش
 دید چون آنجا آمدند بهمان حال آب خود جاری بود و بستر گرم و زنجیرهای و در حرکت بود
 و همدرین محل طریقی نام علی قریشی عرض داشت کرد که اهل رض نماز پنج گانه نمی خوانند
 و حجت آنرا که رسول علیه السلام در شب معراج شهرده سال نماز خوانده است و حاجه شمس
 فرمود آن که در شبان نمی خوانند که انبیا و اولیا و اعدا مرتبه طی زمانی و طی مکانی حاصل باشد
 و این یافت از زمین تا قاف تو حسین آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم به طریقی و طی مکانی
 قطع فرمود و در آنجا هزار و هزار بود و بهم چنان که در ده شهرده سال که درنی بود و در حد اندک
 تمام کرد و بینی آن شهرده سال فی الحقیقت زمان قلیل بود پس فی آن روض جلیل است
 زیرا که فی الحقیقت شهرده سال نگذشته بودند بلکه بحر و بی زمانی آنرا به قلیل قطع نموده

ازان حکایت عیسی علیه السلام بر زبان مبارک دارند که حکایت جالینوس بن یسوع بن یسوع
 کرد که نزول باران تا شش سال نخواهد بود و بجزرت حضرت عیسی علیه السلام رفقه حضرت
 وشت کرد که وعافو نمایند تا حق تعالی بارش کند حضرت مهتر عیسی علیه السلام پدر گاه خدا
 بیست مناجات کرد و همان آن تا بریدن باران شروع گشت و جالینوس تعجب یافت که از علم خود
 شش سال ساکن باز آن معلوم شده بود و حضرت عیسی علیه السلام مودعی دانی که حق تعالی انبیاء و اولیاء را
 طی مکانی و طی زمانی داد است اگر چه بدت باریدن بارش بعد از شش سال بود و لیکن تیره
 طی زمانی آنرا باندک مدت کشش نمودم سر آت دوم و ذکر فضیلت خلفا
 اشدین آن سید المرسلین روز چهارشنبه عبادت قدیم بوسی حاصل شد سوگو
 سلطان محمود ثاروی و قطام الدین گجراتی و دیگر نیز حاضر بودند و عاگو عتر
 وشت کرد که فضیلت چهار کما مساویست یا بالترتیب حواجه شمس الغار فین حرم
 فضیلت آنها بالترتیب است انگاه این حدیث بر زبان مبارک دارند افضل الناس من
 بعدی ابو بکر ثم عمر ثم عثمان ثم علی و همچنین در فقه اکبر آرزو افضل الناس بعد
 رسول الله صلی الله علیه و سلم ابو بکر بن الصديق ثم عمر بن الخطاب ثم عثمان
 بن عفان و ذو النورین ثم علی بن ابی طالب رضوان الله تعالی علیهم اجمعین
 پس ازین محل و عاگو عرض داشت که در مشرب صوفیان نیز در از دیگران افضل
 سید اند پس علی کرم الله وجهه نیز بر طریقت اند اگر ایشان را بر صحاب کلمه افضل در هم با
 ست یانی فرمود ساکنان را باید که فضیلت خلفای ربه بالترتیب داند و از ذوق
 مشایخ آن کبار فضیلت جد رکاز از دیگران بهتر داند بعد از آن فرمود که چون
 حضرت رسالت مآب فرقه بعلی کرم الله وجهه عطا فرمود و در از نهانی که با ظاهر هر پیش
 فرقه مامور بودند تلقین کردند فرمودند که بجز مستحق گیر کسی مگویی چون آن را در باطن
 ایشان شنید و خوف آنکه ظاهر گردد و بوی از نهانند و در سجا چاه شکال فاعاد بود و بر نهانند

نیز برادر و عزیزان و دیگر نیز حاضر بودند و عاگه عرض شد شت کرد که از میان ام ایستاد
 خدیجه الکبری و ام المومنین عائشه صدیقہ رضی اللہ عنہما کدام را فضیلت است و آنچه شمس
 العارفین فرمود و فضیلت هر دو وجه حادث و رو شده اند بزرگ آنکه حضرت خدیجه الکبری را
 اللہ تعالیٰ عنہا منظر العجائب است که تولد خاتون جنت از طبق ایشان و تولد حسنین نیز با
 ایشان است و جدین فاطمه علیہا السلام و امیرها چنان منور بود که حضرت صدیقہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا
 پیش پیشانی مبارک او رضی اللہ عنہا در شب یک نشسته و روزی که کشیدند این دو صفت
 مذکور و فضیلت حضرت خدیجه الکبری را در محل اندوختیم در حدیث آمده است که علی قال

سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ خَيْرُ نَسَائِكُمْ نَبِيَّةُ بَيْتِ مُحَمَّدٍ وَخَيْرُ نَسَائِكُمْ خَدِيجَةُ بَيْتِ خُوَالِدٍ يُتَّفَقُ عَلَيْهِ بَعْدَ إِبْرَاهِيمَ وَذَكَرَ إِبْرَاهِيمَ
 انما دو عاگه عرض شد که در این بیت کدام کس از خواهر شمس العارفین فرمود و آن بیت
 انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت معلوم میشود که اهل بیت
 از واج سطرات آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اند و از حدیث سعد بن ابی وقاص روایت کرد که
 دانسته میشود که اهل بیت حضرت علی کرم الله وجهه و فاطمه و حسنین اند و حدیث سعد بن ابی
 وقاص نیست **سعد بن ابی وقاص** قال لما نزلت هذه الآية فقل

تعالى اذ دع اَنْبَاءَنَا وَاَنْبَاءَكُمْ دَعَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ
 وَحُسَيْنًا وَحُسَيْنًا فَقَالَ اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي رَوَاهُ مُسْلِمٌ **شعر** خدا صحت این
 پنجتن غیر فرض تعیین و حکم نص غیر فرض کرده و بر تخلص چه چند بزرگ و اب ایستاد
 محدث است علی فاطمه حسن حسین و بعد از آن فرمود که روزی رسول علیه السلام بپایک سیاه
 پوش بسیار که خود نهاده حضرت فاطمه الزهرا و امین السعیدین رضی اللہ تعالیٰ عنہما و علی کرم
 وجهه را زیر آن کلیم نشاند و فرمود اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي چنانچه در حدیث آمده است
 عائشة قالت خرج النبي صلى الله عليه وسلم عداة وعليه قميص أحمر حلل برشته

اسود غيابة الحسنات على رضى الله عنه فادخله ثم جاء الحسين فادخله معه
 ثم جاءت فادخلها ثم جاء على فادخله ثم قال انما يريد الله ليذم
 عنكم الرجس اهل البيت ويظهر كنه طهيرا رواه مسلم
 در ذکر تعظیم و تحريم ساوات گرام رضى الله عنهم شب چهارشنبه سعادت
 قدم بوسی صل شد مولوی غلام محمد بختی تو سوسی و حساب زاده شعاع الدین صاحب
 بیاتید و رویش و سید احمد دریا و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در ذکر تعظیم ساوات افتاد
 خواجہ شمس العارفین بزرگواران یک رانند که تعظیم سید بر دیگران واجبست و عاقلوی عرض داشت
 کرد که اگر کسی سید زاده مخالف شریعت باشد تعظیم آن چگونه است فرمود بعضی علما تعظیم او
 جائز نیست اما زاین فقیر بخواهد رسول علیه السلام تعظیم ایشان بایدر که قطع نظر از علم
 و تقوی هم چنین در سقیه الاخبار حدیثیه شمس میر بانی زنجانی که جد بزرگوار آن
 دعائی است آورد و در کمالی نیست در جمعا خانه حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی
 در آمد شیخ برخواست یاران گفتند این عاقلوی فاسق است فرمود فاضل است از زبان
 خود که در حق شایسته او این سخن که میگویند نباید گفت گفتند بچه سبب فاضل است فرمود و خداوند
 ایشان را فضل داده است حرف قرآن فاضل است اگر چه در همه آیات تهر و وعید و نام
 ابوجبل و فرعون و فرود باشد و محکم از حکایات فرعون و ابلیس بود چون من الله
 افضل است همچنان ساوات اگر در ایشان جمله فتن بود چون از رسول الله اند بر ایشان
 کسی فضل ندارد و تعظیم ایشان برین است بدو بدست کیست آنکه چون بر کلاه رسالت اند
 فضل و علم و تقوی بر سالت حجاب ندارد و دوم آنکه مصطفی ایشان از دوست داشته
 نوشته اگر در ایشان همه فتن باشد از تعظیم ایشان یا تابع رسول علیه السلام لازم آید قطع
 نظر از عمل صالح هم در فیصل و عاقلوی عرض داشت کرد که حدیث کثرت مؤاخره و
 او کاذب المصالحون لله و الصالحون لله موضوع است یکنوع خواجہ شمس العارفین نیز باشد

مراد چهارم در ذکر تعظیم و تحريم ساوات گرام رضى الله عنهم

مبارک راند و ران یام که در قریه مکه در حبه تعلیم علم سکونت میشد تمام عالمی آمد و
 شروع کرد و مساوات مخالف شریعت را از روی پند و نصیحت بنیاد طعن میکرد و
 عالم مکه و مدینه با و مباحثه شروع کرد و گفت تفطیم ایشان نمی کنی و بدانی که آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم و حق ایشان کبریا و او و قهر او و کدوئی فرموده است آن عالم
 گفت اگر چه رسول علیه السلام تفطیم ایشان فرموده اما این محدث را ملا علی قاری
 رحمه الله موضوع گفته است دیگر آنکه در حدیث لفظ الحائض بر او وارد است نه کافران
 و درین میان بعض سیدان که باوصاف صوفیانه از حکم الحائض می گویند شسته در گرد
 کافران افتاده اند پس تفطیم ایشان نیز ساقط شد بعد از آن فرمود سید فیض علی نام
 در قریه مکه آمد و چند مدت سکونت نمود و در افعال و اقوال و بیخ خل معلوم نگردید
 مگر چون رکابل رفت اوصاف فضل و فیاض شد چون این خبر بدوست محمد امیر کابل رسید
 حکم قتل کرد پس حسب حکم آنرا رسن در گردن انداخته هلاک کرد و تا سه روز لاش او مبارک
 او خفته تا مردمان دیگر را عبرت حاصل کرد و به درین محل عاگونی عرض داشت کرد که
 بعض مردم میگویند سید است که حسین باشد یا این قول درست یا نه حاج شمس العارفین
 زبان مبارک راند که چون سید جمال الدین بخاری رحمه الله علیه ز مناسک حج فارغ شده بمکه
 مبارک رسیدند مجاوران وضعه بنور و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و ایشان پرسیدند که
 قوم شما چیست گفتند سید ام و نشان گفت علما تاسیاد مثل حسن و غیره بر شما کجا هستند
 و سبب نفرد از آن مبارک آن حضرت تنبیه شده بود باز گفتند بگو که از قوم دیگر ام
 سید و خصوص فرمودیم زیرا که در زمره ملعونان و اهل شوم که آن حضرت رسالت پناه صلی
 الله علیه و آله و سلم در حق آن فرموده لعنة الله علی الذلین انکار حسین علیه السلام باقتضا
 اگر دعوی راست است پیش و صبه مبارک آنحضرت استاده آورد مکن اگر از رویه شریف و از شنیدیم
 دعوی ایشان تسلیم کنیم حسب اهلشان و نشان بجنا بحق تکیه متوجه شده نشین وضعه مبارک

کتابت

کتابت

استاد و بجز و نیاز گفتند و السلام علیک یا رسول الله فی الحال از روضه شریف
 آواز آمد لبیک یا ابنی بجز و شنیدن این آواز فیض آب اکثر مردمان از مجاوران آن سید
 موصوفه بیعت کردند بعد از چند مدت سکوت نمود و از انجا روان شدند بعد از مدت مدیدی
 به سینه منورن تشریف آوردند همه مجاوران آستان فیض نشان آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 بخدمت سیده موصوفه حاضر شدند عرض کردند که باز بطریق سابق پیش روضه مبارک آن
 حضرت آواز کنید تا لبیک بشنویم فرمود بجان باعث گناهان نامه من سیاه شده است
 شاید نیاز منسوب الی قدایه چون بسیار از نو گردید بطریق مذکور آواز کردند بهمان صورت
 لبیک برآمد همه مردمان آستان را نهایت خورجی و حسن حالی حاصل شد و گفتند
 پیش ازین چنین آواز نداشتید ایم مگر بوسید جمیل ایشان باین سعادت مشرف شدیم
 الحمد لله علی ذلک بهترین محل خواجه شمس العارفین زبان مبارک را ندید که روضه
 سید محسن را کابلی خلیفه خواجه توسی پیش محکایت کرد که روزی جانبی مشرف شدیم
 در قصری آنچه بلوٹ شب درآمد سید چراغ علی سجاده نشین دیگر سیدان نزد من آمدند و قوم
 من متغصم و کردند گفتند سید مگو گناه کار شوی که از قوم افغان شده بساوا
 دعوی کنی گفتند اگر سید گفتن گناه است پیش شما تا هفت بیست گناه کار سید میگوید که بجز
 سید گفتند چون دانستم که از گفتگوی باز منی آیند نزدیک مکان ایشان تنور با تش
 گرم شده بود و خود را در آن انداختم و گفتم انگس دعوی سدا کند نزد من یا بدین سیدان
 حیران و شرمسار شدند و از گفتگوی خود عذر خواستند خواجه شمس العارفین فرمود آن سید
 موصوفه را گفتم که این چنین خود را بیکر امت مشهور ساختن هم در شرف صوفیان جایز نیست
 گفت من این علم نبودم اما چته را می خود آن را ملزم ساختم بعد از آن خواجه شمس
 العارفین فرمود اگر شخصی سید و عبادت خدا تعالی سے کند از دیگران ترقی کند چنانچه
 حضرت خواجه معین الدین در جهان شهر و معروف اند و حضرت خواجه عثمان هرونی که

حاج

حاج

کبار و اولیای نامیاد را نداده بود و یک پیر ایشان را نداده باشد بهر توفیق و دهم چنین حضرت
 محبوب جانی شیخ عبدالقادر جیلانی رضی الله تعالی عنه را به طاعت عام ننشاند و شیخ ابو سعید
 رحمه الله که پیر ایشانست این چنین شهوت نیست بعد از آن ذکر تعظیم خواب و حاجه بود
 رحمه الله بر زبان مبارک اندیشی از سبب حاجه تو سوی بخواب و بدید که بر سر من زیر پای از
 و چپ رست من قرآن مجید نهاده است از عالمی تعبیر این اب استفسار کرد و گفت مبارک
 باد که تعبیر این خواب آنست که در جمیع احوال ایشان بر قرآن شریف است هدایت و نجات
 جانب پشت مبارک آنحضرت قبضه میکرد و میدادند بخش که میری مبارک که مالش میکرد و میگفت
 شاه جلایه بطرف سر رسیدی دیگر جانب پان آنحضرت نشسته بود و چند سیدان دیگر
 صاحب شل صاحب سلطان بود و فیض شاه و پادشاه سکه چاهم رسید حیدر صاحب لاکور
 رسید که ام شاه صاحب سون نگری رسید قطبای منزل شاه و نیز دیگر سیدان که در وقت نام
 آن هر یک طالت می شود و گرد و گرد آنحضرت نشسته بودند و سوسوی مادر و ایشان آورده
 احمد الله که خواب تو سوسوی حتمه الله هر جانب خود قرآن شریف دید و مادر هر طرف هم سیدان منظر
 می آیند پس شرف این هر دو بخت ثابت شد بهت چهارمین محل فرمود عجب رست
 که سیدان این دلت شیعه مذہب اند و مادر دشمن و دشمنانم میدهند و دیگر سادات که
 از وطن بعید می آیند در مذہب اهل سنت جملت می باشند و عقاید و پیشانی هم دو شیعه
 یاب شوند انگاه و فرمود که شخصی شیعه مذہب از قوم بلوچ در شهر سکونت میداد و در حق صحابا
 ثلاثه مخمان مالالتی میگفت حتی که ما این را نیز دشنام میداد و گفتم عجبی و توفست که ما را
 و بدید و نام میداد بعد از چند مدت پیشه ملازمت او تغییر شد و بیکار و دلیل شده ملاک گردید
 چهارمین محل و ما گوید عرض داشت کرد که مصنف سفاخی الاعجاز شرح گلشن با کلامی است
 فرمود محمد غیاث نور بخش نام او بود و گفتم از تصنیفات ایشان معلوم میکرد که در علم توحید
 کمال بود و حاجه شمس العارین فرمود اینچنین علو بهت سادات را پیدا شد هر کار بی که بشود

شود و بکمال مدیسانند گفتم شادان این بانقین و صراف نظر نمی آید فرمود آنانکه از سادات
 کرام در حسین بنی آمدند احدی از اوصاف حمید خالی ندیدیم بلکه بهر یافته بمنزل مقصود رنید
 انگاه فرمود که زودی حضرت خواجه توسی رحمة الله علیه میفرمود هر که درین ده خاک بیاید
 احدی ایمان نیاید بلکه بنور معرفت ایمان و بکمال سید مہر پرین محل و عاگویی شد
 زد که اخلاق لفظ آل بر کدام است خواجه شمس العارفین فرمود این لفظ ششتر است در میان
 آل رسول علیه السلام و اولیای کرام انگاه این صیث بر زبان مبارک راند کل تقی و تقی و تقی
 سرآت پنجم در ذکر فضیلت عشره مبشره رضی روجه سعادت قدم بوسی حاسب
 شمس العارفین حاصل شد مولوی معظم دین صاحب مولوی و مولوی نظام الدین سکند ادرجی
 و بیابان دیگر نیز حاضر بودند خواجه شمس العارفین بر زبان مبارک راند که بشارت بهشت مراد و
 از واج مطهرات آنحضرت صلی الله علیه وسلم و صحابه دیگر را نیز ثابت شده اما مشهور بر روی حضرت
 عبدالرحمن بن عوف و کس اند ابو بکر و عمر و عثمان و علی و حکم و زبیر و سعد بن ابوقحاص و
 عبدالرحمن بن عوف و ابوعبید بن الجراح و سعد بن ابی حنانه و رشک و آور و عوف و عوف
 بن عوف ان الله علیه و سلم قال ابو بکر بنی الجنة و عمر بنی الجنة و
 عثمان بنی الجنة و علی بنی الجنة و اخی بنی الجنة و الزبیر بنی الجنة و عبد الله
 بن عوف بنی الجنة و سعد بنی الجنة و قحاص بنی الجنة و سعید بن زید بنی الجنة و
 عبید بن الجراح بنی الجنة رواه الترمذی بعد ان ان فرمود که جمیع کفایل
 و مزخ قشود و چند کس از آنها بنقص طبع و بجز اند شل ابو جہل و شد و دمان و فرعون و نرود
 سرآت ششم در ذکر فضیلت مصاحرین و انصار شب شنبه سعادت
 قدم بوسی حاصل شد پیر غلام محمد سیال و غلام محمد و ولش پو پو ناری و عزیزان دیگر حاضر
 بودند سخن در فضیلت مهاجرین و انصار افتاد خواجه شمس العارفین بر زبان مبارک راند که
 جمیع اصحاب حضرت رسول علیهم السلام محفل اند اما دو فرقه از آنها بزرگ ترند اول مهاجرین

در ذکر فضیلت محمد و آل محمد

در ذکر فضیلت مهاجرین و انصار

اهل وصال و در خود را گذارند همه را حضرت سید عالم صلی الله علیه و سلم هجرت کردند و بمان
 خود را بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم قربان کردند و فرمودم نصار که انان و تشرن
 خود و بهایرین نکاح کرده و اندوخته نامی خود را نیز با آنها سپردند انگاه این آیت شریف
 بر زبان مبارک راندند لَفَقَّرَ الْمُتَّحِقِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ
 يَتَّبِعُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرَحْمَةً وَأَنْتُمْ لَكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ اللَّهُمَّ
 الصَّادِقُونَ وَالَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهُمْ يَجْعَلُونَ مِنْ حَاجَتِهِمْ
 إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ
 وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ بَعْدَ إِيْزَانٍ فَرَمَوْهُ بِسَازِجٍ مِنْ نَصَارٍ مَوْنًا
 مَا بَعَانَ صَاحِبَهُ فَاضِلٌ تَرَانْدُ الْكَاهِ الْإِيمَانِ كَرِيمٍ بَرِيَّانٍ مَبَارَكٍ رَانْدُ الْكَافِرِينَ كَجَائِ
 مِنْ بَعْدِهِمْ يَتَّبِعُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ
 فِي قُلُوبِنَا غِلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ بَعْدَ إِيْزَانٍ فَرَمَوْ
 که چند صد نفر از صحابه آنحضرت صلی الله علیه و سلم با صاحب صفه خود سوم بودند اهل وصال
 خود را گذارند بر ای حصول صحبت حضرت رسول علیه السلام در یک صفه گذران میکردند و در
 اشتباهی طعام و آب طلب نمودی برایت حضرت سید المرسلین مشرف شدند سیاحت
 طعام و شراب نمائی و جا که معرکه شد زنده را آنحضرت بوده و پیدا کردند و سیاحت
 کشت صحبت الشیخان با آنحضرت از ایشان و آیات احادیث کثیر آمده مرآت به چشم در
 عقائد و اصول دین و اطاعت مجتهدین و جز آن شش نه منکرات
 قدیمی و سی حاصل خود مولوی نورالدین سکنه لاهیانی و نور مصطفی قریشی و امام بخش نذیری
 و کریم بخش نو مسلم و یاران و دیگران حاضر بودند سخن در عقائد اهل سنت جماعت اتمام و
 شمس اعرافین و سی سکو کریم بخش مذکور کرده فرمود اول چیزی که بر طالبان فضل و
 لازم است حصول ایمان زیرا که بدون ایمان حصول معرفت رحمان حاصل نشود انگاه

نه
 ح
 د

در عقائد و اصول دین اهل طاعت مجتهدین و جز آن

و یاران

فرمود صفات ایمان نهفت است اول بیان آوردن بخداست که یگانه است و او را شریک
 نیست و سنو و وزیان مخلوقات همه از خداست دوم ایمان آوردن به فرشتگان
 که آفریدگان خدا اند سوم ایمان آوردن بکتاب که از جانب خداست تعالی آمده اند همه حق
 اند و درست چهارم ایمان آوردن به پیغمبران که آنچه گفته اند همه حق است و درست
 پنجم ایمان آوردن بر روز قیامت که بیشک آمدنی است ششم ایمان آوردن بر اینکه
 تقییر خیر و شر از خداست هفتم ایمان آوردن بر زنده شدن پس از مردن
 بعد از آن دعا گو عرض شد که باریدن باران از کجای آید و بچه طور باران خواهد
 آمد عارفین فرمود که اهل شریعت میگویند که بر آسمان دریاست عظیم چون خدا تعالی
 خواهد که بارش کند بهتر میگوید که بر آسمان در موضع فلان باید کرد
 میگوید که بر آسمان در موضع فلان باید کرد
 و غیره موکل ساخته شد و عزرائیل علیه السلام را بر ویانیدن نباتات و کلهائی شجاری
 بر فرشتگان علیه السلام را بر تفتیح صدور موکل نموده بعد از آن فرمود و جمیع انبیاء داخل تراند
 از ملائک خواص ملائک خواص ضلعه اند از خواص مؤمنان و خواص مؤمن فاضل ترند
 از عوام فرشتگان و عوام فرشتگان خاصتر اند عوام مؤمنین بعد از آن فرمود
 ای کسان این و خیریت اول قرار کردن بر بیان دوقدر تصدیق کردن بآیات و کلام
 حکام نهفت است چون کافر ایمان آورد اول جان او از گشتن خلاص نماید و دوم
 از گرفتار خلاص گردد سوم سجده کردن از پرده شدن مأمون گردد چهارم از
 ناحق رنجانیدن خلاص نماید پنجم همان بد کردن بر دشمنان ششم بشوئیت گناه همیشه در
 و وزخ نماید هفتم به برکت ایمان پاخر بهشت برسد بعد از آن فرمود و شرک ایمان
 نیز نهفت است اول هستی خدای اجیب باور کردن و همچنین بهشت و دوزخ را غیب باور
 کردن با حقیقت آمدن آخرت دوم علم غیب خاصه خدا تعالی داشتن سوم خلایق را

صفات ایمان

عزرائیل

کتاب

کتاب

حلال عتقاد کردن چهارم در حرام عتقاد کردن پنجم از عذاب خداست
 ترسناک ماندن ششم از رحمت خداست تعالی امیدوار بودن هفتم با اختیار خود
 آوردن بعد از ان فرمود اصول این چهار اند آیه و حدیث و قیاس مجتهد و اجماع
 است هر کس که از این چهار بیرون رود و الکار کند کارگرد و طاعت ائمه مجتهدین علماء ائمه
 بآیت الْحَنِيعُ لِلَّهِ وَالْحَنِيعُ لِلرَّسُولِ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ فرض گفته اند هر کس که
 محل مولوی نورالدین عرض شدست که در که فرق غیر متصدین مراد از اولی الامر بادشاه اسلام
 میباشد نه خواجیه شمس العارفین فرمود که عبارت از اولی الامر صلحا و تقیا اند که جامع جمیع امور
 حمیده باشند و قرآن و حدیث را بخوبی دانسته باشند همچنین شاه عبدالعزیز و ملوک
 در تفسیر آیت فَلَا تَتَّبِعُوا الْاَوَّلَ اِذَا نُوْتُوا که کسانی که اطاعت آنها حکم خدا فرض است
 شش گرده اند از ان جمله مجتهدین شریعت و شیوخ طریقت اند که حکم ایشان بطریق
 لازم الاتباع است بدو امر زیرا که فهم اسرار شریعت و دقائق طریقت ایشانرا نیست
 فاستلوا اهل الذکر انی کنتم لا تعلمون الگاه فرمود بادشاه و جهان دار
 خدا اند که جمیع امور زیر فرمان ایشانند بخلاف بادشاه ظاهری که با امور دنیا مشغول باشد
 بهمد ریختل حکایت فرمود که روزی درنگی یب بصحابت نواب سعد الله خان بخدمت
 سیان میر صاحب حمه اندمی آمد اتفاقا سیان صاحب آنوقت از جهانم خود پیشتر می جسته
 خادمی عرض کرد که بادشاه بخدمت شما می آید سر برشته فرمود من و شما که کدام سینه
 است چون شاه موصوف نزد یک سید بیچم اتفاق نکرد نواب سعد الله خان عرض شد
 که در لفظیم بادشاه چه اندر دید فرمود عجب دریست که رزق خدا تعالی بخورم و جمیع حاجات
 اند و بخورم بدم سوس دیگری اتفاقات کنم بعد از ان فرمود اجماع است که علماء دین
 بتین برامری از امور دین اتفاق کنند چنانچه در زمان خلافت حضرت عمر رضی الله تعالی
 عنه آدمی بیست رکعت تراویح به جماعت مقرر شد و جمیع علمای حضرت عثمان رضی الله عنه

حرام
 عتقاد

حرام

حرام

به پدران مجمع بود که حضرت علی کرم الله وجهه بودند چون دیدند که قنایل و سجد
 روشن اند و جلالت تراویح قائم شده و فرمودند قائم کند خدا تیسرا اعمال حسنه تراویح تراویح
 کردی تو بنیت رسول علیه السلام را نگاه داشتن شریف بزیان بزرگ راند که هیچ
 امری علی الصبر و الصبر بعد از آن فرمود و فرقه و فرض غیر تقلیدین فی ان قول خود را
 مطابق نص و حدیث شمارا از امام ائمه ایشانی باطل است زیرا که این هر دو فرقه از قیاس و تحقیق
 و جمیع است منکر اند و در حق ایشان طعن کنند بعد از آن فرمود ساکت باشید که چون
 سلوک و ورع کنند هم از مذنب و اهل بدعت و اهل فتن و اهل فتن و اهل فتن و اهل فتن و اهل فتن
 کنند و هر که از این راه دیگر خست یا کند عیب و یاوه باشد و از این مصلحت بیرون افتد بعد
 از آن فرمود که اگر شخصی بر تحقیق مسئله شریعت بکوشد حضرت خواجه موسی رحمه الله است
 عالمان دین و مفتیان شریعتین از فرمودی عمل را در ایشان با حدیث صحیح علی سلوک است
 مگر آنکه معرفت حدیث و طریقه اعتبار مسائل که احقه و ناسبت باشد عمل با حدیث جایز نیست
 پس ایشان را از دست اگر تحقیق مسئله کنند اکتب فقه حنفیه نمایند زیرا که اعتبار مسائل ایشان از
 آیت و حدیث است مطابق هر دو بدان ای عجز شیخ باعث ضلالت و گمراهی اکثر مردمان
 دین است که در حق فقه اعظام و فقه اسی کرام و کتب آنها حسن کنند چنانچه در باب فقه
 لفظی و توقف صحاب را می و بجا نقطه بیکه میگویند و منکر اند از استیفاء اولیا و استیفاء
 انبیای طریقی خود را بحدیث منسوب کنند و حال آنکه احکام حدیث از ناسخ و منسوخ و ضعیف
 قوی و طریقه اعتبار احقه نمیدانند پس مخالف آن عمل کنند و از کرامت غوث الاعظم
 افتاد و صاحب زاده محمد بن محمد شریف که اکثر مردمان منکر کرامت میگویند که کرامت کشتی بروان
 آوردن حضرت غوث الاعظم شیخ عبدالقادر جیلانی خلاف دروغ است زیرا که چون حقیقت
 دیگر شد باز صفاتی نیاید پس آن اهل کشتی باز مردند معلوم شد که محض این کرامت دروغ
 است و صاحب شمس انوار دین فرمود آن حیاتی که باقی است در روز قیامت باشد نه در دنیا زیرا

کتب معتبره
 و کتب معتبره

کتب معتبره
 و کتب معتبره

کتب معتبره
 و کتب معتبره

کتب معتبره
 و کتب معتبره

چنین کار او اکثر اولیائی دارد بطور آن چنانچه حضرت خواجہ قطب الدین اشرفی کاکی را شنیدند
 غزال کشنگان مخبر تسلیم را به هر زمان از غیب جان دیگر است به حالت فنا حاصل شد
 قوال مصرع اول گفتی جان بحق تسلیم کردی و چون مصرع ثانی شروع کردی باز بحالت اول
 زنده شدی چون سلطنت اهل نزدیکیت سید مصرع ثانی از زبان توالان تراوش شد پس حضرت
 از دار فانی بدار باقی رحلت نمود پس از بحالت معلوم گردید که حیاتی بعد مماتی بهم از قبیل است
 است همدیگر نخل سخن ز ذکر عزیر علیه السلام افتاد و حاجه شمس العارفین فرمود و توضیح حسینی می
 روزی حضرت عزیر علیه السلام به خر سوار شده توجیه بربت المقدس نموده بدی که بدو فرسخ از پل
 بود رسید پس موضعی ویران دید اما در خان او میوه وار بود وقت که از خجیر بچسبید مقدار
 انگور گرفت و در سایه قرار کرده چند خجیر بخورد و باقی نیز خود داشت و انگور را بقیض کرده پاره
 بیاضامید و بقیضه و شکم ریخت و خر که داشت پیش رو بپشت و بکویه دیوار کرده بسوی یزید
 می گریست چون از اینایت ویران دید گفت اَفَیْیَحْیٰ هٰذَا اللّٰهُ بَعْدَ مَوْتِیْ هَیْیَهِ جَکُونِ
 زنده گردانند این دید را خدا تعالی یعنی چگونه آبا و کند بعد از ختمی او و باشندگان او را پس چون زنده
 گردانند بعد از مردن ایشان پس میرانید او را خدا تعالی بهمان تفکر و تامل بادت صلال
 خرا و نیز ببرد چون به خجیر رسید حق در رفت چه دید که سید مردان مرده اند بجا بیار تیغ اسلحه
 سناجات کرد که ای خداوند کریم این کسان را بقدرت زنده گردان این خجیر و عاکرون او همه
 مردگان زنده شدند بجهان صورت که بود بعد از آن همدیگر سخن و در ذکر بر اینیم علیه السلام
 افتاد و حاجه شمس العارفین زبان مبارک اند که در تفسیر حسینی می نویسد روزی ابراهیم علیه السلام
 گفت اسی پر و گار من بنجام قدرت کامله چگونه زنده میگردد ای مردو گار گفت آیا تو ایله
 نیاورده که من مرده را زنده میکنم گفت ابراهیم بے ایمان آورد و ام و لیکن اسی را که
 تا آرام بگیرد دل من بشا هده چگونه آن گفت خدا اگر معاند این حال از زوداری پس بگیر
 چهار عدد بر فان کبوتر و خر و س و زرافه و لحا و س پس ایشان را فزع کن و گوشت و پوست

حضرت عزیر علیه السلام

حضرت ابراهیم علیه السلام

حضرت رسالت پناهی علیه السلام در شب معراج از زبان او بر زبان او گذشت
 قَدْ جِئْتُكُمْ عَلَى رَقَبَتِكُمْ وَقَدْ مَكَتَ عَلَى رِقَابِكُمْ وَلَئِنْ لَمْ يَنْجِ بَيْنَ يَدَيْكُمْ مِنْ حُجُوبِ
 سَحَابٍ بَيْنَ سَعَادَتِ دَارِ بَيْنِ مَوْصُوفٍ شَدِيدٍ فَرَمَوْهُ قَدْ مَرَّ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 بِرُكُونِ مَنْ هُنْتُ وَقَدْ مَرَّ بِرُكُونِ جَمِيعِ أَوْلِيَاءِ بَاشَدِ بَيْنِ بَرَكِيَّاتِ بَرِيٍّ قَوْلٍ وَتَقَرُّ شَرِيٍّ
 وَصَدَقَ آوَرَدْنَا مَا تَشِيخُ صَنَعَانِ زَيْنِ أَمْرٍ وَرُكُونِ دَانِيْدَ أَيْ بَيْنِ قَصْدِ رَسْمِ بَيْنِ حُجُوبِ
 شَمْسِ الْعَارِ فَيَنْزِلُ وَرَمَوْهُ بَيْنَ جَنِينِ وَكُشِيخِ صَنَعَانِ وَكُشِيخِ مَحْتَجِرِ نَدِيرِ بَلْ كَ حَضَرَتْ
 سَوَاقِ نَاسِ لَوْ سِ جَامِي قَدِ بَسَلِ لَمْ يَسِرْ السَّامِي وَرَفِخَاتِ الْأَسْمِ شَيْخِ عَيْدِ الْحَقِّ وَرُخْبَارِ
 الْأَتَجَامِي نَوَيْسِنْدَ كَ حُجُوبِ حَضَرَتْ نَجْمِ عِدَا تَقَاوِرِ مِيلَانِ مَحِي آدِينِ بِرُفْعِ سَوَارِ شَدِيدِ وَ
 سِيكَرِ وَرَدَتْ نَهَارِ عَالَمِ نَادَارِ وَبَسِيحِ كَمُكَلِّ وَرُحْمَلِ الْخَضَرِ مَوْجُودِ وَبُورِ دَنْدِي وَرَدَتْ
 الْخَضَرِ أَزْ بَانِ كُو بَرِ فُشَانِ ارْشَادِ فَرَمُو كَ قَدْ مَرَّ حَضَرَتْ رَسُولِ عَلَيْهِ السَّلَامِ بِرُكُونِ
 هُنْتُ وَقَدْ مَرَّ بِرُكُونِ كَلِّ أَوْلِيَاءِ بَاشَدِ بَيْنِ سَمَاعِ رُكُونِ قَدْ مَرَّ بِرُكُونِ الْخَضَرِ
 كَرْتِ بَرِ دُشِ خُودِ نَهَادِ بَيْنِ بَاجِ وَجُودِ تَسْلِيمِ كَرُونِ جَنْدِ نَهَارِ عَالَمِ رَابِي وَ أَوْلِيَاءِ صَحْبِ بَانِي
 كَرُونِ شَيْخِ صَنَعَانِ ثَابِتِ نَكْرُودِ بَعْدِ أَرَاغِ سَخْنِ وَرُكُونِ أَمَامِ غَرَالِ بَدَلَالِ بَانِي
 رُكُونِ رَضَى لَمْ تَقَالِي عَمَّا أَفْتَا وَخَاجِ شَمْسِ الْعَارِ فَيَنْزِلُ فَرَمُو وَجُونِ حَضَرَتْ رَسُولِ عَلَيْهِ السَّلَامِ
 وَرُشْبِ مَعْرَاجِ بِرُفْعِ حَبَابِ بَرَمِ بَا سُونِي عَلَيْهِ السَّلَامِ مَا قِي شَدِيدِ فَرَمُو وَرَدَتْ عِلْمَا امْتِي كَانِيَا بِنِي الْخَضَرِ
 اَنْدَازِ بِنِ سَخْنِ وَرُكُونِ بَرَمِ بَا سُونِي عَلَيْهِ السَّلَامِ تَعْجِبُ نَدِ كُفْتِ بِنِ خَوَابِ كَمُ كَالْمِي اَرْسِتِ اَيْشَانِ
 كَمُ مَحْنِ تَقَالِي وَجِ مَبَارِكِ حَضَرَتْ حَبَالِ اَرْدِينِ رُكُونِ رُحْمَةِ لَمْ يَسِرْ بَرَمِ بَا سُونِي عَلَيْهِ السَّلَامِ حَاضِرِ
 وَفِي بَابِ بِنِ اَيْشَانِ كُفْتِ كُو نَا كُونِ بِيْلَا اَرْبَا نَزْ فَرَمُو وَرَدَتْ كَا كُشَرِ اَبِلِ عِلْمِ بَرَانْدِ كَرُوحِ
 وَامَامِ عِنْدِ رُحْمَةِ لَمْ تَقَالِي حَاضِرِ وَرَمُو بَرَمِ بَا سُونِي عَلَيْهِ السَّلَامِ كُفْتِ اِسْلَامِ عَلِيكُمْ اَمَامِ غَرَالِي وَجَا
 وَادِ عَلِيكُمْ اِسْلَامِ وَرُحْمَةِ لَمْ تَقَالِي وَرُكُونِ بَرَمِ بَا سُونِي عَلَيْهِ السَّلَامِ كُفْتِ جَوَابِ اِسْلَامِ وَرُكُونِ اِسْلَامِ بَرَمِ
 بَرَمِ بَا دِهْ كَلَامِ حَرِ كُفْتِ زَاوَدِ هُنْتُ بَلْ كَمُ مَضَاعِفِ ثَابِتِ بَرَمِ بَا سُونِي عَلَيْهِ السَّلَامِ كُفْتِ نَدَا

در شب معراج از زبان او بر زبان او گذشت

در شب معراج از زبان او بر زبان او گذشت

تو حیثیت امام غزالی رجبه اندر علیه گفت محمد بن محمد غزالی باز موسی علیه السلام گفت
 که من فقط نام تو استفسار نمودم نه نام پدر تو پس گفتن نام پدر چه فائده بود و امام صاحب
 جواب داد که تو در جواب حال باری تعالی و کمالک بیکدیگر پیاپوستی چرا زیاده کردی و
 گفتی أَلَمْ يَكُنْ لَكَ الْوَكِيلُ و أَلَمْ يَكُنْ لَكَ الْوَكِيلُ علی غفر له فَلَمْ يَكُنْ لَكَ الْوَكِيلُ بلکه جواب
 هیچ خصمهای کافی بود و فوائد آن حق تعالی را معلوم بودند که خالق خصمهای و فوائد
 او بود پس باظهار توجه حاجت و حضرت موسی علیه السلام گفت که چون از جانب حق تعالی
 ندا آمد مَا تَلَکَ یَعْقِبُکَ یا مؤمنی و انتم کاین سول منجا عالم الغیب الشهاد
 محض نسبت شناس سول مرتبت پس با مقتضای حال این مقال زیاده کردم امام صاحب
 گفت که چون شما برای طلب نمودن پس من نیز باظهار حال خود این الفاظ گفتم چون
 موسی علیه السلام این جواب شنید مرتبه علمای امت محمدی را تعلیم کردند باز خواجہ شمس العارف
 فرمود مرتبه امام غزالی از صحابۀ تابعین و تبع تابعین است چون دینی را این مرتبه
 باشد رتبه علی خود عالی خواهد بود و بعد از آن سخن در عقیده حضرت مخدوم جهانیا چنان
 گشتن جمعی از افاضه خواجہ شمس العارفین فرمود روزی حضرت مخدوم رجبه علیه بحضو
 روضه متبرکه که سه در کائنات خلاصه موجودات صلی الله علیه وسلم رسیده عرض کرد که از دست
 دراز شتیاق عرفان آن حق سبحانه سید رم اندر وضه شریف آواز برآمد که ای فرزنده از محمد
 بوالایت هند در پی من شکر و کمال حال مقبولان رگانه ذوالکمال از مردان سلطان المشایخ
 خواجہ نظام الدین بدادونی نصیر الدین نام ملقب به چراغ دلی مشهور است از و شان مطرب
 ترا حاصل خواهد شد سید موصوف حسب ارشاد سرور کائنات صلی الله علیه و آله وسلم منزل
 بمنزل در شهر دلی رسید و کلونخی چند برای استنجا آنحضرت بر خسار خود سائیده نذر کردند
 نمودن آداب تسکینات بجا آورد و احوال خود بظہار نمودن آن قبایل اصناف حسب اشارت
 آن مرفر عالم صلی الله علیه وسلم سید موصوف انعمت بالجنی عنایت فرمود و بعد از آن

در تحفین مخدوم جهانیا

در تحقیق عقاید
 در احادیث معتبره
 در تفسیر و تفسیر
 در تفسیر و تفسیر

دست یک پا جامه که نه تبرک داده رخصت فرمود بعد از آن سخن در حسن اعتقاد افتاد
 بعد از این که حافظ امیر شمس الدین را که فاسوس از تحصیل علوم بی بهره ماندیم و حاجت شمس الدین
 فرمودند که اگر شمس الدین با وجود تحصیل علوم از قریب حق سبحانه و تعالی محروم شده اند و
 حاصل علوم حسن اعتقاد و سنت پس طایفه ای را باید که در حصول اعتقاد و سعی ملین نماید و
 در طاعت شیخ لحام بر بالین و در مشغولان او را حق جل جلاله گوناگون علوم و اعطای فرماید
 چنانچه مولوی سید سعید میرزا بدین جهت چون کنی خدمت بخوانی یک کتیب به علمها نادر
 یا بی زحمت به انگاه به درین محل خواهد شنید العار فین فرمود که حضرت خواجه حسن بصری رحمه
 علیه الخیر فرمودند که بنیاد معتدال التماس نمود که اسی خداوند کریم این بیچاره مفلس حسن
 علمی نصیب کن که بر برکت آن عامر بن بختاب تو مستجاب شود روزی حضرت خواجه حبیب
 مرید ایشان را است بیکر دند بدار و درین وقت خواجه حسن بصری تشریف از زانی فرمود اما لیس
 اقترا کرد و در این جهت که آن قرآن صحیح نمی خواند از غیب آوازی شنیدند که اسی در
 سن آن علمی که میخواهی که باعث آن مستجاب شود آوازی شنیدی بود که پس حبیب علمی
 گفتی پس آن آواز گفت که وی و آنرا جلال نیستی حال آنکه عقیده او بختاب من از تو زیاده است
 پس ازین حکایت حافظ امیر شمس الدین را که شمس الدین خواجه شمس الدین بصری رحمه
 جان و دل مشغول گردید بعد از آن سخن در باب اعتقاد و عقیده افغان و خواجه شمس الدین
 زبان مبارک را ندید که ساکت آباد که همه حال اعتقاد و خود را محکم داد که حاصل بسوگن اعتقاد است
 بعد از آن این بیت بر زبان مبارک را بدین بیت در کار خانه عشق از کفر ناگزیر است
 که بسوز و گریه لب نباشد بعد از آن فرمود که در صراط صوفیان معنی اعتقاد
 است که هرگز ازل نشود و تشکیک تشکیک مراد از آتش مصائب شداید و نیاز است
 مراد از ابواب شقایق حقیقی که تحمل نایاب میکنند بعد از آن سخن در عقیده حضرت
 امیر خسرو و افغان و خواجه شمس الدین فرمود که روزی شخصی به خصوص سلطان المشایخ حضرت

شیخ الاسلام الدین آمد و چندی بنی خواست سلطان المشایخ فرمود هر چه درین فرآید از خواهم
 اتفاقا در آن روز بیستم چیر نیاید باز دوم روز عرض کرد سلطان المشایخ بهمان طور فرمود
 آن روز نیز بیست و یکم باز سوم روز عرض داشت که خواجہ موصوف تعلیم شریفین
 حالش کرده رخصت فرمود چون بمیان آه با و خواجہ امیر خسرو که مال سوداگری بقدر
 چهار لکیم بنشینان بار کرده می آمد ملاقی شد پرسیدند از کجای آئی گفت در و بی شریف
 بنجد است سلطان المشایخ بهیچ حاجت از میوی فتنه بودم و در مکه و زما ندیم چیزی نیافتم آخر
 خواجہ صاحب تعلیم مبارک خود عطا فرمود چون این خبر در گوش امیر صاحب رسید فرمود از
 می فروشی گفت آری فرمود میت این چیست گفت هر چه عنایت فرمایند همه مال چهار لکیم
 باز در مع شتران بود و او تعلیم مبارک از آن گرفته در جاب پیچیده با و ب کمال بر بسته
 بنجد است سلطان المشایخ آمد حضرت صاحب پرسید که چیزی فائده در تجارت شده امیر
 صاحب عرض کرد عرض بنواز آن قدر که تنافع این بار حاصل گردید گاهی نشده است و کیفیت
 خرید تعلیم مبارک بیان نمود خواجہ صاحب فرمود بسیار از آن خریدی حساب بقتا تو اگر مال
 دو چندان دادی کمتر بودی بعد از آن فرمود که از گرمی عشق قمیص امیر خسرو و صاحب از جای دل
 سوخته بودی بهمدین نخل دعا گوی عرض کرد این چنین عشق چه طور حاصل آید فرمود
 قوله تعالی ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و ما یزید الا من یشاء و ما یقل الا من یشاء
 باشتغال و از کار حاصل نمیشود فرمود بهر بخت اشتغال خطرات نفسانی و دوسوسه شیطانی
 دور شوند اما حصول عشق محض از گرمی و بست بعد از آن سخن روز در جنب الس اقل و ب
 غلام علی عرض داشت چنانچه بنی آدم را تکلیفات باری ذلک لائق شود عالم جنیان را هم
 باشد باید خواجہ شمس العارفین فرمود عالم جنیان در جمیع امور است و بانی آدم موافق این تا آنکه
 بعضی از این برسات حضرت سرور کائنات صلی الله علیه و سلم آوردند بهمدین محل فرمود
 پیداایش فرشتگان از نور است و جنیان از نار و لهله اشیایان دیگر را بهر در افتاد و چون

در شریف

سنت در گردن داشتند و اما خیر سینه گفت و از شرافت مسجد آدم علیه السلام باز ماند بهر دلیل
 و مودود در حوالی که قاف یعنی است که از کن قاف هفتاد و حصه زیاده است و باز دیگر
 گرداوری است از میں این هفتاد و حصه زمین اول زیاده است و باز گرداوری می باشد دیگر است
 از نقره که هفتاد و حصه زیاده است از زمین مس و باز گردان زمین است از زر و آن هم فلخ
 تر است و این قومی سکونت میداد و از تکلیفات هر دو جهان فارغ است و از بهر حوال
 ابلین هم بی خبر و عذاب موت و مشر و غیره ایشان را هرگز نخواهد شد و آخر نیز در اصل بنیست شوند
 پس این خبر همه حاشیه نشینان متعجب ماندند و انگاه فرمود و تکلیفات بسیاری و دهری از
 جان گذرن و عذاب قبر و مشر و زر و دود و غیره و هر بی آدم را شامل است و
 اهل بیاز از این شفاعت حضرت رسول علیه السلام و فلن بهشت کنند و هر که در حطب
 علم و فضیلت آن روز جمعه سعادت قدم بوسیصل شد مولوی احمد که در حطب
 رسید که شاه سلطان پور دیاران گیر نیز حاضر بودند سخن بر حطب علم افتاد و حاجه شمس الدین
 فرمود که در حطب علم سعی بیاید کرد و بعد از این بین حدیث بر زبان مبارک رانند و حدیث
أُحْبِبُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْعِلْمَ يَهْدِي إِلَى الْكَلْبِ يَهْدِي إِلَى الْجَنَّةِ بهرین محل سید است و بخش عرض شد که ساک را
 چند قدر علم ضروریست حاجه شمس الدین فرمود ساک را بایک کتاب که از الدقائق است
 خوانده باشد باز سید مذکور عرض داشت که حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی رضی الله تعالی
 میفرماید که اگر ساک علم صلت پنج گانه خوانده باشد هم کافیت حضرت مولانا فرمود که
 بهرین قدر کافیت مگر در خاندان با اولی تر و خفیه خواندن علم است چنانکه حضرت بهرین
 پناه صلی الله علیه و آله وسلم در نیابت کید فرمود مَنْ تَرَ هَذَا كَيْفَ يَرِ عَلَيْهِ فَقَدْ صَاحَ
كَافِرًا أَوْ مُجَنِّنًا و بهم بزرگ فرموده است اگر بی علم کاری پیش گیر
 شود کافر و یا دیوانه میروند و بهم فرمودند و در کعت عالم با عمل از عبادت تمام مخلوقات است
 علم بهتر است باز سید مذکور عرض داشت که اکثر مردمان به نیت انصاف بودن و نیت شدن

علم و فضیلت آن

میخوانند نه برای رضای رحمان پس این چنین علم چه فایده می بخشد خواجه شمس العارفین
فرمود و علم چیست رضای حاکم باید خواند نه برای رضای شیطان زیرا که علم بدون خلوص
نیست فعل شیطان است باز رسید و صوف عرض داشت چونکه در ذکر هر وجهی و دیگر
و لطائف خلاص حاصل نمیشود و در خواندن علم چگونه حاصل میشود و خواجه شمس العارفین فرمود
اگر چه بجز خلوص نیست عمل مقبول نیست مگر ترک آن عمل صالح هم فعل شیطان نیست که
مقصود او همین است که مردمان از علم بجهل و در نشوند نفع و بالتسببها بعد از آن فرمود

بدست یافتن بر علم موقوف نیست چنانچه حق تعالی میفرماید قوله تعالی واللّه یهدی
من یشاء الی صراط المستقیم و دیگر آنکه اگر مدار هدایت بر علم منحصر بودی شیطان
العیین با وجود چندین علم ملعون نگشتی بعد از آن شخصی طالب العلم عرض کرد که شوق
خواندن علم سیدارم اما چارم که والد بزرگوار من ضعیف است و اجازت هم ندهد که در کجا
رفته بخوانم هر چه درین باب فرمایند بجا آرم فرمودند بر دوری دیگر داری گفتن فرمود اگر
که ارم و جوی دیگر برای آرام و خدمت او میدانی علم بخوان والا حقوق والدین بر جمیع حقوق
ساقط اند این تا دم حیات والد بزرگوار خدمت او بجا آید زیرا که از خواندن علم مقصود عبادت
است و شناختن حقوق اسلام باز عرض کرد که چیزی از وظایف ارشاد فرمایند فرمودند
باز که طیب نهر بار و رود و وظیفه روز مره بخوان ۱۱ هجری من محل شخصی عرض داد
بر وجهی حصول علم چیزی ارشاد فرمایند خواجه شمس العارفین فرمود بعد از نماز فجر یکصد
بار یا علیم عکنی خوانده بگوئی اسی خداوند کریم بجزمت این اسم بر علم نصیب آن بهم
درین محل فرمود که تقاضای اسم بانجام عمر رسید اما اشتیاق مطالعه کتب سلوک و
توحید کم نگزیده بنده عرض داشت که عشق را با ضعیفی چه کار بلکه در به حال زیاده تر گردد
بعد از آن شخصی سطر بخیا الدین نام بخدایت حضرت صاحب عرض داشت که دعا
فرمایند تا بقانون سماع بخوبی واقف شوم خواجه شمس العارفین فرمود اصل هر چه را علم است

و طلب خیر برای حصول علم

تا در علم ثابت قدم نباشی فن علم موسیقی را چه در آنگاه فرمود بر خود دار محمد دین صاحب
 و میر قوال و چند نفر دیگر همراه خود کرده جانب بایک پتین شریف رفتند و در بیج نظامی بخت
 حضرت خواجه عبدالنخیش سجاده نشین قدم بوسی حاصل کردند و صاحب زادگان مهارت و
 در ویشان بیک نیز حاضر بودند و میر قوال خوش آن و از غزل آغاز کرد و غزل خلوت گزیده
 را بنما نشا چه حاجت بد چون کوئی دست هست بصحرای حاجت بد تا آخر سهریز
 محل صاحب زادده غلام فخر الدین مهارت دامن بر کاتر روی اسکو صاحب زادده محمد دین صاحب
 کرده فرمود قوال ایشان سخنان بهتر میگویی اما از علم و تقص نیست که صحف الفاظ
 و اند بعد از آن سخن در علم آدم علیه السلام افتاد و سید عبدالنخیش حاجی پور عرض داشت
 که تفسیر آیه و علم آدم الاله اسماء کلها چگونه است خواجه شمس العارفین فرمود
 بیا منور ایند حق سبحانه و تعالی آدم علیه السلام را که نامهای جمیع مخلوقات از علویات
 و سفلیات بلکه ناشیرات همه موجودات و در گرم هار و یایس معلوم کنانید بعد از آن
 این مصرع بزرگان مبارک را نهند مصرع علم الاسماء یک رقم از دفتر لیست
 و همچنین در تفسیر چندی آورده چون آدم علیه السلام را بشر افت علم الاسماء مشرف
 ساخت بعد از آن آن مخلوقات موجودات را که نامهای آن با آدم علیه السلام تعلیم
 کرده بود و بر و فرشتگان آورد و گفت فقل تعالی انکونی بالاسماء هو تکلم
 یعنی خبر میدهم بر نامهای اینها که بر و شما اند اگر هستید شمار است گویان و طعن
 بر استحقاق خلافت آدم یعنی عرض ایشان آنست که آدم لائق خلافت نیست
 زیرا که ازین خون نیزی و فساد و ظلم و آید و مایان تسبیح و تقدیس تسبیح آوردیم
 شایان منصب خلافت بایم حال آنکه خلیفه را علم باید شمار نیست پس گفته حق سبحانه
 و تعالی خبر میدهم نام این است یا قوله تعالی قالوا سبحانک لا علم لنا الا ما
 علما انت انت العلیم الحکیم یعنی گفتند فرشتگان بعد از حمل خود را دیدن

در علم آدم علیه السلام
 و تفسیر آیه و علم آدم علیه السلام

اسامی بطریق اعتدال که تشریح میکنیم از همه نقصها منزیه کردنی هیچ و نشی نیست مازا که آنچه
 تودر آموختی مازا بدستی که تودانای آموزگار حکیم کار و صاحب کردگار و ازین آیه و وجهی معلوم
 شد مایکی آنکه مقبل علم بر عبادت دیر که در میان فرشتگان انواع عبادات بکثرت جمع بودند
 و فضل حضرت آدم علیه السلام را حاصل شد و دوم آنکه بعضی شیخین اند که ظهار آنها موجب
 زیان سنت که البیس عادت حضرت آدم علیه السلام آنها کرد و جان خود را بشقاوت بدر
 گرفتار نمود پس اگر عزیز تر باشد که نقد عمر خود را در تحصیل علم دینی بکین تاسعادت و ازین در
 یابی و از عبادت و حمد و در بانش تا فرشته گوهر باشی بعد از ان سخن قصه آدم
 و موسی علیهم السلام افتاد و آنچه شمس العارفین فرمود که چون روح حضرت موسی علیه السلام با
 روح مبارک حضرت آدم علیه السلام ملاقی شد گفت بسبب بودن ایشان از گنجه تم کینه
 گوناگون گرفتار آمدیم اگر ایشان بخورند می چهر اینچنین سخن افتادند می روح حضرت آدم
 علیه السلام جواب داد و اچرا علامت میکنی در کتاخج و بهین که نمد اعز و جل رزق قبل از
 پیدایش من شست هزار سال مبار کرده است پس من تن چیست اگر اراده خدا نبودی
 کی خورد می روح حضرت موسی علیه السلام لا جواب داد پس محل سید فخر بخش عرض
 داشت اگر چنین است پس علامت بر کسی نیست همه امور خیر و شر بارده حق سبحانه و تعالی
 میشود و آنچه شمس العارفین فرمود آری چنین است که مبدای جمیع امور بد قدرت است و بدست
 این صانع بزرگوار که راند مصرع کچره و در این باکلی مار فون جی که می آنپی نون پی رویا
 بین خنینه هر چه در تقدیر تحریر گردید همان بشدت و اراده حق تعالی بظهوری آید اما در پیش
 را باید که کار ثواب بحق سبحانه و تعالی منسوب کند و کار خسین نفس خود سپرد کند چنانچه حق تعالی

بفرماید قوله تعالی ما احصا بک من حسنات فمن الله و احصا بک من سيئات فمن الله
 باز سید موصوف عرض داشت که چون مبدای جمیع امور خیر و شر دست میان فرق جبر و حدیث
 فرق چیست فرمود جبر قائل تعدد میباشد و صوفیه قائل وحدت اند و دیگر آنکه جبر بر

قصه آدم و موسی علیهم السلام

او ای امر و نهی است شوند و گویند چاره نمانست هر چه کند خدا کند و صوفیان در احکام
 حدایتعالی چیست و چالاکان میدانند و امر محبوب حقیقه را سعادت و درین میدانند بعد از تحمل
 مولوی معظم و درین صاحب عرض شد که این قدر فرق هم معلوم میشود که آن منظر مضل اند
 این منظر را وی خواجه شمس العارفین فرمود آخر سلسله هر دو اسم با هم واحد رسید پس بحقیقت
 هر دو فرقه یک تن اند باعتبار مرتبه احدیت و درین اند باعتبار واحدیت بعد از این
 سخن در تعلیم علم افتاد روی سبک مولوی غلام محمد آورده فرمود که سیم نور محمد حدایت را میخواند
 گفت تا هنوز قرآن ختم نکرده است فرمود طفل را باید که در زور و سالی بپای خواندن سیم
 نماید و الا محروم ماند مولوی صاحب عرض داشت از خوف زدگی که تا از مدرسه برشته
 نزد فلان میخواند انگاه این بصره بر زبان مبارک را ندید مصرع جو را استاد به مهر پدر
 انگاه فرمود حق است از حق والدین فائق تر است ازین جهت که والدین جسم را پرورش
 کنند و استاد روح را پرورش کند بعد از این خواجه شمس العارفین فرمود در ویش را
 علم بیاید خواند که بدون او سبک کوش با انجام رسیدن محال است بهم درین محل غلام
 حسین قریشی عرض شد که دو کس با و حقیقی بودند یکی بعلم ظاهر مشغول گشت و دیگری در
 سلوک قدم زد و روزی برادر عالم بخدمت برادر ساکب رفت و گفت از شما بوی مردار میاید
 باعث چیست گفت دمی وزیر بادشاهی به ملاقات من آمد بود و از پوشش او بوی خطر بداد
 من رسید بر آن خلاف نفس موشی مرده دیدم و آهسته آهسته گفتم چند مدت گذشته است گفت ده روز
 گشت نماز و روز و باز اعاده کن که بدون طهارت نماز جایز نیست انگاه فرمود
 زهد و تقوی آن بهتر است که مطابق سنت رسول علیه السلام باشد چنانچه شیخ سعدی
 رحمه الله علیه میفرماید **طیب بزد و ورع کوش صدق و صفا** و لیکن میفرماید
صطفی بعد از ان شخصی عبدالحکیم نام باراد بهجت پیش حضرت صاحبش است
 خواجه شمس العارفین فرمود چند کتب خوانده گفت شرح وقایع و خیالی و بلا حسن و غیره خوانده

فرمود اکثر مردمان علوم ظاهری اوقات خود را صرف کنند و به کتب سلوک و توحید مثل
 تصنیفات امام غزالی و مولوی جامی و هم اندک اشتغال نمایند تا آنکه مقصود از تحصیل
 علوم همین است که در اصل حق گردد چنانچه بزرگی فرموده بیت علم خود صرف حق آنی و فقه
 یا اصول بدو جزو صیال حق تعالی و در مانی اسی جہول و بعد از آن فرمود مثنوی محکم
 و قصه نوح که هر دو را در مطالع باید داشت که این هر دو کتاب مخزن سلوک و معدن توحید
 اند پس از آن فرمود وقتی بخدمت حاجه ترسو می رحمة اللہ علیہ حاضر بودم روی او
 سرگشته و در آن فرمود کتاب عوارف المعارف شیخ شہاب الدین رحمۃ اللہ علیہ در علم تصوف
 عجیب کتابیست باید که در مطالع آن مشغول باشی اگر مطالعہ تمام کتاب بتوانی فصل که در او
 شیخ ست ضرر و باید دید بعد از آن فرمود که مدت دراز مطالع مثنوی کردیم حاصل
 هر بخش از فقر خدمت و اطاعت شیخ و نستیم چو اطاعت شیخ در دست آید همه نشان از مرتب
 سلوک و حاصل شوند زیرا که اطاعت شیخ خود عین اطاعت خدا و رسالت پیچ بزرگی
 فرموده بیت چونکہ ذات پیر کردی قبول و ہم خدا در ذاتش آید ہم رسول و اگر جد
 زحق تو خواجہ را بد که گم کنی ہم مشن و ہم دیار و بعد از آن بزرگان مبارک را ندانم
 صادق را باید که در زانند اسی سلوک کتاب کیمیاست در مطالع نماید و در انتہا سلوک
 بر مطالع مثنوی و مثنوی مشغول شد و تا گوید خدمت که مطالع کتب فائده و در خوا
 شمس العارفین فرمود مطالع کتب مثل مسطرست چنانچہ کاتب بر مسطر است و در بنویسد
 ہم چنین صاحب مطالع احکام شریعہ دانستہ بر آن عمل کند بعد از آن سخن در محرم
 و تعلیم علم ظاہری حضرت مولانا شمس العارفین افتاد صاحب اودہ محمد وین صاحب عرض
 کرد کہ سہ سہ عمر ایشان کہ ہم است خواجہ شمس العارفین فرمود و ہمین تخمینا ہشتاد و چہا
 سال رسید بہت بعد ازین سہ سال زندہ ماندہ حق تسلیم شدند پس باین جناب عمر حضرت
 مولانا را باین حد ہشتاد و نہت سال پانزہ صاحب را و دہ صاحب عمر شد کہ

که کیفیت طالب علمی ایشان چگونه است فرمود و ماه بسا که و چه چیز در تفریه میگی و سهو که مانده
 گریه و نام حق خواندم بعد از آن چند ماه شیخ فریدالدین عطار در قصیده که به شریف بحدیث
 ما من نصحاب حمیدین شروع کرد و ما آنکه تمام کتب درسیه نظم از و نشان تعلیم یافتیم و بعد از آن
 کتب صرف و نحو و منطق از مولوی محمد علی صاحب درس گرفتیم تا آنکه مدت سیصد و سال در آنجا سکو
 داشتیم و بعد از آن رسول در تفریه اخلاص گذر نهادیم شعر خواندیم در اوّل و بطول و در دوم سال
 خواندم بعد از آن شاه در شهر کابل بماندم و در آنجا خواندم و بعد علم حدیث نیز فرا
 کردم بعد از آن چند کتب توحید مثل الواح مولوی جامی لغات فخرالدین عراقی و شرح لغات
 مولوی نجاشی و سوا السبیل و کشکول و مرقعه شریف بن تصنیفات خواجه کلیم الله جهان آباد
 و تفریه سوسه شریف بخدایت حضرت خواجه توسوی که الله عنه خواندم و بعد از آن محل بند
 عرض داشت که طالب علمی خواجه توسوی چگونه است خواجه شمس العارفین فرمود ابتدای عمر و در آن
 و بزرگ که مولد ایشان خواندن شروع کردند بعد از آن در تفریه توسو شریف بدرسه حسن
 کتب نظم خواندند بعد از آن در موصوعه لایکه سخن که از تفریه توسو شریف بطرف مشرق
 بفاصله پنج کوه است بخدایت ولی محمد رحمة الله علیه نیز چند کتب نظم در سینه خواندند
 بعد از آن بجهت تحصیل علم عربی بسمت کوث مهملین رسیدند و در خدمت قاضی از
 صاحب بن حضرت قاضی قاضی محمد رضی الله عنه سبق شروع کردند و چند سال در آنجا خواندند
 بعد از آن روزی حضرت خواجه چهارم در تفریه روح شریف آورده بود همراه استاد احمد علی صاحب
 زنده به بیت خواجه چهارم می شمر فاشند بعد از آن سخن در طالب علمی حضرت خواجه بزرگ
 چهارم که رحمة الله علیه افتاد خواجه شمس العارفین فرمود حضرت خواجه چهارم در شهر دلی سبق علم
 عربی بنچواندند و در ویشی بود چند باره تان و دیوز و جمع نموده پیش آنحضرت می نهاد و در آن
 ایام مولانا خضر الدین از او رنگا باد و در دلی تشریف آورد و در جای اقامت کرد و در آنجا
 و در ویش خواجه چهارم و شی بکمان مولانا رسید و آنحضرت از او ویش صورت و آئینه را فرمود

چون آن روش بخارستن خواجه مهار و صاحب مدد گفت که امروز مردی در نجاشی است
 از حال آن که بگوید بنحاجه شصت که سوار بر اسب و قبا فرخ و دستار سحره کلاه شمله و
 بر سر سید از معلوم میشود که شخصی است و چون گفتار او شنیدیم دستم که مردی عالم
 است در دل خواجه مهار و می آید که آنرا به بنیم آن در و نشانی را هر او خود کرده بخدایت آنحضرت
 در قند و ملاک کرده مولانا فرمود و بخواهید گفتند قطعی میخواهم فرمود اگر مرضی مبارک ایشان
 با من تکرار سبق میکرد باشد گفت با چنین بدستی تکرار نخواهم کرد مولانا فرمود تو کار خود بکن
 بدست من بکار است چون روز دیگر پیش استاد کتاب کشادند طبیعت ایشان ندیدم هر چند فکر کرد
 هیچ مطلبی نمیدانند تا گفت باعث چیست که هیچ حرف نمی خوانی اگر کسی را بخواند که آنرا شصت
 سخن در دل خیال کرده اند که شاید روزی آن شخصی بکلام خبایات آید که ام شایسته نباشد بخت
 آن حضرت گفت و گفت که ویر و سخن ناشایسته شمارا گفته بودم معاف فرمایند و با من تکرار سبق نیز
 فرمایند پس چند روز برای تکرار سبق بخدایت حضرت مولانا آمدند روزی که مولانا فرمود سبق تو این است
 که الله الله بگوئی پس بجز زبان تاثیر گشت و با وی سبق کرد و شغل علم ظاهری بهمانجا نهاد
 و به شغل باطنی مشغول شدند بعد از آن سخن در تدریس قاضی محمد قاضی رحمه الله علیه است
 خواجه شمس العارفین فرمود و در علم علی او شان بخصایت سبقت برده بود و چنانچه علما و ان که
 کتب را میخوانند تقریر یا بنیشتاد و فرمود و باقی دیگران غیر بیشتر بودند آنگاه فرمود و سوار
 آمدند و بنیشتاد خواجه ترمذی رحمه الله علیه فرمودند که قاضی محمد عاقل رحمه الله علیه مال بسیار
 میدادند چنانچه وقتی مبلغ که به ویندیشین خواجه مهار و می آمدند علیه بگزیدند و گفت که چیزی
 حقیر نذر گذرانیدم محمد بن حسن صاحب اود محمد بن حسن صاحب عرض داشت که قوم حضرت قاضی
 عاقل محمد و محمد جمال ملتانی چیست فرمود یا ندانم اما با ذات چه کار مقصود او جلال و عشرت
 است آنگاه این بیت بر زبان مبارک ماند بیت عشق را با مومن کافره باشد حلیج
 این سخن بر مسجد و نجاشه نیاید نوشت و بعد از آن سخن در تدریس خواجه ترمذی افتاد و خوا

زمین فرستاد ایشان بر زمین آمده بر نوزی زهره نام عاشق شدند و بسبب سرب و خمر قتل
 بناحق و سجد و غم اقامه نمودند و حق تعالی ایشان را از صعو و بر آن منع کرد و عذاب را ایشان
 در برین جان مقرر ننموده و حال را چاه بابل کو میسر و نجات معذبانند و از زال سحر را ایشان بجهت آن بود
 که در بانی مان با حرم و کعبه و میکرو و حق سبحانه و در زمان حکومت ایشان متبل از مصیبت این
 علم هم عظم بد ایشان فرستاد و گویند بود چه الهام ایشان کیفیت این علم و معرفت با جمیع کائنات
 را تعلیم دهند و ایشان بر کیفیت سحر و حقیقت آن مطلع شده معارضه عثمان بنوت کردند
 بعد از آن علم سحر بر زمین منتشر گردید انگاه و مرود تاثیر از کفار زیاد تر میشد یعنی هر نقیض
 که در غلاطت و خباثت مشغول باشد به آن قدر علم سحر آن و در ترقی گردد و همین طریقه علم
 از مردمان نیکو کاران و نوری پذیر و چند آنکه در الحاحات او خلل افتد علم او هم کم گردد و هر
 شخص را در ذکر طهارت و صلوات و جز آن روز نشنبه سعادت قدم بوسی حاصل
 نیاز در اویش و در نیم بخش نو مسلم و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در طهارت و صلوات
 خواجه شمس العارفین روایت کرد که نیم بخش نو مسلم که ده معانی کلمه طهارت و کلمه تحمید با
 کرد بعد از آن ترتیب خود و غسل تعلیم نموده فرمود و چون حالت جن شود غسل کنند نو مسلم
 عمر شریف که در بند بیهوش و هر روز غسل میکنند خواه شمس العارفین فرمود غسل
 روز مره بر کله طهارت باطن هیچ فائده نکند بدان آرد و لیس طهارت را در دو قسم
 ظاهر طهارت باطن طهارت ظاهر نیست که جهت آدای نماز و مثل آن حساب بر شمر نیست
 کند و چون جنبی شود غسل نماید و طهارت باطن نیست که در از او صراط رویه مثل نمک و
 حسد و بغض و غصب پاک سازد و طهارت ظاهر بدون آن خاک پاک محال و طهارت باطن بجز
 تزکیه نفس و تصفیه دل حاصل نشود و بعد از آن این بیت بر زبان بارک را نهد و بگوید

در ذکر طهارت و صلوات
 در ذکر طهارت و صلوات

در طهارت ظاهر و باطن

<p>دل پاک تا پاک بے برن پاک پاک زلدا هرگز به نه آسپا نولرخ چندان بکنهی سدا</p>	<p>ترسی من آتو میان بجهت خود کرباکی زده بکدا نسیان بل که بهر نولرخ نسیان بکدا</p>
---	--

ثواب نماز بدون حضور حاصل نمیشود و نزد بعضی بوقت نیت نماز حضور شرط است و نزد
 بعضی بجز حضور هرگز جایز نیست و این پنج هر حدیثی عمل کند بعد از آن سخن در ذکر
 صلوات امام حسین افتاد فرمود چون بر نماز استادی برون بارگایشان تنغیر میگشت
 از زبان مبارک میفرمودند که خداوند آن امانت که زمین آسمان و عرش و کرسی غیر از تحمل
 آن عاجز آید بنده عاجز را چه طاقت که بر پشت او کند پس بهین مراقبه نماز را داد اگر در می بعد
 از آن سخن در ذکر صلوات علی کرم الله وجهه افتاد فرمود وجود مبارک آن امیر المؤمنین و ز
 سیدان جنگ دین شدی و وقت نماز مثل موم نرم می شد چنانکه روزی در جنگ حدیثی
 مبارک ایشان تیر بخلبه هر چند کبشید بیرون نیاید چون در نماز مشغول شدند تیر کشیدند
 و ایشان را خبر نشد درین اثنا صاحب او محمد بن حسان عرض داشت که زو امام شافعی را ایجا
 شدن خون ضوفا شد و دلیل ایشان بهین باشد بعد از آن ذکر نماز حکم دین
 سیرانی افتاد فرمود چون بر نماز تسبیح میشدند اول تو الازیز بود و پیش آمد چون بنهاد
 سر و نودوسی نیت نماز بجهنم روان رست نموده تمام کردی تا آنکه باین طور خواند خود را
 رسانید می بعد از آن فرمود که بزرگی نماز نیستی خواند بعضی مردمان را گفتند که نماز بخوانید
 فرمود خاتم مکر سورن فاتحه بخوانند گفتند که بجز سور فاتحه نماز جایز نیست پس لاچار شدند
 فاتحه را خوانند که ایانک نصیب و ایانک نصیبین خود را خواند حاصل کلام چون ب
 خواهرش مردمان نماز مشغول شدند چون ایانک نصیب خواندند ازین هر کجا بودند خون جاری
 گشت دیدن ایشان را در مسجد و چون احباب عرض داشت که باعث جاری شدن خون بود
 خواهر شمس الدین فرمود چون مردمان بخواند در محبت حق بیچاره میشوند از قلم طبعش خون
 جاری شود و بعد از آن سیداکرام شاه مسکنه سهیلوی عرض داشت اگر چه نماز فوت
 شود قضا بجای آن در کتب نقد ثابت است آن کدام عمل است که اگر فوت شود قضا آن
 نیست فرمود هر آن نفسی بخندد گندملانی اش محال است بعد از آن سخن در ذکر

در صورتی که امام حسین بن علی

در صورتی که امام حسین بن علی

در صورتی که امام حسین بن علی

در صورتی که امام حسین بن علی

نماز و خواجه ترمسوی ختمه الله علیه افتاد و خواجه شمس العارفین فرمود و بگوشتن از بدن حضرت صاحب
 نماز جماعت بگذشت و دوران در حضرت خواجه صاحب بذاته ایام شدند پس نیز اقامت کردم
 و غلبه شوق الهی رول آن ذات والا صفات چنان گرفته بود که نماز را با سنگی آه کردن می
 توانستند و در رکوع و سجود چندان تیرگی می نمودند که طاقت متابعت و معیت آن نتوانم
 کرد و از سر بیان حضرت عین العرفان سید الاولیا نقل میفرمودند که ایشان سبقتی که در نماز
 تمام محمد خوانند نمیشود از جهت غلبه حضور و حضرت سید محمد گیسو در از در بیان میفرمایند که طالب حق
 را در نماز قرائت اندک باید خواند از حضور قلبی باز نماند که نماز بی حضور جرم حرکات میبوده غیبت
 بعد از آن فرمود چون حضرت خواجه ترمسوی در موضع مهاباد شریف تشریف فرمود می بینم
 سفر کرده بود سکونت میکرد و در زوری بر آداسی نماز میسجد و آیدند و جماعت طیار بود همه
 متقدمان صف در دست کرده آنها و بدین غیر حضرت خواجه صاحب استادم از و باغ اندازت باریک
 آواز مثل جوشیدن یک میشنیدم و امام قرائت در از کرد حتی که حضرت خواجه ترمسوی را از جبهه
 غلبه شوق الهی طاقت استادن نماند و نشست بعد از آن سخن در ذکر فضیلت نماز
 ظاهری افتاد - بنده عرض داشت که از مردی رند با شماع آمد که این ضو و نماز ظاهری بیکار
 تا آنکه نماز حقیقی حاصل نمکند که مراد وصال دوست خواجه شمس العارفین فرمود بجان حصول
 نماز حقیقی از نماز ظاهری که مقدم بر دوست باز ماند نمیدانند که حق سبحان و تعالی و بیابان خدا

و در فضیلت نماز ظاهری

از نماز فرمود و قوله تعالى يا ايها الذين امنوا اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم
 و ايد بكم الى المرافق و امسحوا برؤسكم وارجلكم الى الكعبين و در باب
 نماز بهم امر و اقيموا الصلوة فرمود پس چون ساکنان نماز ظاهری حسب مشربعت آواکند
 یقین است که آهسته آهسته بصلت حقیقی مشرف شود که سبب شرف می علیه الرحمت و سبب
 سبب از عشق زوگر چه مجاز است که آن بحر حقیقت کار ساز نیست؛ انگاه فرمود مراد از
 مجاز امور شریعت است چون در حکام شریعت ثابت قدم باشد امید است که بمنازل

قانر کرد و چهارمین محل بنده عرض داشت که در ویشی نقشبندی از من پرسید که در
 خواندن نماز محکومین سه چیز است در جوایش بهیچ محققم خواجه شمس العارفین فرمود و اما از همین
 سند کافیت که حضرت خواجه قطب الدین رحمه الله علیه از نماز محکومین ارشاد فرمود
 گفت ای فرزند نماز پنجگانه بجماعت بگذاری و یک ختم قرآن روزمره در نماز محکومین بحسب
 الارشاد شیخ خود و ارادای نماز محکومین کمر محبت بستی و بحسب امر شیخ و بسته نماز شروع
 مگر در چنانچه شخصی را هم از خود کرده گفتند بعد از فراغت آو میان مایه مار رسیده و چاه آویز
 و وقت سحر میردن کنی پس یک ختم قرآن مجید در آن کردی و نماز پنجگانه نیز بجماعت بگذاری
 تا آنکه بهین طور چهل روز تمام کردند که تا هنوز میان جو چکان بجهان طریق جابست مگر درین
 زمان بغوض چاه با سقف برین بسته می ویزند انگاه فرمود مردمان میگویند که حضرت گنج شکر
 صاحب و از ده سال با تار رسیان در چاه آویخته باندین قول عوام الناس محض سابقه است
 بهم کتاب فوائد الفوائد مسطور است که شیخ ابوسعید ابوالخیر رحمه الله علیه فرماید آنچه بن رسید از
 حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم همه او اگر دم نماند معلوم شد که حضرت در کلمات صلوات
 الله علیه و سلم وقتی نماز محکومین گذارده است بر قسم بای خود را برین قسم خود را در چاه
 نگون کرده هم بخان نماز او اگر دم بعد از آن سخن در ذکر نماز فوته و نوافل افضل افاد
 قادر بخش را بر عرض داشت که حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی میفرماید شخصی که نوافل بخواند و به
 نوافل مشغول باشد مثل آنست که عورتی تا نه ماه بار حمل برده است و آخر حمل او ضایع شد مثل
 آنست که شخصی که دیون کسیست و مخالف گوناگون پیش آن بایزد و قرضه او ادا نمکند
 خواجه شمس العارفین فرمود آنچه غوث الاعظم فرموده است حق است اما باید که نوافل شریقی و به
 او ابدین هم بگذارد و بعد از آن حسب اقتدار و رقتا نماز پنجگانه بگذارد و انگاه فرمود و نماز نوافل
 و در و شریف بغوض نقصان فرائض حساب کرده شوند انگاه فرمود چون نمازهای خود را
 بنیمیم بهیچ وجه قبول نیست آن نمی یابیم بهیچ قیامت چنین نمازهای مثل جابه کهنه پیچیده بر سر

صاحب خلق خواهند و پس معلوم شد که جز فضل او ربانی نیست بعد از آن فرمود در هر
 نماز و بیرون موضع هر که نرسد سجده بگذشت روی سبک نماز این آورد گفت همین نماز را
 شما در روز قیامت موجب عقاب شما باشد بعد از آن فرمود در هر سجده و رکعت که می‌نمود
 همراه شاه جهان بخندست میان سیر صاحب شرف زیارت یا گفتند سبک نماز را عرض نمود که
 شما در پیرانه می‌باشید که از این باعث تارک جاکت می‌باشید میان سیر صاحب فرمود
 در ویشان مادر باغ زیر درختان نشسته باشغال از کار مشغول می‌باشند و چون
 وقت نماز می‌رسد یکی از آن‌ها اذان گفته اما مت کند و دیگر یک را ن جمعه شده نماز جماعت گزار
 و باو بجا خود مشغول ذکر شوند و دیگر اگر کافر مردان که طریق خواندن نماز ندانند پس گفتند
 با آنها چاره نیست لهذا بکمان خود بجماعت بگذاریم بعد از آن فرمود هر چه در جماعت
 روح نماز بهم جسم روح دارد و پنج قیام و رکوع و سجود و دیگر فرائض و جهات و سمن و غیره
 جسم نماز است و مشغول و خضوع بمنزل روح چون هر دو بهم شوند نماز نزد حق تعالی درست باشد
 و الا چون جسم بجز روح است از لاصق الا محض و القلب همین شد است بعد از آن
 شخصی عرض شد شهادت اگر نماز بجهت فوت شود چه باید کرد فرمود اگر قبل از زوال قضای نماز همان
 ثواب یابد که در شب خوانده است بعد از آن سخن در ذکر نماز جمعه افتاد و شخصی عرض شد
 که در این اوقات نماز جمعه خواندن چه حکم دارد و خواجہ شمس الحارثین فرمود در این اوقات وضو
 بجمعه موجب است و اتمه ثابت نیست زیرا که بعضی شرط صحت جمعه در این و اتمه ثابت
 نمی‌شود و گفته اگر طبری شعاع سلام خواند بهتر باشد و چهار رکعت فرض هر نماز بعد از آن
 احتیاطی باید خواند هر چه درین محل و عاگونی عرض شد که بعضی اهل علم شرط دو رکعت
 جمعه را اعتقاد نمی‌کنند و گویند که آنچه فقهای غلام فرموده جمعه قرار داده است خدایتعالی در
 قرآن مجید بیان نفرموده بلکه بی شرط فرض کرده است و خواجہ شمس الحارثین فرمود عمل ما
 مستند از اجماعها و مجتهدان دین است زیرا که حال آیات و احادیث آنها بخوبی در دست

در هر نماز و بیرون موضع هر که نرسد سجده بگذشت روی سبک نماز این آورد گفت همین نماز را شما در روز قیامت موجب عقاب شما باشد بعد از آن فرمود در هر سجده و رکعت که می‌نمود همراه شاه جهان بخندست میان سیر صاحب شرف زیارت یا گفتند سبک نماز را عرض نمود که شما در پیرانه می‌باشید که از این باعث تارک جاکت می‌باشید میان سیر صاحب فرمود در ویشان مادر باغ زیر درختان نشسته باشغال از کار مشغول می‌باشند و چون وقت نماز می‌رسد یکی از آن‌ها اذان گفته اما مت کند و دیگر یک را ن جمعه شده نماز جماعت گزار و باو بجا خود مشغول ذکر شوند و دیگر اگر کافر مردان که طریق خواندن نماز ندانند پس گفتند با آنها چاره نیست لهذا بکمان خود بجماعت بگذاریم بعد از آن فرمود هر چه در جماعت روح نماز بهم جسم روح دارد و پنج قیام و رکوع و سجود و دیگر فرائض و جهات و سمن و غیره جسم نماز است و مشغول و خضوع بمنزل روح چون هر دو بهم شوند نماز نزد حق تعالی درست باشد و الا چون جسم بجز روح است از لاصق الا محض و القلب همین شد است بعد از آن شخصی عرض شد شهادت اگر نماز بجهت فوت شود چه باید کرد فرمود اگر قبل از زوال قضای نماز همان ثواب یابد که در شب خوانده است بعد از آن سخن در ذکر نماز جمعه افتاد و شخصی عرض شد که در این اوقات نماز جمعه خواندن چه حکم دارد و خواجہ شمس الحارثین فرمود در این اوقات وضو بجمعه موجب است و اتمه ثابت نیست زیرا که بعضی شرط صحت جمعه در این و اتمه ثابت نمی‌شود و گفته اگر طبری شعاع سلام خواند بهتر باشد و چهار رکعت فرض هر نماز بعد از آن احتیاطی باید خواند هر چه درین محل و عاگونی عرض شد که بعضی اهل علم شرط دو رکعت جمعه را اعتقاد نمی‌کنند و گویند که آنچه فقهای غلام فرموده جمعه قرار داده است خدایتعالی در قرآن مجید بیان نفرموده بلکه بی شرط فرض کرده است و خواجہ شمس الحارثین فرمود عمل ما مستند از اجماعها و مجتهدان دین است زیرا که حال آیات و احادیث آنها بخوبی در دست

در هر نماز و بیرون موضع هر که نرسد سجده بگذشت روی سبک نماز این آورد گفت همین نماز را شما در روز قیامت موجب عقاب شما باشد بعد از آن فرمود در هر سجده و رکعت که می‌نمود همراه شاه جهان بخندست میان سیر صاحب شرف زیارت یا گفتند سبک نماز را عرض نمود که شما در پیرانه می‌باشید که از این باعث تارک جاکت می‌باشید میان سیر صاحب فرمود در ویشان مادر باغ زیر درختان نشسته باشغال از کار مشغول می‌باشند و چون وقت نماز می‌رسد یکی از آن‌ها اذان گفته اما مت کند و دیگر یک را ن جمعه شده نماز جماعت گزار و باو بجا خود مشغول ذکر شوند و دیگر اگر کافر مردان که طریق خواندن نماز ندانند پس گفتند با آنها چاره نیست لهذا بکمان خود بجماعت بگذاریم بعد از آن فرمود هر چه در جماعت روح نماز بهم جسم روح دارد و پنج قیام و رکوع و سجود و دیگر فرائض و جهات و سمن و غیره جسم نماز است و مشغول و خضوع بمنزل روح چون هر دو بهم شوند نماز نزد حق تعالی درست باشد و الا چون جسم بجز روح است از لاصق الا محض و القلب همین شد است بعد از آن شخصی عرض شد شهادت اگر نماز بجهت فوت شود چه باید کرد فرمود اگر قبل از زوال قضای نماز همان ثواب یابد که در شب خوانده است بعد از آن سخن در ذکر نماز جمعه افتاد و شخصی عرض شد که در این اوقات نماز جمعه خواندن چه حکم دارد و خواجہ شمس الحارثین فرمود در این اوقات وضو بجمعه موجب است و اتمه ثابت نیست زیرا که بعضی شرط صحت جمعه در این و اتمه ثابت نمی‌شود و گفته اگر طبری شعاع سلام خواند بهتر باشد و چهار رکعت فرض هر نماز بعد از آن احتیاطی باید خواند هر چه درین محل و عاگونی عرض شد که بعضی اهل علم شرط دو رکعت جمعه را اعتقاد نمی‌کنند و گویند که آنچه فقهای غلام فرموده جمعه قرار داده است خدایتعالی در قرآن مجید بیان نفرموده بلکه بی شرط فرض کرده است و خواجہ شمس الحارثین فرمود عمل ما مستند از اجماعها و مجتهدان دین است زیرا که حال آیات و احادیث آنها بخوبی در دست

ای حکام اسلام کردند، صراحت و بهم در ذکر زکات و به دست تارک آن روز ششم
 دولت با بر سر حاصل شد طیب کلام علی و سید اندک مثل دیار آن گیر نیز حاضر بود
 سخن در ذکر زکات و تارک آن افتاد شخصه عرض داشت که ملک صاحبان و طایفه بسیار مال
 بود اما در فقر و فاقه و تصرف کرد و زکات نداد چون مردی سیلند که و پیر نقد و دیگر مال
 او به کار انگیز می ضبط کرد و خود به شمس المار فین فرمود منوس حد منوس هر آنجا که
 مال خود زکوة ندادند و بی جا خرج کردند بعد از آن فرمود که قارون خزانه بسیار
 چنانچه در تفسیر حسین آورده که شصت هزار منافع خزانه و یکشده هزار منافع
 بوده و بهم مفتاحی از جیبی زیاده نبوده و از دست حیوانات ساخته بودند تا مابین
 چون که علیه السلام بفرمان الهی قارون فرمود که از هزار دینار یک نیار زکوة بدار و
 حسابا کرد سیلند علیه السلام آمد بجل بر او غلبه کرد و انکار نمود و منوسی علیه السلام را تهمین داد
 چون این قصه به بنی اسرائیل روشن شد منوسی علیه السلام رو بجا که نهاده اند و گویان
 کرد و خطاب رسید که زمین اندر فرمان تو گردیم بفرمانی هر چه میخواهی منوسی علیه السلام بزمین
 خطاب کرد که بگیر از زمین با منی می آوری تا بکنین فرورد و او آغاز تصرف کرد و اما طایفه
 مجامعی رسید منوسی علیه السلام گفت خذ بکم القصبه تا از او میان بخ گردن زمین خود و رفت
 از وی آن در دل که علیه السلام از کرد و تا زمین او را تمام فرورد و القصبه به خاک و خشت قارون
 سفندی بنی اسرائیل با یکدیگر گفتند که منوسی علیه السلام و کار و تا قارون بزمین فرورد
 و کوز او را تصرف نماید چون منوسی علیه السلام شنید و خواست از حق سبحانه و تعالی کرد
 تا گنج دانی او نیز زمین فرورد پس هر روز قارون ملعون بقدر قامت خود فرورد
 بعد از آن فرمود و باعث جمعیت این قدر خزانه می سنگاپرس بود بعد از آن
 و کوز به زمین نوع است اول زکات شریعت است که چون اجناس مانند زعفران و امثال و غیر
 به حساب رسد و سال گذرد و حصه معینه از آن بستانان بدو و دوم زکوة به هر صفت که بکند

صراحت و بهم در ذکر زکات و به دست تارک آن

و کوز به زمین نوع است اول زکات شریعت است که چون اجناس مانند زعفران و امثال و غیر

شریعت است یعنی حصه تعیینه در ملک خود نهد و باقی را بمسکین تقسیم کند و سوم ترک نکات
 حقیقت که به مال در راه خدا تبذیر صرف کند بعد از آن لختی سخن در ذکر قربانی آید
 فرمود قربانی کردن در مذہب حنفی واجب است بر هر مسلمان مقیم غنی یا فقیر برین محل
 شخصی عرض کرد که گوشت قربانی چاکه تقسیم کرده شود فرمود قربانی سه درجه دارد اولی و
 اعلی و آوسط و ثانی است که تصدق نکند بر افراسی عیال خود و اعلی آنست که جمیع تمسک
 کند و خود نخورد و آوسط آنست که ثلث را در راه خدا تبذیر کند و ثلث اقل را
 و سکن خود را بدو ثلث را بر عیال خود صرف کند بعد از آن فرمود اکثر مردمان
 مال را در غرض میل فریب میکنند که چون مال کامل نصاب شود در ملک شخصی دیگر بکنند بعد از
 قریب آمدن ایام زکوة باز بگیرند تا دادن و زکوة نشود بعد از آن فرمود نه از زکوة
 بکنند حق سبحانه و تعالی حساب مال و شان نخواهد گشت بعد از آن فرمود مردمان
 خدا در آن نیاول نمیند انگاه حکایت شیخ بها و الدین فرمودند که روز خاموشی را
 که صره نامی دانیان ایشان گم شده است لختی سکوت فرموده گفتند بیکدیگر چون
 چند روز گذشت همان صره دانیان باز دوست یاب شد باز همان طور سکوت کرده گفتند
 احمد شد میدان عرض کرد که در هر دو صورت باعث احمقچیت فرموده که چون گم
 شده بود خیال کردیم که در دل همین بیخ غم پیدا شده است و دیدیم که بیخ نبود پس احمقچیت
 که یافته شد خیال کردیم که چیزی خوشی در دل من پیدا شده است و دیدیم که بیخ نبود پس احمقچیت
 گفتم بعد از آن فرمود بعض گناه گاران را از دوزخ به زندگانی باز دارند آنها امید میکنند که
 بیرون خواهند رفت باز بهمان جا بیندازند تا وقت تمام شدن شرعی اعمال خویش بیرون
 نیاند بعد از آن فرمود مردمان مکار اویشند انداخته در دوزخ اندازند و چون بسند
 در دناک الاچاشوند میگنند که خداوند کارانین عذاب روزناک محفوظ گردان حکم فرماید که برای
 چنین مردمان بهین طور باید بعد از آن فرمود و افسوس مرا بکسان که با وجود مال نصاب جمیع

ز کوه دادن نمی تواند که سخت ترین بخندان ایشانند مرآت یازدهم در ذکر روزه
شب جمعه سعادت قدیم بوسی فعل شد بولوسی غلام محمد گجراتی و مسید خیر شاه پند و دیاران
و دیگر غیر حاضر بودند انستی سخن در ذکر روزه افتاد و خواجہ شمس العارفین فرمود روزه برویشم
ست صورتی و معنوی صورت است که مردم خود را از خوردن و آشامیدن منع کردن آن
صبح تا شام نگه دارد و روزه معنوی آنست که چون گر سنگی آتشنگی غلبه کند قدسی بخورد و بسوزد
آتشها باقی باشد که از خوردن باز ماند و پختن سنگی را دور نکند و هم ساکت باید که زبان حرام
دیگر را از مسامی باز دارد و هر که روزه دارد و عذبت و دروغ و سخن چینی کند روزه او از دیگر
اهل طریقت بشکند مرآت دوازدهم در ذکر حج و فضیلت بیت المقدس
روزی یکست فیه سعادت قدیم بوسی فعل شد بولوسی نظام الدین سکه دار حان و بولوسی
غلام محمد گجراتی و دیاران دیگر غیر حاضر بودند سخن در ذکر حج افتاد و درین اثنا شخصی از پیچیده
التماس کرد که اراد حج مصمم میدارم و عاشر فرماید تاحق بجان تو کجا سلامت بساند و وظیفه
نیز ارشاد فرماید حسب طاقت او و لطیفه ارشاد کرد که بسا بسکین که بسفر حج می روند و در صفا
سفر گرفتار شوند چنانچه جدائی از اهل خانه و اقربا و اگر سبک و پیشه گدائی و پراگندگی خاطر و ترک
جهانت و وظائف و حج خود را بر یا ضائع میکنند پس این چنین سکینان را باید که و رگوشه
نشسته بپادشاه بشنول شود که مقصود همین است باز شخصی مذکور عرض داشت که اشتیاق
حج در دلمن بسیار است پس آنرا رخصت داده فرمود چون بخصور روضه مقدسه آنحضرت
صلی الله علیه و سلم مشرف شوی ازین بکترین عرض کنی که در ویشی شمس الدین نام از و کتاب
هند سلام نیاز جدی بجز واکسار بجای ایشان میرساند قبول فرماید و وعاسعادت و درین
اتباع ایشان در ظاهر و باطن می طلب قبول و منظور باز بعد از آن فرمود و سفر بروی و شمس
صورتی معنوی صورت آنست که نقل کند از جامی بجا و معنوی آنست که از او صفا و بیست و شمس
جسید نمک کند بعد از آن فرمود و مسافر و در سفر از سه امور چاره نیست اول آن شکر و

مرآت یازدهم در ذکر روزه

مرآت دوازدهم در ذکر حج و فضیلت بیت المقدس

خواب بر زمین سوّم نعلین خود را زیر سر داشتند بعد از آن این بیت بر زبان مبارک ایشان
 جی تو نخلیون مسافری ترنگ گلان ^{۴۰} رگها کاهون بهوین ^{۴۱} سون سرفنی رگبارین ^{۴۲}
 بعد از آن سخن در ذکر جعفر الدین داری جمعه الله علیه افتاد و خواجه شمس الدین فرمود
 که آنحضرت خلیفه حضرت خواجه نصیر الدین دهلوی بودند چون به نیشابور رسیدند
 و بعد از چهل و نه منوره شرف یاب شدند و بعد از چند مدت باز بخدمت خواجه نصیر الدین رسیدند
 خود سعادت قدم پوسی حاصل کردند خواجه نصیر الدین صاحب دوی اسوا کرده فرمود که
 که حج حرمین شریفین بجا آورده ای اما بهتر آنست که باز ازین جا خاص بیت زیارت
 روضه مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم بروی بجز این فرمان بسوی مدینه شریف
 روانه شدند و در چهار راه طوفان گرفت و خوف غرق شدن پیدا آمد آن مردمان بخدمت
 حضرت جعفر الدین عرض داشتند که اگر موافق شریعت فتویٰ نرسانند تا چندین سال از جهان
 انداخته شود فرمودند علم بر کتف مال مسلمانان بخوانده ام درین اثنا چهار غرق شد
 همدیگر برین محل و در حضرت جلال الدین مخدوم جهانیان افتاد و خواجه شمس الدین
 فرمود که حضرت مخدوم جهانیان بعد از مساکج بسوی مدینه منوره تشریف بردند و چون
 بزیارت روضه مقدسه مشرف شدند مجاوران آنجناب کیفیت حال قومیت و اسمیت
 استفسار نمودند فرمود جلال الدین نام یا قوم سادات کرام نسبت می دارم تعجب کردند
 و گفتند دروغ است زیرا که سیدان حسین صورت می باشند و شما سپاه فام آید گفتند
 دروغ نمی گوئیم باز گفتند اگر سیدی هستی پیش روضه مبارک استاده آواز بکن اگر از روضه
 سبزه آواز بشنویم قول شما را تسلیم نمایم حسب الامر و نشان بجناب حق تعالی متوجه شده پیش
 روضه مبارک استاده بهیچر تیا زدند اگر دند الصلوة والسلام علیک یا رسول الله فی الحال
 آواز آمد لبیک یا ابنی محمد شنیدند آواز سرور کائنات صلی الله علیه و سلم مرید
 آنحضرت شدند بعد از چند مدت اقامت کرده رفتند و باز بعد از چند سال پس کائنات متوجه

تشریف از رانی فرمودند باز عبادان بطریق مذکور سجده متواضعانه عرض داشتند که توجیه
فرمایند تا بطریق سابق اگر از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم بشنویم و سعادت داریم پس
فرمودند من لا اوتی سیم که پیش روضه مبارک عرض کنیم اما حسب مصلحت ایشان پیش روضه مبارک
استاده بطریق مذکور ایجا کردند و خداوند البکیات ازین و هم بر حصول فیض باطنی اتجا
کردند فرمان آمد که در ملک نیست شخصی نصیر الدین نام باین علامات مشهور و معروف است بر مخرج
فرمان عالی شان جانب هند روانه شدند و سعادت قدم بوسی آن حضرت حاصل کردند و چند
ایام بعد از آن فیض باطنی حاصل کردند بعد از آن سخن در تعظیم بیت اقدس افتاد و رسید
الندرجش حاجی پور عرض داشت که در کتب با سلطان بابو نوشته دیدم باید که عام مردمان
حرم بیت الله قدم نهند چرا که نمی دانند که بیکدام حجه و بیکدام با قدم مبارک آنحضرت صلی الله
علیه و سلم آمده است تا بسبب خبری بر آن قدم رسول علیه السلام قدم نهاده نشود که این
تبرک اوست اما عارف کامل میدانند که برین جای قدم مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم
آمده است و لهذا خد رکشند و بر آن قدم نهند بعد از آن فرمود و همچنین امری ادبی نیست
بلکه اگر بنیت تبرک نهید عین ثواب است مولوی معظم دین عرض داشت اگر این شے
اوست پس جمیع حاجیان که طواف کعبه کنند بر مروه ایادان شمرده شوند زیرا که جامعت
که قدم رسول علیه السلام نه آمد باشد بعد از آن فرمود و در کتاب فوائد الفوائد نوشته
دیدم که مردی کامل حال طواف خانه کعبه کرد شخصی دیگر بر قدم او قدم نهاد آن مرد
رونی کرده فرمود بر اقدام من حرامی روی گفت بر تبرک و پیروی ایشان گفت
من در پی قدم بختم قرآن مجید میکنم تو نیز بکن تا پیروی من تمام حاصل کنی انگاه
فرمود شاید که آنرا مرتبه لسان حاصل شده باشد بعد از آن بر روی دعا گو
آورده فرمود که قصه ابرهه میگوید گفتیم بیان فرمایند تا بشنوم حواجه شمس العارفین بود
تقصیر منی نوشته است که ابرهه از قبیل نجاشی که والی مین بود در سوم جماد است که

مردمان از اطراف وجواب بسوی کتبی آمدند معلوم کرد که مقصود آنها زیارت بدین است
در طبعش حمد آمد و گفت که در مقابل آن خانه بسازم و جمیع حجاج را بدین منصرف گردانم
این خانه تیار کنانید و در دیوار او را نیز در جوار هر صرح و مریخ ساخت و مردمان و کاتبان
میں را برای اطواف آن تکلیف نمود و امر قریش اگر چه مخالف بودند اما بجزر شکیبانی چاره
ندیدند مگر از بنی کنانه برای خدمت آن خانه مقرر شد و مرتبه مجاورت یافت و شب
در آن بیت محدث را به پلیس آورده ساخته بوقت چون این خبر در اطراف آفاق منتشر
گشت و مردمان از اطواف آن باز گشتند از هر ازمین حال چشم کشنده شکر جمع نمود و با
فیضان کوهیست بقصد تخریب حرم محترم جانب کعبه توجه گشت و چون نزدیک رسید
و بدست برسی بر یکبار بنیادخت و فیل محمود که بعلت بمشابه کوه بود همراه خود برد و جوار
کعبه مظهر رسیده مواسی قریش شتران حضرت عبدالمطلب غارت کرد و اکابر که در کعبه
متحصن شدند مگر حضرت عبدالمطلب بجای خود بماند ابراهیم لشکریان خود را حکم داد که بر آن تعظیم
حضرت عبدالمطلب هرگز استقبال ننمایند چون حضرت عبدالمطلب سدی آن بدکیشان
تشریف ازانی فرمود و پرتوی نور محمدی در چهره اش جلوه زوایا بر جمیع لشکریان
خود شده تعظیم و استقبال کردند حضرت عبدالمطلب گفت شتران ما را بدید گفت ما
مسبار کعبه ایم ایشان شتران می طلبند گفت با کعبه تعلق نمی داریم ایشان صاحب
بدانند بعد از آن بدین بهیبت بیان اهمیت کرده و فیلا را برانگیخته روی یکباره فیل
محمود و خود از دیوار شهر که گردانید جانب لشکرگاه متوجه شد و هر چند پیلانان کوشیده
روی او جانب شهر کنند میسر نشد و پیلان دیگر سبب اعراض او از آنجا یک قدم پیش
رفتند پس پیلان تعظیم و تکریم آن بیت الهیجا آورده باز گشتند از هر ازمین حال
عاجز ماند و جماعت قریش از بالای کسی که نظر کردند که آیا حال ایشان چه طور میگذرد و بهمان
وقت قهقهه در جوش آمد که ناگاه از کنار دریا مرغان سیاه پدید آمدند و جمله کرده ران

لشکر سنگباران نمودند و بیک نفس همه از قوم ایریمه پاکی شدند و هر سنگی که سنگباران
 یکی در منقار و دود و ریخته با و بر هر عضو از بدن کافر زدندی ازان جانب دیگر شرف رفتند
 و بر هر سنگی نام یکی ازان سنگ لای که نیت خنثی را کعبه داشتند می نوشته بود و ایریمه
 رفته پیش نجاشی خود را انداخت و مرغی که آن سنگ تمام ایریمه موسوم بود بر پاکی و در
 منقار داشت ببارگاه نجاشی بالایی سر ایریمه پرواز نمود و چون ایریمه صورت جانم و پیش
 نجاشی بعضی سانسید و نجاشی از روی تعجب پرسید که مرغان چگونه بودند که چندین بار
 تو پلاک ساختند ایریمه را و در وقت نظر بران مرغان افتاد و گفتی که ازان مرغان نیست
 همان ساعت آن مرغ سنگی که در منقار داشت بنام او بر سرش افکند و هم روی و نجاشی
 پلاک شد بعد ازان سوره فیل نعت ترجمه بر زبان مبارک راند و بعد ریختل دعا گو عرض
 داشت که تعمیر بیت الله شریف کدام کس مرست ساخت و آنچه شمس العارفین و مسود
 شاهنوی بود حجاج بن یوسف که در آئین ظلم موصوف و مشهور بود و اکثر با قوم سادات کرام
 عداوت پیدا داشت و هزار با خون آن ناحق بر خیت اما دو فعل خوب تر از وصا در شنیدند یکی
 آنکه تعمیر بیت الله شریف با انجام رسانید و دوم آنکه اعاب قرآن مجید علما و توفی پاره
 مربع و نصف و ثلث و رکوع هم از ظهور یافت بعد ازان فرمود که حجاج در صیف
 اکمل نماز بخواند و نسیل و سعید بن جبیر که یکی از تابعین است نماز میخواند استین حجاج و راز
 و مرغین بود چون نظر حضرت سعید رحمه الله علیه بران افتاد فرمود ای حجاج شرم نداری
 که در کار ظلم بسیار می باشی و در کار خدا تعالی سست ازین سخن حجاج غضبناک شد
 و گفت شرمی تو نیست که زبان ترا بر من گفت تعجب نیست که مقصود واصل کار و مدار
 عبادت بردار نیست چه باشد که اگر زبان بریده شوم باز گفت در زندان تراقید کنم گفت این
 هم تعجب نیست ساعت است آن هم خواهد گذشت گفت در کمان تو باشد که بعد از ساعت
 از قید نهائی نایم گفت ای نادان نمی دانی که دنیا قدر ساعت است هر چه گذرد و گذرد

آن کار آنرا شهید کرد بعد از آن فرمود شخصی حاج را بخوابید آسانید خوشحال
 پرسید که خدایتعالی با تو چه معامله کرد گفت بعوض هر خون ما را یک یک بکشتن کردند و بعض
 خون سعید بن حمیر سفتاد بار باز گفت حال ایمان تو چیست گفت خدایتعالی ایمان و اوده
 بعد از آن رسولی غلام محمد گجراتی عرض داشت که چون او را در قبر سزای خون ما
 ناحق و اوده شد در روز قیامت باز مانده شود یا نه خواجہ شمس العارفین فرمود که خاصه است حضرت
 رسول علیه السلام است آنها را که در قبر عذاب کنند در روز قیامت محفوظ مانند بعد از آن
 سخن برادر حاجیان بر یکا کرافتا و فرمود بعض حاجیان چون بنیت حج از خانه قدم بیرون
 نهند خود را بنام حاجی مشهور کنند و قبل از حج ثواب اوصاف کنند بعد از آن فرمود بزرگوار
 بنامه شخصی حاجی که همان شد آن شخص بن خود را گفت بآن طبق لحام نیاموری که براه حج بیا
 خود کرده بودم چون این سخن بگوش آن بزرگی رسید گفت ای نادان افسوس که چنین
 مضیبت و محنت حج کرده بودی این سخن بر یکا ضائع کرد آنگاه فرمود که عبادت مشکب و دیار مقبول
 نیست بعد از آن رسولی حاجی عبدالمؤمن را بر پوری کرده فرمود و طائف میخواهی
 گفت هر چه فرموده اید میخوانم اما منزل تو آن مجیدی نمی خوانم فرمود خشک حاجی سباهش منزل تو آن
 مجیدی هم بخوان زیرا که هر چند چه بیت الله تشریف بجا آورد اما بدون شغال و اذکار بمنزل مقصود
 نمی رسد بعد از آن سخن دیگر حج اکبر افتاد بنده عرض داشت که معنی دل بست آورد که حج اکبر
 بست چیست خواجہ شمس العارفین فرمود مرد دل بست آوردن آنست که حسابا سوا الله اول
 بیرون کند و در همه اوقات دل را بکسر و دل مشغول دارد بعد از آن بهمی برین می ذکر حضرت
 بائزید بسطامی علیه الرحمت بزرگان را که را ند که مرگ پیش حضرت بائزید آمد پرسید که کجا
 میروی گفت حج گفت سفر خر حرداری گفت و ویست در هم گفت بمن ده که صاحب
 عیالم و بعوض طواف هفت بار گرد من بگرد که حج تو اینست پس او چنان کرد و باز گشت
 بدان اسی درویش قبله عوام آب گل بست و قبله خاصان طابون دل بست همیشه

در حج
 و طواف

در حج
 و طواف

قبله صورت پرستان آب و گل	قبله معنی شناسان جان و دل
قبله عاشق زوال بی زوال	قبله عارف جمال و کمال

سرآب سینه دهم در ذکر تلاوت قرآن مذمت فارسی بجهل

شب چهارشنبه دولت پای بوس حاصل شد صاحب ادب شعاع الدین مهر محمد بخش سکه
 ایته و حافظ امیر یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در تلاوت قرآن مجید افتاد عمر الدین در وقت
 عرض داشت که در خواندن قرآن مجید بسیار سعی کردم اما بجز توجه ایشان باین تلاوت نتوانم
 که برسم خواجہ شمس العارفین فرمود باید که در خواندن قرآن مجید سستی و تهاون نکنی که دولت
 عظیم ستمانی که کلام الله جل شانه است و بیارنده این جبرائیل علیه السلام و نزول آن
 سر کائنات صلی الله علیه و سلم شده پس نفوس را نکساز که این چنین نعمت عظمی را
 بگذارد و از سعادت و آبرین محروم ماند بعد از آن این بیت بر زبان مبارک راند بیت
 مانع تازه برون آمده و چاشنی گیر که چون آمده و همدارین محل عمر الدین در وقت
 عرض داشت که برای ترقی فهم و تطهیر فرائد خواجہ شمس العارفین فرمود صد بار یا علیم
 عظمی بعد از صلوة فخب را بدین خواند بعد از آن فرمود که خواندن علم قرأت زود اقام
 باید از ضروریات نیست بخلاف شافعی علیه الرحمت که نزد ایشان قرأت امر ضروریست
 با فرمودند چون بخواند قرآن بموجب قاعده و آیت خواند بعد از آن که اکثر مردمان از خواندن
 آن بازمانند انگاه فرمود چون طالب صادق اگر بقدر پنج پای بحضور رسد و
 سعادت بخواند از آن تارک منزل بهتر است بعد از آن فرمودند که اکثر مردمان
 قرآن میخوانند و قرآن ایشان را الفت میکند چنانچه در حدیث شریف مسکوت بر حدیث
 مَا تَبَالٍ لِلْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ يَلْتَمِسُ الْبَاطِلَ فرمود کمال ثواب تلاوت قرآن مجید بخود
 بر فهم معانی است اگر چه قواعد قرأت ندانند چون مروان خدا در منزل غشق کمال شوق
 و نهم چهر صورت محبوب خود دست به دست یابید چنانچه بزرگی فرموده بیت

برگ درختان سبز و نظر هوشیار

هر درختی دفتر تیر حضرت کردگار

النگاه فرمود اگر چه نزد اهل موسیقی سرود بی قواعد و آواز به اندازه ناخوش است
 مگر نزد اصفیا بهر طور سی که باشد مقصود و ریاضت بعد از آن سید خدایش
 عرض داشت که قرآن سوره بجز آن خود میدارم بر آن منزل خواندن حکم چیست
 فرمود جائز است اما حساب قیمت آن ذمّه تو باقی ماند بعد از آن اسمعیل سکند
 لاتی عرض داشت که شخصی فارسی قرآن در موضع با سکونت میدارد و شتر از تو با تو
 میسوی موجب و مقدمات ناقص بنام من بزرگنیز و و ازین باعث الاچار نام خواجہ شمس
 العارفین فرمود فارسی نیست بلکه قهری است چرا که چنین افعال اکثر از مردمان جاهل
 بطور می آیند عزرات چهارم و پنجم و در بیان ذکر حق سبحانه و تعالی و فضیلت آن
 روز جمعه سعادت قدم بوسی حاصل شد مولوے معظم دین مولوی و مولوی غلام
 محمد گجراتی و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در فضیلت ذکر خدای تعالی افتاد و بنده غفل
 داشت که وظائف حسب الارشاد ایشان بجای آورم اما پیشین شغال و بنده برین
 اعمال رشا و فرمایند خواجہ شمس العارفین فرمود در کعبه و قلبی مداومت باید
 نمود که سعادت دارین رین مندرج است بعد از آن دعا گو باز عرض داشت
 که وظیفه ذکر چه سبب ضعف و مانع کما حقّه ادانی شود فرمود و ذکر با پس و وقت
 قلبی مداومت باید کرد که از جمیع عبادات فاضل تر است چنانچه در حدیث آمده
 افضل العبادات عن کل عبادۃ ذکر الله فی قلبه خلاد و ملأ لیل و نهار فی السحر و
 السحر تبارک ما وقع و اذ علی الجنون هم سر او علما و یئنه و علی کل حاله من احب شیء
 اکثر ذکره و در فضیلت پاسبان نفاس مولوی جامی فرموده بیست و اگر تو
 پاسبان داری پاسبان نفاس بساطخانه رسانند ازین پاسبان
 بعد از آن فرمود ذکر پاسبان نفاس اصل همه وظائف است ساکت و با پیکر

حکایت چهارم در ذکر حق سبحانه و تعالی و فضیلت آن

در ذکر فضیلت ذکر پاسبان نفاس و در وقت قلبی

درین سعی بلینج نماید بعد از آن حق حواجه محمود مهادری رحمة الله علیه گفت ساکن
باید که بر ذکر مداومت نماید تا در دل آن نقش ذکر قوی گردد بعد از آن مثال ذکر
و اوم فرمودند که چون در آوند نو قدری روغن بالند در آن جذب شود چون دو
سنگه بار بهین طور کشند از جهت بیرون او نیز خطا هر میشود همچنین ذکر نیز در دل ذکر حاج
سیک زد بعد از آن فرمود ذکر جهت صفائی قلب و روشنائی فکر نهایت مفیدست
بعد از آن این چند ابیات متنوی معشوقه بزرگوار مبارک اند این ابیات

این قدر گفتیم باقی فکر کن ذکر را خوشبید آن افسرده سنا اصل خود بدست یکسخت خواجراتر و آنکه ترک کار چون نازی بود باقبول درویندیش ای غلام برغ جذب چون پروتا که ترش	فکر گریب مد بود و ذکر کن ذکر آرد و دست را در اهتزاز کار کن موقوف آن جذب باش ناز که در خود و جان نازی بود امر او نغمه را بهین و استاد چون پدید می صبح شمع گم گمتر
---	---

بعد از آن فرمود اکثر مردمان بسبب عدم حصول جذب از مشغله باز میمانند اگر چه
اصل کار موقوف بر جذب است لیکن از امر و فنی در وی نباید گردانید بعد از آن
فرمود بایست فرشته و یک خناس بدل به انسان لاحق اند فرشته به بنیکها و کتا

کنند و خناس به بدی و دوسوا سله مر نماید چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَؤُلَاءِ**
وَالْفَحْشَاءَ بعد از آن فرمود چون ذکر بکرت حق تعالی مشغول شود و خناس و کتا
گردیده بیرون رود و هر چند که ذکر زیاده تر باشد غلبه خناس کمتر گردد و مولوی

معصوم فرموده ذکر حق پاک است چون کی سیده رخت بر بند و بر و ن آید بلبید
بعد از آن شخصی عرض داشت که حسب الارشاد ذکر چه میکنم لیکن شخصی مرا گوید
که پیش حق سبحانه و تعالی جبر و فنی یکسان است که او که نیت خواجده شمس العارفین

در تالیف ذکر

ابیات متنوی معشوقه

ذکر فرشته و خناس

در فضیلت ذکر

فرمود اگر چه قول او درست است مگر آنکه نفس پاک اند بدون چهره و راس و پا
 و حق نشند و بعد از آن خواجہ شمس الدین فرمود طالب را باید که در ذکر باطن
 و خوف قلبی مداومت نماید حتی که دل او را اگر گرد و غبار تو بهر حال که باشی رویش
 بچشم غافل مباش از ذکر رب و در خوشی ذکر تو شکر نعمت است و در بلا و تنجا
 با حضرت است بعد از آن فرمود و ذکر کامل مثل حافظ قرآن است چنانچه
 حافظ کامل هر کاری که باشد بخواند ذکر کامل را نیز اینست غیر از ذکر این نشوند و در حال
 ذکر از وجاری میماند بعد از آن شخصی عرض داشت که زکریا در و کبریت احمر را
 فرماید خواجہ شمس الدین فرمود در ذکر کوشش باید کرد باز عرض داشت که سبب
 امور دنیا مشغول ذکر نمی توانم کرد اگر اجازت در و دشمنی فرمایند عین سعادت
 فرمود طالب صادق را باید که اول در ذکر جبر و خفی مشغول باشد چون اثر ذکر در
 ظاهر شود باز بگذرد و دشمنی داد و دیگر کوشش کند چرا که اصل عبادت
 ذکر است و دیگر او را و پشت پناهی او اند بعد از آن روی سکو حافظ محمد حسن
 آورده فرمود سالک اباید که چون اراده ذکر چه کند اول صورت پیر خود را پیش
 حاضر کند و جمیع ماسوی الله را نفی کند و بعد از آن یک صفت از صفات
 اسمای سبع صفاتی باری تعالی در دل خود تصور کند یعنی و آنکه سماعت من از
 پر تو اسمع سمع است و بصارت من از پر تو اسم تبصیر و علم من از پر تو اسم علیم و
 حیاتی من از پر تو اسم و قدرت من از پر تو اسم قدیر و ارادت من از پر تو
 اسم صریح و کلام من از پر تو اسم متکلم است و اگر صورت مختلفه در خیال می آید
 و آنکه این همه تیر تو ذات اند و تشکل اوست و اگر خطرات بر ذاکر غالب شوند
 صورت شبنم پیش خود حاضر و ناظر داند تا به برکت این تصور رهای یا بعد
 از آن شخصی حافظ قرآن عرض داشت که تخمیناً مفصل ختم قرآن کرده ام

و در تفسیر ذکر و مداومت آن

و در طریقه ذکر

اما قضاوت و دل زانها هنوز با قیست نواجیه شمس العارفین فرمود و حقیقت دل خردگر
 حاصل نیست چنانچه در حدیث مسطور است لکل شیء صفة الله و صفاته
 القلب ذکر که ملائکه بعد از آن فرمود و ساکن را باید که از او را و از کار بیچو قوت
 خالی نباشد زیرا که ترک اشتغال علامت محرومیت نمی بیند که جمیع مشایخان را
 ابتدا اما انتخاب او کار و اشتغال مثل قرآن مجید و درود و شریف و پاس نفاس
 چه در وقوف قلبی و مطالع کتب تفسیر و حدیث و سلوک و توحید مشغول بود
 بعد از این فرمود و جمیع ذلالت نواجیه را باید که بر یکدیگر فضیلت می دارند
 ذکر پاس نفاس در همه اشتغال فوقیت میدارد چنانچه در مختصر نواجیه نظام الدین
 اوزنگا بادی نوشته بود ذکر مولی از همه اولی بعد از آن دعا گو عرض داشت که
 ارشاد فرمایند تا ذکر حق دویم که بریت احمد و انما یم فرمود و ذکر حق که او نمودی
 همین کیفیت بار دیگر چهار پنج و محنت می کشی اما باید که در وظیفه ذکر مداومت
 ثانی که مقصود همین نیست بعد از آن الحقی سخن در ذکر شسته شباهه رسید که
 در ویشان حضرت بن بود و افتاد نواجیه شمس العارفین بر زبان مبارک راند که چون
 سید نهی شباهه درین جا آمده بیعت کرد و ذکر پاس نفاس او را تلقین کردیم آن
 فرمود و صبح الاعتقاد و شب روز در پاس نفاس مشغول گشت حتی که باعث کثرت
 ذکر و باغ او خالی شد و بیمار گردید گفتیم ذکر را چند روز معطل کن اما چون ذکر در
 جان او آمیزش گرفته بود باز نمی تواند شد تا آنکه بهمان عارضه بحق تسلیم شد
 بعد از آن فرمود و بهین طور رسید و در ویش در ابتدا حال شب و روز
 بذکر چه مشغول میباید بعد از آن بذکر صبر مشغول گشت حتی که باعث کثرت
 آن چون از دماغ او جاری شد چندین علاج یونانی و واکتری کردیم اما هیچ
 نافع نشد آخر جان شیرین بحق تسلیم کرد بعد از آن در حق آن در ویش

در حقیقت کلمات

ذکر مداومت او را و از کار

ذکر فضیلت پاس نفاس

فرمود زہی طالع امر گلستان کہ در یاد مولیٰ شہید شدند بر این بہت ہرزبان
 مبارک را نہ بدیت جسنی نہ دیکھی ہو شفق اور صبح کے بہار۔ اگر تیرے شہید کو
 دیکھی کفن کے پیچ۔ بعد ازان حکایت فرمود کہ شخصے صادق الاعتقاد و محبت
 حضرت محمد باران صاحب بدو بیعت کرد و وطنہ حبس اور از شاد کرد و نہ چونکہ آن
 مرد عالی بہت و کامل ارادت بود شب روز و ذکر حبس مشغول گشت تا آنکہ بکثرت
 آن خون از دماغ او شروع گشت بھیج معالجہ بند نکردید آخر باین عارضہ فوت شد
 چون باین خبر بخند و حضرت خواجہ توسوی رحمۃ اللہ علیہ رسید محمد باران صاحب از شاد
 فرمود کہ بیش ازین مردیان خود را چنین مجاہدہ فرمایند زیرا کہ مردمان این بانیان کم بہت
 اند و مقصود یاد خداست بہر وجہی کہ بیشتر آید بکنند بعد ازان بندہ عرضداشت کہ
 شب بخواب بر فیصل سوار شدہ دو انیدم ہمیر ابن حبیب خواجہ شمس العارفین فرمود
 مبارک باد کہ این علامت سعادت است باز گفتم کہ ایشانرا نیز بخواب دیدم
 از زبان مبارک ایشان بشنیدم کہ حضرت خواجہ توسوی مارا بدو چیز تاکید فرمایند
 فرمودہ است یکی ازان ذکر حق است و دیگر یاد نہاند فرمود شاید ازان اذن باشد
 عرض کردم کہ مرا نیز یاد آید کہ ہمیں ابو بعد ازان فرمود بر درویش دو چیز لازم
 است اول عبادت حق است دوم شفقت بر خلق مرآت پائز و ہم در
 ذکر فضیلت در و د شریف روز پنجشنبہ سعادت قدیم ہوسعی حاصل شد
 پیغمبر غلام محمد سیال و مہر محمد بخش سگدہ لیدہ و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن فضیلت
 در و د شریف افتاد خواجہ شمس العارفین فرمود از ابی بن کعب رضی اللہ عنہ روایت است
 کہ گفت گفتم یا رسول اللہ بسیار در و د میرسانم بر شما پس خندان مقرر کنم ہر او در و د
 ازان وقت کہ بر اسی دعا خواند مقرر کردہ است پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 فرمود ہاں قدر کہ خواہی گفتم ہر اہم حصہ فرمودند ہاں قدر کہ خواہی پس اگر زیادہ بچنی

حکایت مرد صاحب حبس

در فضیلت ذکر و نماز اذان

مرآت پائز و ہم در ذکر فضیلت در و د شریف

آن بهتر است برای تو گفتم نصف مقبره کنم فرمودند چند آنکه خواهی پس اگر زیاد کنی
آن بهتر است برای تو پس گفتم دو ثلث فرمودند چند آنکه خواهی پس اگر زیاد کنی آن
بهتر است مرا پس گفتم مقرر کردم برای درویشان تمام وقت فرمودند بحال
مقاصد دین و دنیا و دگر ده شوند گمان تو بعد از آن فرمود هر شخصی که بخواهد
خوشبخت و بخیر و دل بر جای احوال هر شسته در و در شریف بخواند روح مبارک آن
حضرت صلی الله علیه و سلم سومی آن متوجه شده بگوش خود شنوند و قبول فرمایند
هر شخصی که بدون این شکر کند بخواند آنرا فرشته که برای رسانیدن در و در شریف
بر پیشانی هر مؤمن موی است در و در و زمره در جامه نور میپسیده و در طبقه
انداخته بخدمت حضرت عبداللہ بن مسعود رساند باز حضرت عبداللہ بخند
جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم حاضر شده میگوید که یا رسول الله
فلان بن فلان سکنه موضع فلان این قدر در و در شریف برایشان نفع انداخته
بعد از آن فرمود در زمی شخصی بخدمت میان نور محمد که پیر اسکندریه
گرفت عرض داشت که شنیده ام هر شخصی که در راه در و در شریف بخواند او را
در و در انوار عارض سیر گردد و حضرت فرمود ای برادر باید که از خواندن در و در شریف
باز نماند مگر اتقوا رخصه و سیرت که راه پاک باشد بعد از آن فرمود در و در شریف
و کبریت احمر در راه هرگز نخواند شود مگر بسواری اسب و غیره و بعد از آن محل
غلام محمد سیال گفت وقتی حضرت خواجه سیالوی در راه تو سه شریف بخورد
سواری اسب در و در مستغاث شروع کردند و فلین نیز از پای خود دور ساخت
بعد از آن فرمود که در زمی مرید حضرت خواجه قطب الدین اوشی رضی الله عنه
در خواب بزمیارت خیمه سول علیه السلام مشرف شد خوانست که در خیمه رود
جواب آمد که تو لاحق نیستی بر و خواجه قطب الدین ابگو که همیشه تنفس در و در شریف

و در و در شریف

در و در شریف

و در و در شریف خواجه قطب الدین

امروز چنانسانیدی نمی بحال مرید بخدمت حضرت خواجہ قطب صاحب آمد و ماجرا
 مذکور بیان نمود فرمودند بلی بہر شب سہ ہزار درود شریف و تحفہ روزمرہ مقدر
 است بہ باعث نکاح فوت گردید پس ازین بہت مشکوٰۃ خود را حلق داد و بعد
 بعد از ان نور مصطفی قریشی عرض داشت شغلی کہ در دین نافع باشد ارشاد
 فرمایند خواجہ شمس العارفین فرمود اگر خوشنودی دارین میخوابی درود شریف
 عشر عالم صلی اللہ علیہ وسلم بسیار بخوان کہ سعادت اولین دران است بعد از ان
 غلام علی طبیب عرض داشت کہ اگر ثواب درود شریف بار واج مومنان رساند
 جائز باشد یا نہ فرمود جائز است اما طریقی آنست کہ بگوید خداوند ثواب این درود
 شریف بار واج فلان برسان و بگوید اللہم صلی علی فلان فلان یکا کہ صلوٰۃ گفتن
 جز انبیا علیہ السلام بر کسی ہزار نیست مرا کہ شہادہم و ذکر او را و اولنگاہ
 و ششمین وقت آن روز و شنبہ سعادت قدم بوسی حاصل شد سید محمد شہر
 سبک و غلام محمد درویش پو پھواری دام بخش نذر بردارویاران دیگر نیز حاضر
 بودند سخن در ذکر او را افتاد و بندہ عرض داشت کہ اکثر مردمان نقش بندہ و غیرہ در
 حق خواجگان چشت طعن میکنند کہ مریدان خود را با سیاحت میفرمایند یعنی اورا
 در شغال بسیار ارشاد کنند و در طریق بایان چیز اسم ذات و تحفہ و دیگر نیست و اکثر
 چہال نیز در شغال بایان بچہ بین میگویند خواجہ شمس العارفین فرمود اصل مقصد
 ما در ویشان ہمین است کہ ہر وقت از یاد حق تعالی خالی نباشیم و این فراموشی
 گوناگون کہ خواجگان چشت میفرمایند درین مقصود دست یکی اندک در ہمہ حال
 یاد خدا ہی تعالی خالی نباشد و دیگر آنکہ چون مردی شغفہ حال برای آسودگی
 حال رباع سیر میکند و گاہی درین چمن و گاہی درین حدیقہ سیر میکند و گاہی تہج
 بسوی گل میکند و گاہی بجانب میوہ راغب شد ہمین منوال صوفی بپایان حال

تذکرہ تقویہ سائیدان اباب درود شریف

تذکرہ سید محمد زکریا و اولاد و ہمہ کسب شغل و شغل

تذکرہ خائف خواجگان

گایه باور او در شغالی و گاهی بنواخل و گاهی بدو در شرف و گاهی بقدر آن مجید و گاهی
 بزرگ باین نفع و من و جبر و گاهی بوقوف قلبی گاهی بمطالع کتب سلوک و ترجیح مشغول
 میباشد و لذت جمادات گوناگون میباشد با دقت کم که در فرموده و ایشان را محض سیر
 آسیاسالی آفریده است نه برای آرام جان و آرایش دنیا چنانچه خدا تعالی میفرماید
 و ما خلقت الجن و الا نسا الا ليعبدون بعد از آن این بیت بر زبان مبارک را نهد
 بدین نه ایم آمده از پی دل خوشی به مگر کز پی رنج محنت کشتی به خزان را
 کسی بی عروسی نخواهد به گرفت بختن که بهیرم نماند بعد از آن شخصی عرض کرد
 که در خاندان حضرت نقشبندی به بنا سلوک بر صفت لطائف است و در خواندن
 ایشان چگونه است فرمود شخصی بخدمت مولوی عبید الله صاحب ملتانی رفت
 و گفت تحقیق مولوی صاحب فرمود من طالب لطیف ام نه طالب لطائف
 بهمدیرین محل مولوی علی محمد سکنه کوٹ کاله عرض داشت که در او ای اور او
 و از کار است بهست ام چیز تو چه ایشان به هیچ در و مشغول نتوانم شد خواهم
 شمس العارفین فرمود ساک را باید که در وظیفه مداومت کند بهر وجهی که باشد بعد
 از آن این ابیات مشکی بر زبان مبارک را نهد ابیات این است
 گفتیم بایستی فکر کن به فکر گر جاید بود و فکر کن به ذکر را خورشید آن افسر و گاه
 ذکر آرد و فکر را در آهتر از به اصل خود جذب است لیک انجوا چه تاش به کار
 کن بوقوف آن جذب به باش به زانکه ترک کار چون ناز بود به نازکی و خورد
 جان باز بود به مرغ جذب چون پروانه گاه ز عرش به چون پدید می صبح شمع آگه بکشد
 بعد از آن فرمود ساک را باید که از او را و از کار هیچ وقت خالی نباشد زیرا که ترک
 اشتغال علامت محرومیت می بیند که جمیع مشایخان سلسله باین از ابتدا حال
 تا انتها باور او و از کار و اشتغال گوناگون مشغول می شدند بهمدیرین وقت فرمود

در کتاب

ایات مشکی

همه وظایف بایان بر یکدیگر فضیلت میدارند اما ذکر پاس نفاس نیز همگانیست
 بعد از آن فرمود سبک است زیرا که اوقات وظایف خود را نگهدارد زیرا که وقت گشته
 باز نیاید انگاه این مصراع بر زبان مبارک راند مصراع امید نیست که عمر گذشت باز
 بعد از آن بنده عرض داشت اگر سبب بیماری وظیفه فوت شود حکم حبسیت فرمود
 باز قضای آن حاجت نیست زیرا که چون ذکر میار شود حق سبحانه و تعالی خود را فراموش
 وظیفه مری فلان بخوانید و ثواب آن در اعمال نامر او بنویسد پس تا حال نشمار
 همچنین کند اما اگر قضا کند هم بهتر باشد بعد از آن فرمود سبک است زیرا که وظایف
 و شغال خود را در اوقات آنها بخواند تا هیچ وقتی از اوقات وظایف خالی نگذرد
 چنانچه بعد از بیداری خواب خصوصاً نماز تجمعه و روزه رکعت بگذارد و بعد از آن
 اسما حسنا بجا آورد و استغفار پانصد بار مراقبه کند و بعد از آن نماز فجر سبتعا عشر و یک نفل
 اسبوع شریف و چهار و دو رکعت استغاث و کبریت احمد و سلسله شریف یکبار
 و دلائل الخیرات یک نفل و دو روزه رکعت اشراق و چهار رکعت صلوات العاقین
 پنج یا نفل و آن و یک ختم خواجگان و چهار رکعت سجدت عصر و شش رکعت
 نفل او این و دو رکعت حفظ الایمان را نماید و بعد از آن ذکر هر سه صد
 و مراقبه و هزار بار درود شریف و یک ختم سوره یس و تکبیر بخواند و بعد از پاس نفاس
 مشغول شده بخشد بعد از آن مولوی امام الدین سکینه بر نالی را به بیت کرده
 فرمود مرید باید که اوقات شغال را نگهدارد انگاه بر زبان مبارک راند انصاف
 این الوقت بعد از آن بنده عرض داشت که روزی حضرت استاذنا حافظ ولی
 صاحب مفتی لاهوری از من پرسید که شمره وظایف شما چیست آیا ترقی مال است
 یا نقد خواجه شمس العارفین فرمود ایشان را باید پرسید آیا خواندن نماز و روزه و بجا
 آوردن امور شریعیه جهت حصول نیاست یا دین چون جمیع احکام شریعیه مخصوص

در وقت نماز
 در وقت نماز

رضای سزا است پس اندن وظائف نیز این قبیل اند نه جهت حصول دنیا
بعد از آن زنی نهاد و عرض داشت که اکثر اوقات بسبب سستی بدن وظائف
ترک می شوند خواه شمس العارفین فرمودای ضعیفه بجناب حق سبحانه و تعالی نیاز
بکار است نه نماز باید که همه اوقات وظائف خود را نگهداری بعد از آن میان
فیض بخش سکنه تهیئه میان عرض داشت که عمرم در شغال لسانی بانجام رسید اما
بمقصود اصلی نرسیدم خواه شمس العارفین فرمودای بزرگوار برین شغال لسانی شکر
کنارده و دست کنید اگر خدا تعالی بخواد آن مرتبه قلبی نیز عنایت فرماید که اصل سلوک
طلب هست بعد از آن فرمود میان سالکان دو چیز از ضروریات است اذن
ریاضت یعنی سلوک سالک چنین هر دو امر بحال نمی رسد بعد از آن فرمود
برای دفع بیماری و حل مشکل اسم شعیخ خود صد بار خوانده دم کند و عاقل
مقصود حاصل شود و عا گو عرض داشت که اسم شعیخ خود چگونه خوانده شود فرمود
در ویشی خواه تو سبوی بر نیو چه میخواند یا شعیخ محمد سلیمان و بارین طور میخوانیم یا شعیخ
محمد سلیمان شینا شد بهارین محل بنده عرض داشت و ضیفه اسم خود نیز ارشاد
فرمایند فرمودند بعد از نماز فجر صد بار بطریق مذکور بخواند بعد از آن عن سلام
پوشیده روی عرض داشت که در که بعد از صبح گنجشک ها گوناگون آواز میکنند آیا این
هم ذکر میکنند خواه شمس العارفین فرمود بلکه همه مخلوق خدا را با لسان خود یاد میکنند
چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید قُلْ تَعَاوَنُ اِنْ مِنْ شَيْءٍ اِلَّا اُیَسِّرْهُ یَسِّرْهُ وَ لَکِنْ کَلَّا
تَفْقَهُوْنَ تَسْبِیْحُہُمْ اَبَدًا بَارِعَلام محمد عرض داشت که تسبیح آنها در فهم مانیا نیست و در
چونکه کلام هم جنس در فهم مانیا نیست کلام غیر جنس چگونه فهمیده شود بعد از آن
روزی بوقت صبح بلبل بر درخت سبزه آواز خود نغمه میکرد و خواه شمس العارفین
روی اسو غلام محمد کرده فرمود که آواز بلبل از کدام جامی آید گفت بر درخت کنا

نشسته است شاید غنچه تازه در نیخا نظر آید باشد فرمودند عاشق او در هر حال
یعنی چون عاشق در عشق معشوق خود را فنا کند در هر چه حسن و جمال معشوق نمی بیند
بعد از این محل امام بخش نادر برادر این معصوم خوانده حضرت محمد ای مراد محشر عشق
ز پر وانه بیا سوز و گفت که مراد از مرغ محشر چیست خواجه شمس العارفین فرمودند و علماء
طوله هر خروس است و نزد اهل الله گفته شد روزی در یاد تو ای مستغول با من
بعد از آن مولوی عمر عیسی خیابوی عرض داشت کرد که باعث چیست که شوق
ولادت عبادت حاصل نمی شود خواجه شمس العارفین فرمود چون مردی در گناهان
مستغرق باشد شوق ولادت عبادت از او برود باز مولوی صاحب عرض کرد که قبل
از این شوق ولادت وظیفه نهایت کمال بود احوال همه مرده شده است باعث چیست
خواجه شمس العارفین فرمود چون کسی در ابتداء بر وظایف مشغول باشد تاثیر وظیفه
در دل او برود می اثر کند و شوق و جوش طبعیت او زیاد تر گردد و بعد از مدت و در
چون در جان و جسم او قرار گیرد و جوش طبعیت او فرو نشیند چنانچه حضرت ابو بکر صدیق
رضی الله تعالی عنه صحابی را دید که بوقت خواندن قرآن ناله و زاری می کرد و حضرت
صدیق را گفت سخن کتابک و ناله قسمت قلوبنا یعنی در ابتداء حال بایان نیر
در وقت تلاوت قرآن ناله و زاری کرد می پس احوال متحول شدند دل های بایان
بعد از آن فرمود در زمان حضرت شعیب علیه السلام مردی در فسق و فجور مستغرق
بود ولادت عبادت از او رفته بود و گفت که باعث فسق و فجور ما را خدا تعالی می بخشد
رنج و تکلیف ندهد و همت حق سبحانه و تعالی بسوی شعیب علیه السلام وحی فرستاد که
آن نادان را بگو چونکه لذت عبادت تو رفته است زیاده ترا از این رنج و تکلیف چه باشد
بعد از آن سختی سخن در ذکر سلاکت و مجذوب افتاد خواجه شمس العارفین فرمود
مثال سلاکت مجذوب آنست که راه بیت الله منزل منزل قطع کرد و پرسید مثال

ذکر سبب گناه لذت عبادت نیاید

ذکر سلاکت مجذوب

آنحضرت عرض داشت کرد که از دست دراز بعارضه بخدا می گردانم و عاف فرمائید
 تا ازین بلا ای یایم و یا مروتان هم خارج شود و حاجه صاحب عاف شود باز گفت
 وظیفه نیز درین باب ارشاد کردند فرمود هفت صد و هشتاد و هفت بار تسبیح و مره
 بخوان تا حق سبحانه و تعالی صحت ازانی فرماید همدرین محل فضیلت تسبیح بیان
 کردند که هر ده هزار عالم خدا تعالی آفریده است و عا گو عرض داشت که تعداد هر ده
 هزار چه طور است فرمود شما آنس که عالم است و جن عالم دیگر و همچنین از حیوانات
 مثل اسب و گاو و گاو میش و خر و گوسفند و آهو و از وحش مثل گرگ و روباه و
 شیر و غیره و از طیور مثل خروس و طیور و باز و غیره و از خزندگان مثل مورچه و راسخ
 و ضب و مار و غیره و همچنین هر ده هزار عالم اند که را از حروف تسبیح که نوزده اند غیر
 میرسد بعد از آن این بیت بر زبان مبارک باند طیت نوزده حرف است
 بوقت شمار فیض رساننده هر ده هزار بعد از آن شخصی عرض داشت
 برای دفع قرض چیزی فرمایند و آنچه شمس العارفین فرمود بعد از نماز باده هفتاد
 بار اسم یا و ماب خوانده بخوابد ضعیف الحجابات دست برداشته بگوید خداوند پاک
 بطفیل سید المرسلین و آل پاک و واصحاب و خواجگان چیست رضای تعالی عنهم
 از سلب ایمان و خدا مان دارین محفوظ گردان بعد از آن شخصی عرض داشت که اگر
 جهت دفع عارضه بواسیر چیزی ارشاد فرمایند و آنچه شمس العارفین فرمود که در وقت
 خجبر در رکعت اول بعد از فاتحه یکبار آلم نشیج و در ثانی بعد از فاتحه سوره فیل یکبار
 بخواند و در وقت بعد از سوره فاتحه در رکعت اول سوره آلم نشیج و در ثانی و التین
 و در ثالث خلاص بخواند یکبار انشاء الله صحت گردد بعد از آن شخصی
 محمد بن یحیی نام مکهدوسی عرض داشت که برای دفع درترو و بدان و تب و باد تب
 یا کاهمی ارشاد فرمایند فرمودند بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله الکبیر و اعوذ بآله

برای دفع قرض

برای دفع بواسیر و درترو و بدان و تب و باد تب

الغظیم من شکر غرق نما و من شکر النار برای در و سر و تن باز ده بار سوره
 فاتحه برای بیمار بخواند و دم کند و برای در و دندان و سه بار در شکر سوره در و اول آن
 خوانده بر سه دانه قر نفل بدو و بجای در و یک یک دانه نهند و منقر اینست همین
 کبیل کو رسته کین مین کین ماریا چسکی هنون مین کیر ایا در و دو دور بهو جا و
 نادر بهو و دانی خواجه مؤنید چستی کی بعد از آن فرمود وظیفه اسم لیس
 خود برای هر حاجت کافیت بعد از آن دعا گو اتماس کرد اگر شخصی در مصیبت
 گرفتار شود بجه طور رهایی باید خواجه شمس العارفین فرمود صریح باید که چون بنهار
 گرفتار شود بدو صدقات و خواندن استغفار مشغول باشد تا خدا تعالی از او
 باری رهایی کند بعد از آن قادر بخش را بر عرض ضد شت که شرح دعا کبیر است
 فرمود شرح بجای خود ترجمه هم محال است زیرا که دعا کبیر پنجاه و دو کلمه است و
 هر یک لغت علیحد است شخصی که چندین لغات داند شرح او کند بعد
 از آن شخصی عرض ضد شت که با وجود بیعت ایشان از شدت افلاس کسالت
 رسیدم درین اثنا سید اکرام شاه گفت شاید این مرد وظیفه غیر طریقه پیجو اند او
 نیز مقرر شد خواجه شمس العارفین دمی سکو شاه صاحب آورده فرمود که شخصی از
 هندوستان اینجا آمد و بیان کرد که چون بخواج شوم بنیم که صورت منیب همرا
 من خفته است پس بیدار شوم ازین باعث نهایت لاجارام ما گفتیم که کدام کلام
 برای تسخیر جنیات و غیره خوانده باشی او مقرر شد گفت ازین امر تو بکن تا خدا تو را
 تارائی دهد پس چون آن وظیفه بگذشت و آنچه حضرت صاحب فرمود بجا آورد
 فی الحال صحت یافت بعد از آن فرمود ساکت باید که همه حال بجناب نجب
 الخوات و بست دعا بردارد که اصل عبادات عجز و نیاز است و این در دنیا حاصل
 شود و هم بدین امر ما مور شدیم که او بخوانی انتخاب کنیم بهر دین محل دعا گو عرض

فایض

فایض

فایض

فایض

و داشت که کدام عا بهرست فرمود آنچه بدرگاه خداستعالی اقبال نماید احوال پیاپی
را باید که اکثر اوقات بعد از او این دعا را بخواند خود سازد و دعا ایست
اَزْذِقْنِي حَيْثُكَ وَحُبَّ مَنْ يُحِبُّكَ وَحُبَّ عَمَلٍ يُسَبِّحُ
إِلَى جُحُوكَ وَاجْعَلْ جَنَّتَكَ أَحَبَّ الْأَشْيَاءِ إِلَيَّ مِنَ الْمَاءِ الْبَارِدِ وَالْعِشَاءِ
يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ اللَّهُ اسْتَقْبَلْ بِي بِحَسَنٍ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
شَرِيفُهُ لَا كُفْمَاءَ بَعْدَهَا أَبَدًا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ بعد از این
شخصی عرض داشت که دعا جامع جمیع حاجات دارین کدامست فرمود در روزیکه
حضرت بی بی غاشیه صدیقہ رضی اللہ عنہا بحضور حضرت سهروردی ثقات
صلی اللہ علیہ وسلم عرض داشت که اگر خداستعالی شرف لیاقت القادر نصیب کند چه
دعا بخوانم فرمود اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْعَقْلَ وَالْعَافِيَةَ فِي الدِّينِ وَالْدُنْيَا
وَالْآخِرَةِ که جامع جمیع حاجات است بهادرین محل خطبه و اوصی علامه شیخ
بخارست آنحضرت رسید و در آن نوشته بود که دعا فرمایند تا خداستعالی فرزندان
ترجمه عنایت فرماید و قائم مقام من باشند و حاجه صاحب فرمود اصل مقصود آنها
عبادت خداستعالی است اولاد باشند یا نباشد چه که سبب اعمالیست خلاصیست
بعد از آن فرمود اکثر مردمان از خداوند کریم بسیار حاجت خواهند و هیچ نموده
آن ثوابند و بعض حسیکه نمی طلبند آنها را گوناگون انعام عطا فرماید پس علی
فضل اوست بعد از آن شخصی عرض کرد که دعا فرمایند تا فرشتہ عنایت
شود و آسایش حال گردد فرمود هر چه کند خدا کند نموده عاجز نیست اما دوستمان
خدا بهر کس که غور کنند خداستعالی بر آن رحمت کند و کار او بر او آید از آن
خیر محمد قوال عرض کرد که در حق هر سه صاحب اوه خویش دعا فرمایند تا خدا
تعالی ایشانرا سعادت دارین ارزانی کند فرمودند سعادت و شرف اوست

این نیست و هر چه در دنیا می باشد باری باشد کند آنگاه این بیت بر زبان مبارک اند
 بپایست اند و در دستش من داده اند چنانچه که من خوشتر را که من بخیر از بعد از
 فرموده می بماند چنانچه که من خوشتر را که من بخیر از بعد از
 چنان بود که از آن بهر جهت مشغول می شد بعد از آن تا صبح بمراقبه میماند و بعد از
 نماز با دعا و سجدهات عشر و سی و دو و دستغاث و دلائل الخیرات میخواند و بعد از
 از این فصل اشراق و شترل قرآن میخواند و بعد از نماز مغرب فصل او این و حفظ او را
 و نسبت و چهار بار در که طیب میکردی و بوقت فراغت سبقت میدانی میکردی
 و گفتی بچشم سبک حرص گزیده هست گاهی بعبادت پروردگار مشغول نمی شوم
 آنگاه فرمود و در ویش یابید که در او ای وظیفه سعی نماید آبران اعتماد و تکیه نکند
 بعد از آن فرمود شیخ را شناسست که موافق قدر و طاقت مرید وظیفه ارشاد فرمود
 چنانچه خواهی تو سومی ام خادمان خود را موافق قابلیت هر یک دست و وظیفه مقرر
 کرده بود بعضی اشغال ذکر و بعضی را در و شریف و بعضی را او را و مختلف بعضی را
 در کار گذارنی نگر مقرر کرده بود و حافظی بود که آنرا بخدمت شخصی بیاورد ارشاد فرمود
 بود حسب الامر در خدمت مستعد بود و روزی در خدمت گذاری نماز مغرب او
 تأخیر شد احمد خان و در برها و لغان او را طعن کرد که این بیمار رستی چه فائده کند که
 تأخیر کردید نماز گفت توجه دانی من حسب الامر خواهی صاحب بخدمت این بنای مشغول
 بودم و از اطاعت پیر بیرون رفتم صراة هفدهم در ذکر فضیلت و
 در دست مبارک آن روز که شب سعادوت قدم حاصل شد مولوی معظم و
 مولوی و مولوی غلام محمد کجراتی و سید الطی بخش لاگدی یاران دیگر نیز حاضر بودند
 سخن در ذکر عبادات افتاد و خواهی شناس عارفین فرمود و در عمر خویش پنجگس
 نروان خبر او بهم اول سید محمد ظریف بر بود قائم الیل و صائم الدهر چنانچه

وکر و کر و کر و

مرآت السعداء و زبدة الفضائل و درویش و زلیخه طایفه مستطابان

وہی ہے جس نے

پانزده یا نوزده روز چربی میخورد و بی وقت قطاری طعام خشیدی بهمین
 طور همه عمر کند نشند و غالباً عرض داشت باعث حبسیت که موقوفه کرام را حاجت
 خوردنی و نوشیدنی نماند فرمود عدم گرسنگی و نوشیدگی بدو وجوبست بجهت آنکه
 خدا تعالی قادرست که بغیر خوردن و نوشیدن زندگه بخشد و هم آنکه حاجت
 خوردن و نوشیدن تعلق به وجود خاک نیست و چون مردان خدا از بس شربت
 گذرانیده بدرجه فنا قدم زنند هیچ حاجت خوردنی و نوشیدنی باقی نماند
 از آن فرمود دوم از آنها خیر محمد انملوی مردی زاهد و عابد بود که هیچ وقت
 از ذکر و فکر و دیگر عبادات خالی نبود و روزی آنحضرت به ذریعہ مردی کمال
 بحضور حضرت رسول صلی الله علیه و آله تحفه سلام فرستاد چون آن مرد بحضور
 جناب آنحضرت صلی الله علیه و آله مشرف شد عرض داشت که شخص فلان تحفه
 سلام جناب ایشان میرساند آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود آن شخصیت
 در مسجد سخن دنیا بسیار میگوید چون حضرت موصوف انبیا را واقف شدند فوراً
 توبه کرده باز بمسجد سخن دنیا نکرده و بقیه عمر در خاموشی گذاشتند و روزی حضرت
 ایشان تخمیناً بقدر یک ختم و بیست و پنج باره مقرر بود و بعد ازین محل سیر عظام محمد
 سیان عرض داشت که شش لکته ختم سوره لیس و هفت لکته سوره قمر مثل نیزه که آن
 نام کرده بودند بعد از آن فرمود سوم از ایشان حافظ محمد عظیم و بی بی بی
 انملوی مردی خدا یار و قمارک دنیا بودند که در شان او مولوی که به دست حمزه
 گفته بیست که بی شک لی هست میگویم بیست و بشهر نعل حافظی و بی بی بی
 شب و روز کار او این بود که سنگ از زمین می کند و بی دراما و عوض آری
 کرد و رفتی امی پنهان کھڑکان هو جهان و پند ایامی کج و بی بی بی پنهان
 بیست که بشهر نعل بیست و از رحمت هستی از عمل نیک بکشید

در خبر محمد انملوی

در خبر محمد عظیم

و تارک دنیا چنان بودند که هیچ دنیا دار گردن دنیا نماندی و نه هیچ کس قبول نمیداد
 مگر فضل سیاه شخصی معلوم کرد که بفضل سیاه رغبت دارند رفت و یک سن
 فضل سیاه آورد و نذر کرد و فرمودند ای برادر مرا دوگان داری نه یک که اینها سیف و شمشیر
 بروشته حواله اش کردند بعد از آن فرمود و چهارم از ایشان غلام حسین بلیا را
 جوان بروی و صاحب تقاضا بودند و در اتباع شریعت مصطفوی چنان
 قائم بودند که در جمیع امور از ظاهری و باطنی بجز متابعت سنت نبوی ذره
 تجاوز نکردی چنانچه روزی و دختر ایشان بدر و ذره گرفتار که نصف حمل او
 بیرون آمده بود و وقت نماز تیار آمد چون آنحضرت را خبر رسید و نزد دختر خود
 آمد و در ادای نماز او را تاکید بلین نمود و او گفت طاقت ندارم فرمودند زیر چل
 خود زمین کنید و نماز بگذار و از زبان مبارک میگفتند که ای خداوند کریم از شر
 ایشان مرا نگهدار و در تابع داری خود و حبیب خود مشرف گردان بعد از آن
 فرمود روزی لشکر کفار نزد آنحضرت سکونت کردند و آنحضرت کمر بست و
 تا زیاده شریعت در دست گرفته بمیان لشکر آبخا شریف فرمودند و مسلمانان
 بگفتند که نمازهای او کنید آنحضرا عذر کردند که ما ملازم کفایم ازین باعث
 معذوریم بعد از آن سرداران لشکر را فرمودند که شما مسلمانان را از نماز منع کرد
 اید ایشان انکار کردند پس همه مسلمانان را شوییدن پوشش و غسل حکم کردند تا آنکه
 جمیع مسلمانان در نماز و عبادات مشغول شدند بعد از آن فرمود و پنجم از ایشان
 ملک لاولیا امام الفقرا و اوقف اسرار حدیث کاشف رموزات صمدی قطب
 زمان حاجه محمد سلیمان قدس الله سره العزیز و جمیع اوصاف از هم فائق بودند
 بعد از آن فرمود روزی مولوی داد بخش از سید محمد علی شاه خیر آبادی خلیفه
 حاجه توسوی هم پرید که در میان مولانا فخر الدین ۴ و حضرت حاجه توسوی رچیده

در خانه حسین

در خانه توسوی

لازمی منازل فقره زقست سید موصوف فرمود ای سوسوی صاحب این
هر دو حضرت از پیران مانند گریه لانا فخر الدین گاری که گریه تبویه کردی و این قلبه عالم
توسوی اگر این چنین امری پیش آید بی با ستهز اسیر انجام نمودی چنانچه روزی مردمان
گردنواج بخدمت خواجه توسوی آمدند و عرض میکردند که بسبب کثرت بلخ بسیار
تنگناست لاچار شدیم و عافرانند تا دفع شود شخصی دلشاد نام خسته حال بخدمت
حاضر بود بهسم کنان فرمود دلشاد را گویند تا دعا کند پس زبان از دو عالمی
کردند فی الحال آنست بلخ دفع شد سال دوم باز بهمان آفت گرفتار شدند بخدمت
خواجه توسوی عرض داشتند خواجه صاحب فرمود بر قبر دلشاد بروید و دعا بخوانید
بمجرد فرمان بر قبر آن رفتند و دعا خواندند فی الحال آن آفت مذکور خلاصی یافتند
بعد از آن فرمود روزی مردمان توسوه شریف جمع شده بخدمت حضرت خواجه
توسوی آمده التماس کردند که بسبب تنگی باران راعث تا در رکوع شده اند با
بعد از چند مدت عرض کردند که اسی غریب نواز راعث تا میان بسبب خشکی
و بر سجد زفته اند و عافرانند تا خدا تعالی باران رحمت نازل کند خواجه صاحب
فرمود نزد ستمات فلان چشتیانی بروید و زلف او را بافتید پس مردمان حسب
فرمان همچنان کردند فی الحال بارشش باریدن گرفت چنانکه همه جا آب مثل آریا
مینمود و باز عرض کردند که بسبب غلبه آب لاچار شده ایم فرمودند باز نزد آن ستمات
بروید و زلف او را بجشاید پس حسب کم همچنان کردند بهمان ساعت بارشش
شد بعد از آن سخن در دشت تارکان عبادات افتاد بخدمت عرض داشت که
بعضی جهال از عبادات اینزد و شغال خصوصاً نماز و روزه و غیره محروم میمانند
سیکونید که اهل عرفان را بعبادت چکار معرفت چیزی دیگر است و عبادت
کاری دیگر خواجه شمس العارفین فرمود آن که در چشمان نمی دانند که جمیع انبیاء و اولیاء

فرد در دشت تارکان عبادت

از اینها آنها بحسب کم و ما خلقت الجن والانس لایعبدون در عبادات
مشغول شدند و از اطاعت رسول علیه السلام بامر قتل این ختم تجدد یافتند
بجانب کم آمد بقدر یک سوت می برون ز رفتند تا منزل مقصود در رسیدند بعد از آن
همه درین محل سولوی محمد علی سکند کوٹ کالہ طلب خست کرد و فکر اورا طمینان
قلبی حاصل نبود پیش خود نشانده بیت جدید کردند و سخنان گوناگون بزرگان
سببارک را اندند که دنیا سه روز است روزی که گذشت و روزی که باید و روزی که
در حال موجود است پس وز گذشته باز بدست نیاید اگر چه کوٹ در کوٹ رفتند
نزدیکی و روز آیند را یقین نیست که آید یا نه باقی روز که در آنی باید که دریا بے و
وقت خود را از دست ندهی بعد از آن فرمود درویش باید که در اداسی او را
غافل نباشد بلکه جمیع مهت خود بر آن صرف کند که هیچ وقتی از اوقات حال
نخورد و بعد از آن فرمود عبادت بر دو نوع عبادت که از غلبه شوق و محبت باشد
و عبادتیکه از خوف و فرح و امید بهشت باشد دعا گو عرض داشت که نیت عبادت
محبت بچه طریقه باید که فرمود ساکت آباد و نیت که خدا تعالی برین ناتوان
گوناگون انجام فرمود چنانچه گوش و چشم و بینی و دندان دست و پا و صحت و عضا
و غیره که تعداد آن در تحریر نیاید پس بوقت نیت گوید خداوند اهر علی خیر که
بوی خیر تو ازین زمین بوجد آورده محض برمی رضا و ادای حق است این عبادت
خاص است که بجز غلبه محبت و شکیاب نیست و بعد از آن فرمود اگر عبادت درویش
بد رجحان رسیده باشد اما باید که از عبادتی عوام کمحض بر خوف رجاست محروم
ماند که این هم نزد بان عبادت محبت است و هر کس که ازین هر عبادت باز ماند
بی نصیب در روز قیامت جز محسرت و پریشانی حاصل نخواهد کرد و بعد از آن
فرمود درویش باید که درین چند ایام توشه را در آنکه بطریقه و میدان قیامت

مهیا سازد تا در روز حشر حسرت نباشد بعد از این محل این مصراع بر زبان مبارک
 مصرعه هتیه پرانی کفوس کمر بستنی بهوری آبی و بعد از آن فرمود عمر زنده
 ساعت بلکه صد و هشت و سفر تو در از چنانچه بل صراط سنی هزار ساله راه هست
 و روز قیامت هم باندازه پنجاه هزار ساله راه باشد باید که در همه اوقات و در همه
 هیچ دم از یاد حق سبحانه و تعالی خالی نگذرد و بعد از این محل بنده عرض داشت که
 اکثر اوقات در دل من سنگ زد که بتوجه ایشان بهر شیه محبت و عشق برسم تا چکنم که
 خطرات نفسانی و دوسو اس شیطانی در راه اند فرمود این کار یک و در روز قیامت
 بلکه باید که همه عمر خود را در راه حق ضرب کند چنانکه محبت خدا تیغی از یاد باشد
 بهما نقد خطرات کم شوند ساکت باید که در راه دوست کم حوصله نباشد است
 که رفته رفته بمنزل قرب خواهد رسید بعد از آن حکایت سلطان سکندر بر زبان
 مبارک رانند که سلطان سکندر بولایتی رسید که نهایت آباد بود چون بگوشان
 زلفت دید که بر سر هر قبور سنگی نصب کرده و بران عمر هر یک صاحب قبر نوشته بود
 یکی را ده سال و دیگری را چهار سال و کسی را ده سال حتی که نه بچهار زیاده از ده سال
 بر هیچ قبر ننوشتند بود تعجب کرد که این مردمان بسیار قلیل العمرند مردم نجا گفتند که
 عمر ایشان بیشتر بود مگر نزد آن عمر معتبر است که در یاد الهی صرف شود و لهذا عمر آنها
 بحسب عبادت نوشته است بعد از آن فرمود ابتدای عبادت استعفا رست و
 انتهای آن رضا و تسلیم بعد از آن فرمود روزی در راه مکه مد شریف در شهر
 خوشاب بنحاند دوستی دیرینه رفتم و احوال و پرسیدم گفتند آن فوت گردید خواه
 شمس اعجازین چشم بر آب کرد و این بیت بر زبان مبارک رانند به بیت
 حریفان با دانه خور و دند و رفتند به تهنی خم خانه ما کردند رفتند بعد از آن
 فرمود بسیار عاقلان در هر امر عقل را داخل دهند اما بقابل تقدیر خدا تعالی هیچ

سلطان سکندر

البته تند پس این بستی موهوم اعتبار ندارد و چند روزه است بهتر آن است که
 این مدت قلیل را در یاد حق تعالی صرف کند بعد از آن فرمود چون خشک
 خدا تعالی کسی را نصیب گرد و همه کار و دین دنیا و آسان شوند و خوشنویس
 او زیر اطاعت اوست در همه حال بعد از آن سخن در ذکر نصیحت دادن
 باشند گان دین خود را افتاد و جمیع باشند گان دین بحضور حضرت التماس کردند
 که بسبب تنگی افلاس نهایت لاچار شدیم دعا فرمایند تا ازین ببار طغی یا مبین
 روی سومی او شان کرده فرمود آنسوی است که مردمان اطراف در چرخ
 آمده فائده حاصل کنند و به نماز و روزه و خواندن و را و مشغول شوند اما باین نشان
 تا هنوز هیچ اثری ظاهر نشد که گاهی جانب حق متوجه باشید و نماز و روزه ادا نمائید
 اگر چه خدا تعالی بسبب گناهان روزی که تنگی کند اما بسبب شایسته اعمال
 بد و گشت و قلقت نازل کند شما یان را باید که خدا را حاضر و ناظر و همیشه صلیق
 در روزه قائم باشید و از حق غیبر اگر چه اندک باشد حذر کنید و در ادای حقوق
 خالق و مخلوق حسیت و چالاک باشید یقین است که به برکت حسنات او جمیع
 بلیات ربانی یابید بعد از آن مولوی معظم دین صاحب عرض داشت که
 و عاف فرمایند تا خدا می تعالی باران رحمت غایت فرماید فرمود شنب و بر بخت
 خدا تعالی دعا خیر می طلبیم اما بسبب شومی گناهان مانگی افلاس می آید اگرگاه این
 بنیت بر زبان مبارک اند بیست شنیدم بر مرغ و مور و دوان شود و تنگ
 روزی ز فضل بدان باز مولوی صاحب عرض داشت که بسبب قحط مردمان
 نهایت لاچار اند و بر بصورت باریدنی می آید انمی بار و فرمود جمع امور و
 بر حکم کرد و گاریانند و اند بی فعل و ایشاء اگرگاه فرمود شاید که ایشانرا همین حکم باشد
 که بجهت گاو و اسب و بیک باریدنی بنمایند پس چون اخلاص کم کنند لا تنحک ذرة الا باذن الله

در آن روزی که خداوند

در آن روزی که خداوند

بعد از آن فرمود رحمت خدا تعالی غالب است بر غضب و چنانچه
 در حدیث مسطور است سبقت رحمتی علی غضبی انگاه فرمود اگر رحمت
 خدا تعالی غالب بودی مگر آنکه کار از او بدخول چنان می نمودی و این است که داریم
 محض از فضل است بعد از آن فرمود اکثر مردمان مرتکب کبایر را بفضل شکر
 داخل بهشت کند بعد از آن فرمود بر عبادت خود مغرور مشو هر آنکس که غطا
 الهی دامن گیر شود همه سیئات او بحسنات مبدل شوند بعد از آن این مصراع
 بر زبان مبارک رانند مصرعه که حاجت یابد و متحی بیگانه بین بستان
 کنیسم بخیالان نه و دعا گو عرض داشت که ازین مصراع معلوم شود که ملائکه قرب
 حق برزیده و عبادت نیست پس چرا عبادت کنیم خواجه شمس العارفین فرمود عباد
 شرط عقل است باید که در آدمی آن غفلت نکند و عطای فضل است هر که خواهد
 بدو قوله تعالی ذلک فضل الله یؤتی من یشاء بعد از آن مروی است
 الدین نام عرض داشت که دعا خیر فرمایند تا ذوق عبادت حاصل شود و خواجه
 شمس العارفین فرمود مقصود مدام عبادت است و حصول ذوق بجز فضل او
 حاصل نیست کسی که پیشش خود را بمنزل مقصود درسد عبادت برین عبادت برود
 باز نیست و نه آنکه بخشد خدای بخشنده و همچنین شیخ سعدی می گوید
 خدا کشتی آنجا که خواهد برده و گرنه خدا جامه بر تن در و بعد از آن غلام
 قریشی عرض داشت که در شغال و اذکار حضور دل حاصل نشود و هیچ لذت نمی
 آید چیزی فرمایند تا ذوق عبادت بیایم فرمود ساکت آباد که در عبادت هوا
 شرب و در جهان خود را بگذارد و خواه حضور باشد یا نه زیرا که در راه عشق حلقه است
 انگاه این بیت بر زبان مبارک رانند بیت اگر نشاید بدوستی که بر ذوق
 شرط یار است و طلب و ن بعد از آن این بیات منشوی بنوایان بر کجانی

اشیاء اصل خود جدت یک می باشد و کارکن موقوف آن جذبه
 باشد و زانکه ترک کار چون ناله بود به نازکی در خود جان باز بود و مرغ جذبه
 چون پرد ناله ترغش و چون پیک صبح شمع انکه بکش بعد از آن فرمود ساک
 را باید که در عبادت محض و در دوسوی نماید و متقلب القلوب آن بایستعالی است
 بهر طور که خواهد بکند بعد برین محل مولوی غلام حسین قریشی این حدیث بخواند
 القلب بلین اصبعین من اصابع الرحمن بعد از آن فرمود و میدی بچند
 حضرت خواجه توسی عرض داشت که از عبادت خود هیچ حلقه نمی یابم و از مغز
 خور می جان گذازی تنگ آمده ام خواجه فرمود اشغال را از کار بر می جان گذازی
 مغز خوری باشند نه برای آرام جان بعد از آن فرمود ساک را باید که عمر خود
 ایلی صرف کند که زندگی برای عبادت مستانه برای شحوت نفس چنانچه بود که
 فرموده بیت زندگی آمد برای بنگد به زندگی به بنگد شرمندگی
 بمرآت بشر دهم در ذکر فضیلت اخلاص و مذمت ریاء
 روز شنبه سعادت قدم بوسی حاصل شد مولوی معظم دین مولوی و مولوی
 غلام محمد گجراتی و سید صالح شاه سلیمان پوری غلام فرید پیر و که دیاران و دیگر
 نیز حاضر بودند در خلاص افتاد و خواجه شمس العارفین فرمود ساک را باید هر
 علی که کند محض بر رضای خدا تعالی کند چنانچه در حدیث آمده حدیث
 خَالِصُ الْأَعْمَالِ الَّذِي تَحْتَفُّهُ كَهْلَةُ اللَّهِ لَا تَحْتَبُّ أَنْ يُجَاهِدَ عَلَيْهِ أَحَدٌ بَعْدَ إِيَّاهُ
 فرمود چون مؤمن بصدق و اخلاص بوسی حق بجاورد تعالی متوجه شود و خدای
 تعالی نیز بلطف خویش در کار او بدرگارش و بعد از آن بختی سخن در مذمت
 ریاء افتاد و سید اکرام شاه عرض داشت که روزی در جامع مسجد پیچره در مجلس عظمی
 حاضر بودم و عظمی بر من شسته اوصاف صوفیه که اکرام بیان نمود بعد از آن بر رعیت

اشیاء

در ذکر فضیلت اخلاص و مذمت ریاء
 در ذکر فضیلت اخلاص و مذمت ریاء

اهل مجلس بحسن آن صوفیه تقریر نمود تا آنکه فیما بین آنها تنازع واقع شد و چون چشم
العارفین فرمود اکثر طریقه واعطای این بان همین است که بریاء و غط میکنند و حق را
می پوشند هر آتش نوزدهم در ذکر محاسبه مراقبه شب یکست در دولت پاک
بوس حاصل شد مولوی سلطان محمود نازوی رسید احمد بملوی و صاحب زاد
شعاع الدین صاحب یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در محاسبه فتا و سید همتی شاه
بشیر پوری عرض داشت که از اوصاف مذمومه بچگونه دوری حاصل شود و خواهی
العارفین بر زبان مبارک اند ساکت ابا پد که وقت خفتن محاسبه کند که از صبح تا
این وقت کدام کدام کار نیک بد کرده ام اگر نیکی بیشتر بود بچگونه گوید و اگر بدی
شود استغفار کند تا روز جزا حساب و سهیل باشد و درین العلم آزرده مرابطه

النفس بالحاسبه فی آخر النهار و فی آخر کل وقت و ساعته و هو
الینظر الی الفکر بعد العمل من الحسنات و السيئات فورد حساب

انفسکم قبل ان تحاسبوا و هو اثر من عمر رضی الله تعالی عنه و قال
تعالی ایها الذین امنوا اتقوا الله و تنظر نفس ما قدمت لغد بعد از آن
سخن در مراقبه افتاد و عا گوید سیاه مولوی معظوم دین صاحب عرض داشت که چیزی از
مراقبات ارشاد فرمایند تا از خطرات ماسواهی سد گذشتة بعشق حقیقی برسم خود
شمس العارفین هر یک از خود و در ساخته بنده را پیش خود بنشانند و بر زبان مبارک
رانند که کدام وظیفه میخانی عرض کردم نقل تهجد و اسراق و او این و منزل قرآن مجید
و دلائل انجیرات و درود مستغاث و کبریت احمد و اسبوح شریف و پاس انفاست و وف
قلبی و دیگر ذلک که ایشان فرموده اند حسب تعویذ او انما یم فرمودند مراقبه
ناظری و اندر معنی باید که چون مراقبه اند ناظری کند و اندک خدا تعالی را ناظر است
جمیع احوال چه وقت خواندن و در وقت خوردن و خفتن دیدن شنیدن چنانچه حق تعالی

مراقبه نوزدهم در ذکر محاسبه

تذکره

فرمود الله يعلم بان الله يدري و همچنین در مراقبه الصمعی و انذ که خدا تعالی در
 جمیع احوال با من است چنانچه در قرآن مجید میفرماید و هو معکم انما مکنتم
 صرآت بهیستم در ذکر توکل و صبر روز و شبانه سعادت قدم به
 حاصل شد سید احمد هشیلوی و امام بخش نذر بردار و یاران نجیگزیر حاضر و بدین
 در توکل و فدا و خواجه شمس العارفین فرمود سالک باید که توکل بر خود لازم گرداند
 چنانچه خدا تعالی در این باب تاکید فرموده قوله تعا و علی الله فتوکلوا
 انکم تم مؤمنین و همچنین حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم فرموده
 من سن ان یمکن ان یقوی الناس فلیتوکل علی الله یمدرین
 محل دعا گو عرض داشت که توکل بر چند قسم است خواجه شمس العارفین
 فرمود توکل بر سه قسم است اول آنکه بهر کاری که مشغول شود و ثمره آن ادا حق سبحا
 و تعالی بداند و بران کار تمکین کند چنانچه مولانا رومی فرموده بهیست که توکل میکنی
 بر کار کن به کسب کن پس تکیه بر چهار کن + و این توکل شریف است و دیگر
 آنکه دل را جمیع تعلقات ظاهری و باطنی فارغ نمود و به حق مشغول شود تا آنکه وصل گردد
 چنانچه شیخ سعدی فرمود و یعلق حجاب است و بی حجابی چه چونند تا بگسلد و اصلی +
 و این توکل طریقت است سوم آنکه هستی و همی خود را چنان محو و نشی کند که بجز ذات
 حق سبحانه و تعالی هیچ چیز باقی نماند در همه جا و همه حال همان باشد و این توکل حقیقت
 بعد از آن ملوکی سراج الدین سکنه کهریه عرض داشت که قبل ازین بشیفته گشته ام
 سیکردم اما الحال بسبب ضعف بدن عدم حصول منافع آن بگذرا شتم اکنون
 چیزی نماند تا معاش عیال پیدا شود و خواجه شمس العارفین فرمود شکرگاری
 صوفیان بر عکس اهل دنیا باشد یعنی اهل دنیا برای حصول مال و غلبه میکنند و صوفیان
 جنت طلبند خود را که در گمان مردمان باشد که ایشان هم اهل دنیا اند اما نگاه

مرآت بهیستم در ذکر توکل و صبر

ذکر شکرگاری صوفیان

مناسب این حکایت حضرت خواجہ محمد بابران خلیفہ خواجہ توسوی رحمۃ اللہ علیہ
 مبارک اندند کہ پیشہ کشتکاری میکردی اما گاهی غلہ مرز دغہ خود بخانه
 نیاروی بعد از آن شخصی عرض کرد که دعا فرمایند تا کدام صورت نوکری
 پیدا گردد که از خرچ عیال تنگ ام خواجہ شمس العارفین فرمود اکثر مردمان خوبه کبری
 در مسجد دارند و پیراوسیدہ رزق خود شناسند و ندانند کہ حق تعالی رزق بندگان
 بذمہ خود کرده و ایشان را برای عبادت خود پیدا کرده است چنانچہ حق سبحانہ میفرماید
 قوله تعالى وما من دابة في الارض الا على الله رزقها بعد از آن سید
 محتشبه خلخالی عرض داشت کرد کہ قبل ازین علامہ ملازمت و ششم الحال ہرچہ
 فرمان شود بجا آورم خواجہ شمس العارفین فرمود اگر پیشہ کشتکاری بحسب کلمہ تعیم
 بجنی و وظائف ہم در آن قضا نمکنی اولی است بعد از آن فرمود کشتکاری بین
 سیلابی از زمین چاہی بہتر است زیرا کہ در زمین چاہی فروخت حاصل نشود کہ نازد
 اورا بدقت خود ادا نماید بعد از آن فرمود روزی حضرت موسی علیہ السلام
 در چشم لاجق شد چنانچہ حق سبحانہ مناجات کردند کہ ای اعلیٰین برائے
 صحت چشمم چیزی ارشاد فرما حکم آمد اسی موسی بناتی فلان را استعمال بکن جب
 الامر بحال گردید ہیچ فائدہ نشد باز عرض کرد کہ اسی شافی الامراض فرمودہ
 بجا آوردم اما صحت حاصل نہاید حکم آمد کہ ام طیبیہ دو بیماری خود بر سر گفت
 خداوند اجر تو دیگر کسی را طیبیہ و ام حکم آمد آنچہ گفتی صحیح است اما این عالم سبب
 است ہر کس کہ با سبب دنیا عمل کند من کار او بحسب عبادت خود تمام کنم پس موسی
 علیہ السلام نزد طیبیہ رفتہ دو اگر حق سبحانہ و تعالیٰ صحت بخشید بعد از آن کما
 سدا صدق شافی عرض داشت کرد کہ دوستی من ببار خدہ تپق لاجا دست
 و عانیہ فرمایند تا اورا صحت حاصل شود فرمود چہین امراض صحت پذیر کم می شود

ذریعہ توسی علیہ السلام

ذریعہ توسی علیہ السلام

اما اگر آن شافعی الامراض بفضل خود صحت بخشد چه بعیست در نبرنگی و در حق
 چنین امراض فرموده است بعیست تپن جوان و فالج پیریه چو اخلاطون
 سیاه بعیست تدبیر بعد از آن لخته سخن در خطبای افتاد و سمات بانو جهت
 نان خورانیدن آنحضرت نشسته بود عرض کرد که سید محمد سعید لا هوری می آمد و گوید
 تذکره مذکور با زبان فرمایند تا آنرا بنویسم تبسم کرده فرمود و در قریه مکه که سکه نفس
 سید مجتول و اختیار و پناه سکونت می داشتند روزی سکه کس نان فی مابین
 خود سخاوت میکردند زنی دیگر را گفت خوانده ترا قبول افتد آن گفت اختیار سوت
 و بسم گفت خدا ترا پناه دهد و اشاره هر یک بان سیمیان مذکور کردند و یکدیگر را به
 نسبت شوهری خطاب کردند بعد از آن تبسم کنان فرمود و دو شخص درین جا
 آمدند و پرسیدیم که نام و قومیت شما چیست گفتند قوم سید و نام مایان چو
 شاه و سندی شاه است تعجب کردم قوم چنان نام چنین انگاه فرمود شخصی از
 قوم گذر آمد پرسیدم نام تو چیست گفت نام من شاه جهان است ازین تم تعجب
 آنکه که قوم گذر نام شاه جهان هم درین محل مولوی منظم دین صاحب عرض کرد
 که من غیر شخصه دیدم که با پی لنگ دست بریده و ریشیان حال بود چون نام از
 پرسیدم گفت نام من سلطان سکندر است تعجب آنکه که زهی نه است سبب نیست
 هم مجلسی نشینان ازین بخنان تبسم کردند بعد از آن بنده عرض کرد که بر احوال
 دنیا کاری فرمایند تا روزی حلال حاصل شود فرمود کسب سنت رسول علیه السلام
 که فرمود الا کسب سنتی و التوکل حالقی اما توکل نزد صوفیه کرام فرض است
 که خدا تعالی توکل امر فرمود قوله تعا و علی الله فتوکلوا انکم هم المؤمنین
 پس ساکت اباید که در همه حال توکل بخرزند و مدار روزی بر پیشیه خود ندانند بعد
 از آن مخفی در توکل خواجه حمید الدین افتاد و بر زبان مبارک راند که خواهم

در تبسم کنان

در توکل خواجه حمید الدین

حمید الدین حجتہ امجد علیہ در توکل و زہد نصیحت کمال بودند چنانچہ در خانہ ایشان
 بچہزکیا در دیگر چاندہ موجود بود چون برای نماز در مسجد شریف ارزانی فرمودندی
 اہل خانہ ایشان در غلہ دان نشستند و ایشان چادر بر بدن سپیدہ مسجد نماز ادا
 میکرد ہی و بعد از جماعت انتظار دعا نمائی کردی و زود بخانہ می آمدی باز اہل خانہ
 ایشان بجمان چادر بنماز مشغول شد و خواجہ صاحب غلہ دان نشستند
 روزی سلطان وقت حال آن صاحب ریافت کرد کہ آن صاحب چرا انتظار دعا میکنند
 مردمان کیفیت حال بیان نمودند سلطان وقت بخدمت آنحضرت عرض داشت
 اگر منظور باشد چندین بنیاد محصور می ایشان مقرر کردہ شود خواجہ صاحب بابل نام
 خود و صحت کرد کہ اگر مرضی ایشان باشد انعام قبول نمایم آن گفت اگر قبول
 کنی نام تو از دفتر منوکلین محو کنند بعد از آن فرمود چون مرید باوصاف
 حمید مانند صبر توکل و یقین و فراغت دل از ماسوی البدو صوف گرد
 نماز و بجناب حق سبحانہ و تعالیٰ کے قبول باشد بعد از آن این بیت بزرگان
 مبارک اندند بیت بزرگان تسبیح در دل گا و حرا ایچین تسبیح کے وار و اثر
 بعد از آن شخصی عرض داشت کہ دعا فرماید تا از حوادث زمانہ رہائی یابم
 خواجہ شمس العارفین در جواب فرمود خدا تعالیٰ ترا در ہر توکل نصیب کند بعد
 از آن فرمودند ساکت سہ چیز حاصل باید کرد توکل و تحمل و صبر بر مرتبہ قرب
 برسد بعد از آن سختی سخن در صبر افتاد خواجہ شمس العارفین فرمود مرتبہ صبر
 سخاوت بالاتر است و در ہر گرسنگی از سیر خوردنی اولیٰ ترست ہر جایکہ صابر
 رسیدند اہل سخاوت از آن جا خبر ندارند و بچہزجایی کہ اہل فافہ مشرف شوند از آن
 را از آن بزرگوار است چنانچہ گفتہ شد کہ بزرگان شہیدہ ام بسیار
 صبر و دلش بہ بندل غنی + بقدر نیاز بخش کردن رنگ + نباشند فقیران از دست

درآمد عبادت و دل است

در فضیلت صبر و سخاوت

بعد از آن شخصی عرض داشت که وجه تسبیح طریقه صابریه چیست خواجہ شمس العارفین
فرمود از خلفائی حضرت خواجہ فرید الدین گنج شکر و کس در مرتبه ولایت کمال
بودند یکی حضرت نظام الدین دوم حضرت مخدوم علی احمد صابری رضی اللہ تعالیٰ
عنہما و حضرت مخدوم علی احمد اکثر عمر خود را در دیر انداخته اند و در این مدت و از ماکوت
بهر قسم نهایت ترک کرده بودند مگر قدری برگزیده با تہو جو شیدہ بود و فطہار
نہا و دل فرمودی زمین باعث صابر موسوم اند و دیگرانکہ در حالت طفولت والدہ
ایشان بخد مت حضرت خواجہ گنج شکر سپرد نمود و حضرت صاحب ایشان از آنکس
ممان مقرر ساخت حسب الامر تصرف می نمودند مگر خود چہیری نخوروی چون
مدت دراز باین احوال خواجہ گنج شکر الحلق یافت در حق ایشان لفظ صابر
فرمودند تا از آن روز باسم صابر مشہور شدند بعد از آن سختی سخن در تعریف
حمد و شکر افتاد خواجہ شمس العارفین فرمود ہر و صافی کہ از زبان بپوشد آید آزا
حمد گویند و ہر فعلی کہ از جوارح صادر شود از آن شکر میگویند و تفصیل این در کتب
سلوک منسوط است مرقع بہیت و یکم در ذکر مذمت غصبت و فضیلت احسان
و تحمل ایذا و جز آن روز یک شب سعادوت صحبت حاصل شد مولوی سلطان
مخدوم دناوی و غلام محمد در ویش پوٹھواری و امام بخش نذر بردار و سیاہ بخش
جاجی پوری یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در مذمت غصبت و فضیلت احسان
کہ غصہ در من بسیار است چون آتش غصبت جوش زندہ بی خود شد و منہ
بسیار نم و پس از آن پشیمان شوم خواجہ شمس العارفین فرمود چون عمر تو بحالت
پیری رسید بہت مناسبت کہ غضب ناک میثوی بلکہ بہترین مردمان نہست
کہ باہر کشف رسانند و خوشدل سازد و از نقصان مسلمانان حذر کند کسی را
نہر وہ دل نکند کہ سعادت و ابرین سبب چنانچہ در حدیث شریف آمد

و وجه تسبیح طریقه صابریہ

مرقاۃ غیبیہ یکم در ذکر مذمت غصبت و فضیلت احسان

و بگو مریدان را اینی مومنانه که با کافران بگویند آن کلمه را که آن بهتر باشد یعنی در مقابل
 جنای ایشان درستی ننگند بلکه دعا کنند و رقیبان آورده که یکی عمر فاروق را و
 شنام را و او نیز خواست که در مقابل او شکست کند حق تعالی این آیه را فرستاد و بعضی فرمود
 بعد از آن بنده عرض داشت که بعضی مردمان در حق من عداوت میکنند بر آن
 دفع ضرر آن چیست فرمودند این عداوت دشمنان در حق مومنان از
 قییم است چنانچه کافران و منافقان با حضرت رسول علیه السلام عداوت میکردند
 همچنین بسیار حسودان و بدخواهان با ولایا کرام بدخواهی کرده اند پس در ویش
 باید که چون بلا دشمنی در پیش آید صابر و تحمل باشد بعد از آن بهیمن
 حکایت فرمودند که چند مردمان اند و شهر پاک پیش آمده و احوال مولانا فخر الدین
 رحمه الله شنیدند که در تبریز توحید کمال اند شخصی از آن رندان پیش سرگروه خود و غیر
 که اگر فرمان شود امتحان آن حضرت بجهنم پس آن ندیک بجهنم میره همراه خود کرده و در
 بنشست چون مولانا از آن بازار بگذشت زندگفت ای ملان بیاسوی من
 کجای رویش آنحضرت آمد گفت مرا با تو کار نیست من آن ملان آنجا ندم ام پس حضرت
 مولانا نزد آن رفت گفت این مال در دست گرفته آب پهنک را صاف سخن
 چون به بازار مال در دست گرفت گفت گاهی در مجلس آرمیدان نشسته اگر فتن
 مال نمیدانی باز گفت نام تو چیست مولانا فرمود نام من فخر و فخر و میگویی بحث پید
 و گفت که این خنجر بجهنم نام ایشان است بعد از آن گفت حق تبارک و تعالی چون
 مولانا حق را استمه کرده پیش آن نهاد گفت این را بنوشانید پس آنحضرت در دست
 کرده و خاله اش کردند و روان شدند چون آن رند پیش سرگروه خود آمد و کیفیت
 آنحضرت بیان نمود سرگروه آنها گفت که آن خوب رند است چنانچه شنیده بودیم
 همچنین یافتیم بعد از آن خواجه شمس اعز الدین فرمود مولانا فخر الدین چند

حکایت مولانا فخر الدین

درویش همراه خود کرده بر کنار تالاب بگذشت و دیدند که چند مردمان بنود و نجاش
 میکردند و برهنه از اچیسکه تقدیر میدادند که برهنی ضعیف العمر بنید چیر سخله غسل
 در دست گرفته بطریق مایوسان ستاده بود مولانا چون حال آن برهنی معلوم
 کرد و چون خود را فرمود اگر برهنی بنشیند این برهنی را خوشنود و کنم گفتند چه حال
 که در کار ایشان ناخوش شویم پس مولانا لباس خود برایشان ساخته نزد آن
 برهنی رفت و گفت که من یک غسل نزد تو آورده ام آن برهنی خوشنود شد و مولانا
 حسب رسم خویش غسل کنانید بعد از آن مولانا مبلغ پنج روپیه او را داد و عذر نمود که
 احوال من اندک نقد را بسیار دان آن برهنی خوشنود گردید و گفت شکر خدا را
 که این بیکس مایوس را چند مبلغ ارزانی فرمود بعد از آن مولانا بمقام خود آمده غسل
 تجدید کرد و لباس خود را پوشید باز روز دیگر بهانجا رفته بطریق سابق غسل
 کرد و مبلغ ده روپیه آن برهنی را داد و باز سوم روز بهین طور غسل نموده
 مبلغ پانزده روپیه او را بسوی مقام خود روانه شدند و آن برهنی نیز در پی ایشان
 روان گشت مولانا غسل تجدید کرده در مسجد نشسته بودند آن برهنی پیچیدست
 حضرت مولانا حاضر شد و گفت مرادین محمدی تلقین فرمایند پس مولانا آن برهنی
 و متعلقان آنرا اسلام تعلیم نمودند و نام از اعظمه الله ساخته خلیفه خود گردانید
 بعد از آن خواجه شمس العارفین فرمود روزی حضرت مولانا فخر الدین بسوار
 پاکلی بر سر بازار میرفت که دو کس بنود چند قدر شیرین محبت تمام پیش مولانا
 نهاد و گفت این را بخورید تا خوشنود می من حاصل شود و آن ایام رمضان
 شریف بودند پس مولانا قدری از آن شیرینی بخورد و چند مردمان بازار
 و بعضی مردمانی اعتقاد شدند و گفتند باعث چیست که روزه شرعی را فاسد
 کرده اید مولانا فرمود که کفارت روزه حدی از اسوئله است از ادبی غلام

طعام نخست کس و نداشت روزی در پی و من این برشته را دانایم باز
 و در ایشان غرض داشت که درین چه حکمت است فرمودند که غارت روزه است
 است از آزدن بچل بعد از آن سخن در ذکر ماه صفر و جز آن نیست و خواه
 شمس الهامین فرمود که چند هزار رحمت در ماه صفر می آید باید که چون ماه صفر
 فرآید از رحمت های صفر خود را بچند اتیعالی پناه خواهید و عاقبت طایفه صدقه
 به پیوند نگاه فرمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله در ماه صفر بیمار شدند چون روز
 چهارشنبه آخرین ماه صفر بایده خدا تعالی آنحضرت را صحت از زانی فرمود
 و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم فرمود من پیش از بروج الصفر
 نفقت بشرته بدخول الجنة بعد از آن فرمود روزی در ماه صفر بخدایت
 خواجه توسمی این دعا گو و فقیر فاضل شاه و یاران دیگر نیز حاضر بود بحرق
 خواجه توسمی این حدیث بر زبان مبارک انداخته بشود بخروج الصفر
 نفقت بشرته بدخول الجنة پس چون ماه صفر تمام شد این دعا گو و یاران
 دیگر برای دیدن ماه ربیع الاول سعی نمودند اما پیش از همه بایران ملاحظه کردم
 و بعد از آن فقیر فاضل شاه و یاران دیگر نیز پیش فقیر فاضل بایده که پیش از
 همه کن حضور حضرت خواجه توسمی طبع نایم اما من نیز در پس او و دیدم بایران
 گرفتیم که دریده شد و بخدایت حضرت پیش از من رسید اما نتوانست که بخروج
 ماه نو بگوید چون بحضور آنحضرت شرف شدم حاجی بختا و پیش آنحضرت عرض
 داشت که ماه نو طلوع نموده است فرمود که ام کس اول دیده حاجی بختا و پس
 اشارت نمود پس آنحضرت بر من شفقت بنیایت فرمود بعد از آن فرمود
 علم بر علم مقدم باید داشت بعدین محل بیان سمعیل عرض داشت که اکثر
 فرزندان بر دین مولوی غلام رسول چا و دیواله خوش نشوند زیرا که در حالت

در رحمت ماه صفر

در غلط

رخط غضب ناک شده سخنان بخت میگویند خواجه شمس العارفین فرمود عالم را
 باید که در بند نصیحت و اذن علم را اختیار کند زیرا که علم بی علم درخت بی ثمره
 و زبان بی نام است بعد از آن سید فضل شاه عرض داشت که شخصی فلان در
 حق ایشان مانع میگوید و شما در حق او حسان میکنید خواجه شمس العارفین فرمود
 هر کس بر اصل خود کار کند و این بیت بر زبان مبارک راند بهیبت هر کجی بر
 خلقتی خود میتند و مه نشانند نور سگ بخور و کند و مرآت بهیبت خودم
 و ذکر سخاوت و خدمت مهربان فضیلت عراس خواجگان
 شریف و شنبه سعادت قدم بوسی حاصل شد سید صالح شاه سلطان پور بی و
 غلام محمد در پیش پویشی و امام بخش بندر برادر و یاران دیگر نیز حاضر بودند
 سخن در ذکر سخاوت افتاد و خواجه شمس العارفین فرمود میان سخاوت و ایثار
 فرق است سخاوت آنست که از خوردن و پوشیدن عیال و لطفال باقی ماند
 در راه خدا تعالی صرف کند و ایثار آنست که با وجود غلشی خود هر چیزی که
 حاصل آید در راه او ایثار کند و نفس خود را محروم سازد و بهرین محل این آیه
 شریف بر زبان مبارک اند قوله تعالی **وَنَزَّلْنَا الْقِسْمَ اَمَّا لَوْلَا كَان لَّهْم**
تَخَصَّصَتْ انگاه این بیت بر زبان مبارک راندند بهیبت با ایثار مردان
 سبق برده اند و نه شب زنده داران که دل مرده اند و بعد از آن مولوی
 نور احمد چندیلی عرض کرد که حضرت مولانا و بهر شدنا امام علی شاه رحمة الله علیه
 از زبان مبارک میفرمودی هر آن شخصی که تارک صلاه و غافل از عبادات باشد
 خوردن طعام ننگ مایه و حرام است خواجه شمس العارفین چوایش فرمود و حضرت
 مولانا خواجه توسیدی رضی الله تعالی عنه ظهور ذات در جمیع مظاهر دانست و هر یک
 را خدمت کردی چنانچه چند مردان از قوم هندو پری خوانان علم انشا و غیره

اینست و در ذکر سخاوت و خدمت مهربان فضیلت عراس خواجگان

در حضرت امام علی شاه و خواجه توسیدی

سکونت کرده بودند و حضرت خواجه توسی روزینه آنها مقرر کرده بود و نزد می نیز
 بحضور آن حضرت سکونت میداشت مبلغ دو روپیة ماهواری و مقرر کرده بودند
 علی هذا القیاس اکثر و بیشان گوناگون بحضور آن حضرت گذران میکردند بعد
 از آن فرمود ساکت باشید که اگر چه پیغمبر در دیده او باز بدست آید آنها براه خدا
 تعالی ایشار کنند تا از نحوست او محفوظ ماند بعد از آن فرمود مردی صدوقی شتری
 و شتر روزی بحکم الهی دروید شد بعد از چند مدت شتر او باز بدست آمد اما بسبب
 نحوست آن نور عرفان از دل ابرقت بعد از آن لحنی سخن و فضیلت مان
 وادون آنها و خواجہ شمس العارفین فرمود روزی سید اکر ام شاه کیفیت منازل
 سفر خود پیش من بیان کرد و گفت که روزی سفر درویشی بهمت سیال شریف را دیدیم
 چون در شهر شهر ابرجد مولوی احمد دین بگویی رحمة الله علیه رسیدیم درویشان
 گفتند از اینجا بروید و مسجد فلان شب گذران کنید تا اگر سینه نمایند درویشی فریق
 من گفت اگر نان نیست این و آب گر چنان ساخته آید بعد از آن فرمود نان
 وادون از جمیع اسورات و عبادات فضیلت میداد و چنانچه شبنم عطار رحمة الله فرمود
 صحرای فقر حله عملها مان وادون است بعد از آن فرمود صدوقی مستحق محمد مرید
 حضرت خواجه توسی با من ملاقی شد و گفت مولوی سرفراز را خلیفه خواجه توسی
 نمی دانم زیرا که نان وادون بمیانان خاصه خواجگان چیست اهل بهشت است و نان
 جناح ازین امر که بهر داند گفتم بمحب خاندان است هر کس از مخالفت منو شد
 خانه او را خنجر گشت بعد از آن نور مصطفی و لشی عرضد است که نزد ما همانان
 بسیار می آیند و عاف نمایند تا خدمت او شان بخوبی انجام رسد خواجه صاحب سرود
 همانان بر دو قسم اند فردوسی و سگد همانان فردوسی اعتبار ندارند مگر همانان
 خدیجی چون سچانه کسی در آیند موجب خیر و برکت باشد بعد از آن سخن درویشی

در فضیلت نان وادون

فرمان خواجہ ابرجد

زبیده افتاد و خواجہ شمس العارفین فرمود کہ روزی بی بی زبیدہ خواب دید کہ مردمان
 روی زمین با حسن جماع میکنند و برای تعبیر این خواب کنیزک را بخندست امام اعظم
 اللہ تعالیٰ عنہ دستمالی گفت کہ بگوئی این خواب دیدہ ام تعبیر این چیست پس
 پہچنان کرد حضرت امام صاحب فرمود تو باین چندین خواب لاف نمیستی یا کنیزک
 گفت این خواب بی بی زبیدہ است امام صاحب تعبیر فرمود کہ یکی عمل از بی بی زبیدہ
 صادر شود کہ اکثر مردمان جهان از دفاوندہ یا بند پس ازین در دل آن صاحبہ
 خیال آید کہ اگر در میان حرمین شریفین نہ جاری شود نہ ہی سعادت پس
 ازان میان حرمین شریفین و دیگر شہر نہ جاری گناید کہ احوال فیض آن
 جاریست کہ آوسیان و وحشیان ازان آنجے نوشتند بعد ازان اینست
 بزبان مبارک را ندیدیم نہ آنجیم نامست ہر وہ نہ مثل زبیدہ است ہر وہ
 بعد ازان شخصہ عرض کرد کہ برای دفع و بامویشی چیزی فرمایند فرمود صدقہ
 باید داد کہ برای دفع بلا و از اصدقہ بہترست چنانچہ در حدیث آمدہ الصدقات
 قطف غضب الرب بعد ازان برین معنی حکایت فرمودند کہ روزی در شہر
 مکہ معظمہ آتش قہر الہی واقع شد ہر چند برای دفع آن سعی کردند ہرگز فرونگہ دیدند و
 جمع شدہ بجنود حضرت عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ عرض داشتند کہ در نصیبت آتش
 گرفتار شدیم چیکہ فرمایند تا دامن بکشیم حضرت فرمود صدقہ بدید گفتند یا
 صدقات دادوایم فائدہ نشد آنحضرت فرمود آن صدقہ شما یان بسبب یا قبول
 نیفتاد اکنون دیگر بدید پس حسب فرمان آن حضرت صدقہ دادند فی الحال
 ہذا بلا آتش خلاص شدند بعد ازان فرمود روز کتب مطالع و مبلغ نذرانہ
 ہمراہ خود کردہ جانب خواجہ توسوی رنہ روانہ شدم در موضع ماڑی شب کردم
 در آنجا اسباب نذرانہ حضرت مولانا دزدیدہ رفیق سن گفت خداوند ہا برائی تو

برای دفع بلا

کلیت حضرت عمر

می آوردیم چه اسبقت کردی رفتم آنکس که از دست خود تصدق کند عوض آن
 در روز قیامت ده خنجر بدهند و آنکس که مال او زودیده شود عوض آن ده صده
 بدهند بعد از آن سخن در وفاداری سگ افتاد احمد دین زویش عرض کرد
 که حسب الامر صاحب او محمد دین صاحب برای حفاظت ماکیان و کبوتران این
 سنگ بچینه داشتند بودیم و بعد از چند مدت یککاخ انجمن را دادیم اما دو سه روز
 که نرسیده بودند او شان بماند و چون بجا آمدند نور از دریا گذر نموده در اینجا آمد
 الحال میماند فرمود که اتم گفت نزد چاه شسته نشینند فرمود خیر از مسجد دورست
 از آنسو میرود و اخت باید کرد و انگاه فرمود سگ را در خانه خویش نباید داشت زیرا که
 فرشته رحمت در اینجا نماند چنانچه در حدیث آمده لایزال دخل الملک کتفی
 بلیت الکلب بعد از آن حکایت سگ پست بر زبان مبارک اند
 که در کتاب چهار درویش نوشته دیدم که شاهای بود و جوهر بیش قیمت نزد
 خود داشت هر کس که بحضور او آمدی آنرا بهمودی وزیر گفت آقبله عالمین این
 چه بزرگیست که هر کس را مینمائی چنین جوهر فلان سوداگر در گردن سگ خود بسته
 است بادشاه ازین سخن تعجبید و آنرا اسیر کرد و دختر وزیر لباس مردانه کرده جانب
 آن سوداگر رفت و کیفیت بستن جوهر سپید سوداگر گفت این سنگ فاو
 من است چنانچه بخوار برای سوداگری رفتم و این را بخانه خویش بگذاشتم و من
 بر چهار سوار شدم چه دیدم که این سگ نیر در سمند را فتاد و نزدیک چهار من میر
 ما آنکه برکناره رسید و باز من در چاهی افتادم و چند مردان دیگر نیز در آن چاه
 افتاده بودند سگ من هر روز پاره نان از دماغ می آوردی و در چاه بیندا
 پس از آنکه دمی روزی وارثان آن مردان دیگر در چاه رسیده اخته اند
 بیرون آوردند و مله نیر بیرون کردند و بازار آنجا سوار شده روانه شدم و این

نور وفاداری سگ

حکایت سگ پست

نکته
در
کتاب

سگ نیز همراه من سیرت حاصل کلام هر جای گرفتاری پیوسته شد
پس بموجب فاداری این دو گوهر در گردن آن بستم بقیه قصه در چهار و پنجاه
مسئله است بعد از آن ذکر صحاح کتب افتاد و خواجہ شمس الدین فرمود
چون جوانان صاحب کتب از خوف و قیاس میرتند شخصی را می بایست
ملاتی شد و احوال پیدا گفتند برای طلب خدا میرتیم گفت من نیز همراه ایشان
روم و سگ آن بود هر چند آنرا باز داشتند لیکن پیوسته شد و خدا تعالی
آنرا از زبان داد و گفت اسی دوستان خدا را مکنز آید که دوستان خدا را دوست ام
و پسبانی ایشان کنم پس بجز دشمنان کلام او همراه خود بردند و در غار کن سکونت
کردند خدا تعالی بطویل دوستان خود آنرا صورت انسانی داد و در دجله
چنانچه شیخ سعدی فرموده است سگ صاحب کتب روزی چند پیش
گرفت مردم شد بعد از آن فرمود اکثر مردم بباعث خدمت سگ آفریده
شدند آنگاه فرمود شخصی در بیابان سگ تشنه یافت که بسبب گرسنگی جانانش قرب
مرگ پیدا بود و دل آن مرد رحم آمد و کلاه خود را دلو ساخته بجای خجل و ستار
خود با وی بست و از چاه آب کشید و پیش آن سگ نهاد و پیغمبر وقت را خبر داد که
که جمیع گناهان او بطویل سگ بیاوردیم بعد از آن این بایان بر زبان یک

حکایت
مردی

بزرگ از دست از جانش یافت	یک در بیابان سگی تشنه یافت
چو جمل اندران بست و تقاریر	کلاه و دلو کرد آن پسندید کیش
سگ با تو آن را دمی آب داد	بخد مت میان بست باز و کشاد
که او را گشت ایمان او عفو کرد	خبر داد پیغمبر از حال مرد
کجا گم کند خیر با شکم مرد	مسکس با سگ نیکوئے گم نکرد

حکایت
بیانی
از
خبر

بعد از آن بهمیرین بعضی حکایت بی بی رابعه بصری بر زبان مبارک رانند که

روزی در صحرا گشتن را دیده رحم آمد و جاسه خود را از چاه تر کرده بکشید و بهر دران
 خود را بهم آورده بروی افشرد و چو آب فراز گرفت پیش آن سنگ نهاد خدا تعالی بطفیل
 این کار ویرانز تبه اعلى رسانید بهم دیدن محل بنده عرض داشت که عجب حیرانم که اهل
 سخاوت اگر چه در تکب کبره مثل خمر و قمار و غیره باشند اورا فاسق نمی گویند فرمودند
 که سخی جنبیب خدا تعالی است اگر چه فاسق باشد چنانچه در حدیث آمده السخی حبیب
 الله ولو كان فاسق و البخیل عدو الله ولو كان زاهدا بعد از آن
 سخن در سخاوت و شجاعت اهل عرب افتاد بنده عرض داشت که در اوصاف
 حسنه که ام مردمان فاضل تر اند فرمودند مردمان عرب در همه اوصاف حمیده
 برده اند خصوصا در سخاوت و شجاعت بعد از آن درین معنی حکایت کردند که
 وقتی دو تنه مردمان افغان در نیجا آمدند روی سوی آنها کرده این آیه شریفه
 خواندم قوله تعا المال والبنون زینت الحیات الدنیا او شان در زبان
 افغانی گفتند نه مال کریم و نه زن کریم و نه غم کریم یعنی غم مال و زنند
 هیچ نداریم بعد از آن افغان زبان مذکور سخاوت اهل عرب بیان کرد که برای حج
 بیت الله رفیق بودیم و قحط سالی بهایت بود روز در بار رفتیم و یک نیم من غله
 فسخه و ثقیف یک یال خریدیم نان پنجم رفیقی را دعوت کردم گفت نخورم که ثقیف
 گران خریدیم و حاصل کلام با هم خوردیم و راه سفر گرفتیم و شنبه بگاهانه مردوب
 مهران شدیم چون وقت هاست آمد صاحبخانه خانه پنجه پیش نهاد و عیال افشار
 وی بسبب گر سنگی در گریه و زاری شد تا مادر عایت آنها برگزید و بعد
 از آن فرمود طریقه مهران نوازی اهل عرب چنین است که اگر مهابی در خانه
 ایشان می آید برای ضیافت او هر چه که دسترس باشد تیار میکنند تا
 آنکه اگر چیزی بجز شتر نباشد مهران شتر را برای پیکر و فوج کنند بعد از آن

باز سخاوت

باز سخاوت نوازی اهل عرب

سخن در ذکر سخاوات امامین علیهما السلام و خواجسته شمس العارفین نقل است که امیر المومنین
حضرت امام حسن و حسین علیهما السلام بن جعفر رضی الله تعالی عنهما یک مرتبه برای
حج میرفتند اتفاقاً شتر سفر خرید پس ماند و در سنگی غلبه کرد چنانکه شخصی
متوجه نشد و ندیدند که نفسی بر دروازه نشسته است فرمودند ای صاحبه نزد
شما آبی هست غرضم که در موجود دست شما یان از سوار بیافروم آید و آرام کنند
و آب بنوشانید پس هر گاه شاہزادگان فرود آمد و آرام کردند نزد آن صاحبه نبی
شیر دار بود شیر دو شحیده پیش آنحضرت حاضر کرد بعد از آن آن بز شیر آور را
برای مهمانی ایشان فرج کرد و هر گاه صاحبان را بخورانید چون آن حضرت
ازین امر واقف شدند بخور می و خورسکند فرمودند ای صاحبه اگر گاهی
اتفاقاً آمدنت در مدینه منوره افتد مهمان باباشی که تاحق خدمت تو ادای
نسایم ما بپردازد و پس هر گاه که امیر المومنین و امین علیهما السلام حضرت چون شهر
آن زن آمد گفت بز ما یان کجاست آن صاحبه تمام حال را بیان کرد آن
زنهاست خشم ناک شد و گفت قوت ما برین شیر بود الحال درین ویرانه چکنیم
آن صاحبه گفت خدا ز ذائق است جوخ بر چنین عنایت کند الغرض این
هر دو بعد از چند مدت سوی مدینه مبارک رفتند اتفاقاً آن صاحبه زکوچ
گذر میکرد حضرت امام حسن رضی الله تعالی عنه گفت ای مادر محترم این را
می شناسی گفت من درین شهر ساکنم کس را نمی شناسم حضرت فرمود که
من همان خیم که دو برادر دیگر همراه من بودند و مکان تو زفته بودیم و تو از روی
کمال مهربانی و شفقت خدمت ما یان بجا آوردی و بز خود فرج کرده مهمانی
ما تیار ساختی الحال حق تو را خواهم کرد پس آن هر دو را بجا خود بردند و
مهمانی ایشان بوجه احسن کردند و همراه خود یک غلام همراه خود کردند و خدمت

حضرت امام حسین رضی اللہ تعالیٰ عنہ روزی که در دوشان نیز همچنان کرد و نیز از عت
 کرده بخدایت حضرت عبداللہ رضی اللہ عنہ فرستاد ایشان نیز نیز از بر شصت داد و
 ضیافت بخجلی بجا آورد پس آن صاحب شصت هزار بر یافت بسیار ممنون و شکر شد پس
 آن صاحب را مع شصت هزار بر و شصت غلام با عزت و حرمت و اع کر دند بدان آورد پس
 این نتیجه سخاوت است که آن صاحب یک بر جسته شد و خدا تعالیٰ بعد از او
 شصت هزار بر عادت فرمود و الغرض جو احسان که بخلوص نیت باشد بدرگاه خدا تعالیٰ
 از حساب بیرون است خصوصاً در حال درویشی بیت بقنطار زرنخش کردن
 زنجیر باشد چو قیصر از دست رنج بعد از آن سخن در ذکر سلطان المشایخ
 افتاد و صاحب شمس المعارفین بر زبان مبارک را ند که چون حضرت فرید الدین گنج شکر
 خواجہ نظام الدین را وقت روانگی یک تنگ سیاه عطا فرمود حضرت سلطان المشایخ
 چہ دعا رخصت برد و دلن کس گنج شکر آندند شنیدند که صاحب دکان گریه
 میکردند از حضرت خالده صاحب استفسار کردند فرمودند بسبب گرنگی میگزیس سلطان
 المشایخ خود یک پیشیز از آن تنگ خرید نموده بخدایت صاحب دکان بگذرانید و رخصت
 طلبید و آن گشتند چون حضرت گنج شکر خانه آمدند و دیدند که طفلان خود میخوردند
 فرمود این دانه نخود یکم کس داده است حضرت خالده صاحب گفت که نظام الدین جهت
 رخصت آمد و خود یک پیشیز خرید کرده داد آنحضرت فرمود دینار از خانه خود بدر کرده
 بودم لیکن نظام باز نگذاشت بعد از آن فرمود این همه قوتحات و کار حسن
 انگر خاندان نظامیه بزرگت آن یک تنگ تا بحال جاریست بعد از آن در باب
 عرس حکایت فرمود که روزی در توبه مقدس سکونت کرده بودم تاریخ وفات حضرت
 مامون صاحب تادمین واقع شد یک فلوس نزد من موجود بود بقیمت آن آرد آورد
 مان خجسته گمانیدم و در جا که چهار دیوار ساخته بود و با تخته نند ثواب آن طعام برد

از خواجہ نظام الدین

حضرت مامون صاحب برسانیدم چون بجز اتم بخلوس بر زمین افتاده بر دوشتم گفتم
 سبحان الله این فلوس ازین بخت عرس حضرت حاصل شد بعد از آن فرمود
 در ملک میان عمل آن مردن بر جمله اعمال مقدم داشته اند پس در پیش را باید که
 الحاق در ورین باب سعی بلیغ نماید بعد از آن فرمود در عرس مشایخ بسیار
 فرمودند میگویند آنست که عبادت تعدیست و تعریف عبادت تعدی در حدیث
 آمده است خیر الناس من نیفح الناس پس زین باعث چند کسان بهر یک یابند و
 دیگر آنکه ارواح مشایخان عرس کنند و را داد کنند و دیگر آنکه اکثر اوقات اتفاق تمام
 که در عرس در خانه خود برای فاتحه چیزی میسر نشد و چون وقت فاتحه آمد بر بخت
 صاحب عرس چیزی از طعام حاصل شد سبحان الله که فیض و لیا بجه طور میسر
 بهر نخل بنده عرض داشت که برای عرس چند قدر طعام باید فرمود هر چند که زیاده تر
 باشد بهتر و او که است و اگر نتواند هر قدر که میسر آید کافیت اگر چه برمان خود ختم خواند
 بخور و هم جائز است باز عرض داشتم که طریقه اهدای ثواب بجه طور است فرمود و طریقه
 ارسال فاتحه اینست اول بروح قدس حضرت رسول علیه السلام و سائبه
 بارواح پیران سلسله خود اسم با اسم برساند و چون نام عرس آید بگوید خداوند او را
 طعام و کلام بروح فلان شیخ و والدین و اولاد و خلفا و مومنان آن برساند
 بعد از آن روحی سکه مولوی سراج الدین سکنه کهریه آورده فرمود باید که شمع
 اعراض از عرس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم بجای بگذارد و بعد از آن فرمود و در
 وفات حضرت سهرگانها اختلاف کرده اند و اکثر تباریخ دوم ماه ربیع الاول
 و نزد بعضی ششم و نزد بعضی دوازدهم اما قول اول اصح است بعد از آن فرمود
 روزی حضرت سلطان المشایخ از حضرت سید الدین گنج شکر طلب خصصت کرد
 فرمود و از عرس حضرت رسالت پناه است و آن روز تباریخ دوم ماه ربیع الاول

بعد از آن فرمود و بجهت مختلف وفات آنحضرت اینست که بتاریخ دوم ماه ربيع
 الاول وفات شد و از واج مهرات آن سرور کائنات صلی الله علیه و سلم نه عدد بود
 و هر واحد یکت در عرس کردند و بعد از آن بتاریخ دوازدهم حضرت ابو بکر صدیق
 عرس کرد و بنا بر آن اکثر مردان عرس آنحضرت صلی الله علیه و سلم بتاریخ دوازدهم
 میکنند بعد از آن غلام محمد در ویش عرض داشت که نه مرده مسلمانان بر و زجه
 شنبه آنکه ماه صفر عید کنند چگونگیست فرمود حضرت رسول علیه السلام در ماه صفر
 پیار بودند و بر و ز چهارشنبه آنکه صحت یافت و میان جمیع و بستگان آن
 نوحی و خور سندی حاصل شد ازین جهت میان سلمان طریق عید جاریست
 بعد از آن فرمود و گوید و بزرگترین اعمال در طریق خواجگان چیست نان دادن
 است که در دیگر خواندن چنین و شش بایسته نمی شود **عمر است و سوم در و ز**
جها و صغرو جها و اکبر و جنگ حضرت علی کریم الله وجه و امیر معاویه
 شب و شنبه سعادت قدم بوسی حاصل شد و صبحگاه شاه سلطان پوری در
 غلام محمد در ویش پویش و نام بخش نذر بر دار و یاران دیگر نیز حاضر بود
 فرمودند جها و بزرگترین است جها و صغرو جها و اکبر که اصحابی بخدمت حضرت رسول
 علیه السلام عرض داشت که میان جها و صغرو جها و اکبر فرق چیست فرمودند جها
 با کفار و نصرست و جها و نفس اکبر که فرمودند هر جها من جها و الا صغرو جها
 الا که بگویند می ای شهان کشتیم اخصم بودن ماند و خصم بر و اندرون
 قدر جها من جها و الا صغرو جها این زمان اندر جها و اکبر هم سهل شیری
 و آن که صفها بشکند شیر از و آن که خود را بشکند بعد از آن فرمود
 جها و صغرو آن بهتر باشد که اگر کسی از اهل اسلام با و شاه کافر و دین اسلام تلفین
 نماید و شهادت او را قتل کند این را شهادت کبر و نیز می گویند و بجهت بعد از آن

در این روز که در ماه صفر است
 و در این روز که در ماه صفر است
 و در این روز که در ماه صفر است

حکایت نواب خلف خان ملتان یزید بن مبارک اندند که چون قوم سبندگان شهر
 ملتان را محاصره کردند و در جنگ بسیار مردمان قتل گردیدند صرف چهل تن
 سپاهی همراه نواب صاحب باقی ماندند و مشیران نواب بشوره دادند که صلح کردن با
 سبندگان برایشان اجتناب نداشت صاحب ازین مصلحت نهایت در غضب درآمد و
 گفت اسی نادان نمی دانید که اول نهی نیش در بیت اند شریف طواف کردم
 و بعد از آن برستان آنحضرت صلی الله علیه و سلم باین ریش مشرف شدم و الحال
 بهمان ریش کافران را تعظیم کنم لائق نیست پس بچ نقشب طیش معبه چند سپاریان
 شمشیر برهنه برآورده پس سبندگان جنگ نمودند و مدارج شهدایافتند بعد از آن
 فرمود نفس هر انسان مثل خرس است و ساکت خدا قلند رمرید را باید که چنانچه
 قلندر با خرس کشتی کند این هم در مخالفت نفس خود کوشش کند تا حق تعالی
 از شر آن نگهدارد و نوز و صوفیان این چادر اکبرست بعد از آن سخن در ذکر چهار
 سلطان روم افتاد و زین الشارح عبد الله خان دارا پور می که برای غزا و شهر
 استنبول رفته بود چند مدت حضرت صاحب مدو تسلیمات مریدان را بجا آورد و جوابه
 شمس العارفین احوال سلطان دوم متفسر نمود و عرض داشت که قوانین سلطان دوم
 نهایت قوی تر بودند مگر از چند مدت بعضی امران را در همراه شاه روس سپارید
 کردند ازین جهت حکام سلطنت سلطان دوم در ضعف اند و خواجه شمس العارفین
 فرمود عجب مسلمانیت که قوم نصارا از ملک هند اید و سلطان دوم میکنند
 و مسلمانان امیران او مخالف شدند بعد از آن خواجه شمس العارفین فرمود که
 دراز می شهر استنبول و دیانت باشندگان آن چگونه گفت دراز می شهر
 تخمبیا عیسیت کرده باشد و عرض پانزده کرده و دیانت آنها چنانست که بهتر
 نوزن در حکام شرعیه شب و روز مشغول اند و همه عیال و اطفال خود را قوانین

جنگ تسلیم سکینہ تا وقت غزایکرا آیند و چون غزاکند نام خود از دفتر ملازمت
دور ساخته محض لشکر جہاد می کنند و مساجد نیز در آن شهر بیشتر اند و مسجد جامع از
ہمہ کلاں ترست چنانچہ قیاساً لگہہ مردوران میکنجد و گفت پیش ازین این مسجد
بحکومت نصار عبادت گاہ آنها بود و چون سلطنت اسلام در نہ صد سال از
فتح یابنت آن عبادت گاہ آنها را مسجد جامع مقرر کردند بعد از آن سخن در ذکر
جنگ حضرت علی کرم اللہ وجہہ و امیر معاویہ نہ افتاد و چہ شمس المعارفین فرمود
آنچہ میان حضرت علی و امیر معاویہ نہ نزع و خصومت واقع شد ہست از رو
اجتہاد بود نہ از حجت عناد پس ای درویش اگر چہ امیر معاویہ بخطاب بود لیکن بغیر
مجتہد اگر بخطافتہ ہم کہ کتاب حاصل شود پس در ویش را باید کہ در حق ایشان
ہیچ نگویید بعد از آن فرمود روزی حضرت امام حسین علیہ السلام بہ آن مبارک
صلی اللہ علیہ السلام نشستہ بودند حضرت رسالت نبیہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ خلعت
اسلامم نانسی سال باقی ماند و بعد از آن قابض این خلافت مردے صاحب اسلام
باشد چون از سیعاد و جہود و شش ماہ باقی بودند حضرت امام حسن علیہ السلام
امیر معاویہ را طلبید و علاقہ خلافت او را بخشید پس ازین حدیث اسلام حضرت
امیر معاویہ ثابت شد و قول اہل فضل باطل کہ در اسلام امیر معاویہ شک
می آرند و سخن نامسترامی گویند بعد از آن ازین چند ابیات پربان مبارک یاد آید

ذکر جہاد علیہ السلام

ابیات و نذرت و رافضی

جای حبیبی فرض العین	خانہ نرو وجہ جینک سید
جای حبیبی حسن حسین	شان او سدا و جہل اتے
لا الہ الا اللہ	رافضی جو دم حب و مالکے
اسکو ایچہ حب مول نہ تارکے	اسکو ایچہ حب پار نہ چاہڑے
مگر کرے اوہ اندر صفا	لا الہ الا اللہ

سوہون حبیبے سداون
راہ علیکے مول نہ آون

لا الہ الا اللہ

دشمن ہیں علیکے پورے
پوچن لالتی عتہ اتا
سُجھین یا وہی پکڑی گھلے
خوب کرینکے موفہ موکالے

لا الہ الا اللہ

دشمن ایسے علیکے پوری
شکر مقررے کرن نوا
کوڑی کر دی ہیں جبال
تھیں نوالین ہر دوسہالی

خارجیان داکم بتاون
حبیبِ نخبین ایچھے ہے جفا
سوہون حب سداون کوڑی
جوڑن بُت بناون چوری

لا الہ الا اللہ

پہن کارن ہون او پہلے
رب کیستونے ایچھے قواہ
رافضی ایمن رب کو کھڑی
پہن اندر ہر عاشورے

لا الہ الا اللہ

چالی شلبیانان والی
گھست ہوستہ کرن ہے

مرآتِ بلست و چارہم در ذکر ہد و مجاہد حضرت خواجہ توسوی

شب و شبہ سعادت صحبت حاصل شد مولوی منظم ویرج مولوی وسید
المد بخش حاجی پوری و پیر غلام محمد سیال و پیر محمد بخش نمبر اسکندریہ و بیابان
و دیگر نیز حاضر و ذبحن در ذکر مجاہدہ خواجہ توسوی افتاد خواجہ خمس العارفین
فرمود حضرت مولینا خواجہ توسوی پیش از برآدن ریش مبارک با حضرت خواجہ
نور محمد ہاروی بیعت کرد و تا انتہای بیچ وقت از گرسنگی و تشنگی و بی خوابی کہ
ایں اصرام معنوی گویند خالی نبودند و در موسم سرب چارہ پانی ہر ہنہ خواب کرد
و گھست جانہ ز زیر پانی مبارک گسترانید و چاہد پانی آنحضرت بر سیمان برگ
خرا کلکان باقمہ بودی و اکثر اوقات در زانو بستنی چنانچہ جلد ساقین

مرآتِ بلست و چارہم در ذکر ہد و مجاہد حضرت خواجہ توسوی

هر دو پادشاه که سخت و مائل بسیار می شده بود و گاهی مرید نیز شستی و گاهی بر پا
 جلوس فرمودی و هرگز بر چرخه نشسته نه ساختی و از همه میویات چیزی نخوردی
 مگر شیره درخت ارک سنت حضرت گنجه شکر دانسته بخوردی از گاه این مصرع
 بر زبان مبارک را بنده مصرعه و اندک گنج شکر سلیمان تو سوی بعد از ان فرمود
 نسوار تما کو ساهو بدست چپت اعمال فرمود می با وجودیکه نسوار گوناگون بنامی و
 پشاهری و غیره بخدمت آنحضرت موجود بود بعد از ان فرمود درویشان است
 حضرت از گنبدین پشته وزن پشته بسیار سنگت لاجار بودی و حضرت صاحب گاه
 از گنبدین آن شکایت فرمودی و هم کس را بر وجه کشی ارشاد فرمود بلکه گفته که
 خون جو دهن تلخست بار پشته نمی گنبد بعد از ان فرمود آنکس که مستغرق
 محبت باشد آرا از ایدانودی چه باک بعد از ان این بیت بر زبان مبارک
 را بنده بلیت طاهر روح ام قدس نشین شده پاک به تنم گرچه شود چو قفس جاپک چاک
 بعد از ان فرمود از او از کار آنحضرت بیشتر بود که ماسوا می صلوة بجمعه و
 اشراق و چاشت بیت رکعت صلوة او بین بعد صلوة مغرب میخواندند و
 ماسوی این تمام شب در از کار و اشغال بگذاردی بعد از ان فرمود که خویش
 آنحضرت اکثر نان گرم ساهو باشور با گوشت بودی و قدری و غن زر و نیزه زان
 انداختی و گوشت خوردی آنحضرت نیم سخته می بود که دیگری آنرا نمی تواند خورد و
 بقدر دو یا سه ششای زان طعام میخوردی و بوقت خوردن طعام جام خوردن
 آب پر ساخته نزد آنحضرت نهادی و لقمه قدری خاییده پس آن قدری آب
 نوشید تا آنکه هیچ لذت از ان طعام نیافتی بعد از ان فرمود از ان جمله عادات
 آنحضرت این هم بود که گاه به تنها بخوردی اکثر اوقات مولوی محمد امین را همراه خود داشتند
 و اگر بخواهی شریف آرا بودی و خوشتر رفیع را همراه بنشاندی تا که بطریق مصلحت

طلب کرد و والده صاحب آن دختر عرض داشت که ای غریب نواز آن دختر ایشان
 بالغه شده است اکنون همراه شمانی خورد همان بخت گیر پاسی که علامت خطبه باشد
 طلبیده بر بهمشیره خود نهاد و گفت که این ناطق دختر خود به سپهر شما کردم بعد از آن
 اگر بدولت خانه خوروی دختر سپهر و گل محمد صاحب همراه بنشاندی بعد از آن
 فرمود و سر بستم محار شریف مع خادمان آستان تشریف ازانی فرمود من
 نیز پاسی کباب بودم ناگه باران سخت باریدن گرفت سوختی بود و همه یاران حبسجا
 خانه بجان رفتند و من و خیمه صاحب و گل محمد آدم و چون وقت چاشت بیا بدو
 سلووی محمد آیین را ببارید تا همراه او بخوریم گفتند هم یاران بسبب باریدن باران
 حبسجا رفته اند مگر این حافظ قرآن حاضر است فرمود این هم سلووی است آنرا همراه خود
 بنشانند طعام خوردند پس از آن قرآن حافظ بنام سلووی شهر شد بعد از آن
 فرمود اگر چه از پیش بام بون آنحضرت و شرم میشدیم اما بسبب لاجاری دو با
 پیش بام شدیم و دو بار پس آن حضرت اقتدا کردم بعد از آن فرمود بسیار سپید
 گوشتان را فند سبزه کشش و با دام و انگور و غیره که از کابل و قندهار می آمدند همه
 بدر و لیسان آستان و دو استکان تقسیم میکرد و خود و از آن چه بیکس نمی خوردند بعد
 از آن فرمود مردان ضعیفان بسبب ضعف و آخر عمر خود خوردن ناشسته و سه
 پاسی طاقت نمی دارند آنحضرت گاهی جانباشسته التفات نفرموده اما گاهی
 بسبب ضعف و دانه منقی میخوردی روزی خادمی سه دانه منقی داد و فرمود دو دانه
 جهت آرام دل کافیست بعد از آن فرمود خور پزه و تربوز هم بخوردی و چون
 غلبه نمودی یک یک و جرعه آب نوشید و لباس آنحضرت نیز بجه تکلف بود هر
 که موجود بود و نوشید و سر او را از قسم سوسیه یا سه نخه خود که ده بود و گاهی
 روانی سبز خطوط داشتی و گاهی لگی سر خود و خطوط پوشید و آنکه پوشش

آنحضرت متین کلاه چهار ترکی سیخ مغزی و سر وی بود و مو سحرگرم صاحب
 زاده غلام نبی مہاروی لنگہ باریک خط زمرہ ذکرہ بود بعد از ان فرمود چند
 ولایت و بیعت خواجہ مہاروی شہرت نیافت کہ حضرت خواجہ توسوی رہست
 چنانچہ از دیار پنج و چارہ و ابران ہست و مہند و مہند و حرمین شہر بنین ہر کس جب
 ہستند او خود از ایشان فیضیاب شد بعد از ان فرمود پیش از دیارست خواجہ
 توسوی بدرد دل خیال بود کہ مشایخان تقدیمین مانند خوش الاظم و شیم بہا و اید
 بدرجہ ولایت کمال بودند چون بہ بیعت خواجہ توسوی شرف شدم دانستم کہ شاید
 تقدیمین ہم ہمین تہہ نہ رسیدہ باشند بعد از ان فرمود جمیع افعال و اقوال و
 اخلاق آنحضرت مطابق سنت نبوی بودند بعد از ان فرمود خواجہ میسر سو
 ہر کس دنیا را بدگفتہ اما آنکہ مولانا روم گفتہ هیچ کس نگفت
 دنیا چہ بہین چہ کھین پلعت اللہ علیہم جمعین دہم گفتند اگر ما را امکان
 بود از مولانا روم ہمیشہ گفتمی بعد از ان فرمود بحضور حضرت خواجہ توسوی
 حاضر ہستم خواجہ خضر علیہ السلام تشریف آوردی چنانچہ وقتی بحضور آنحضرت حاضر
 ہردوم کرد و سفید ریش پرانہ حال چہرے پس پشت بستہ آمد و نزد حضرت خضر
 پشت حضرت خضر تعظیم او بجا آورد و چون ان برداشت روی اسکو دوستانہ آورد
 و موجود کہ این شخص خضر علیہ السلام بود آن گاہ فرمود و چند مدت حضرت سلطان الشاہ
 نظام الدین دہلوی اکثر اوقات خواجہ خضر آمدی چنانچہ روزی بر مجلس آنحضرت
 آوردند و از پشت صوفی صاحب چرخ خاشاک افشانند مذی اسکو آوردند
 زیارت حضرت خضر علیہ السلام را کسی گفت اگر این نعمت دیدار مطہنی حضور
 خواجہ نظام الدین بر دل بستہ مقصود تو حاصل شود بعد از ان سخن در ذکر رہ
 حضرت محمد علی شہاہ لکھنوی افتاد و موسی سراج الدین ساکن کٹرہ چند مدت خواجہ

شمس المعارفین عرض نصحت نمود فرمود ابرو و زور و پنجاهی سکونت کنید آنگاه حضرت صاحب فرمود مرد را باید که از خواست نفسانی و وسوس شیطانی پرستیز کند و با وسوسه پیر خود موصوف شود و هم درین محل حکایت حضرت محمد علی شاه کهنودی از زبان بسیار گرانند که سید محمد علی شاه مردی زاهد بود و چنانچه شش سال در شهر ابریشم در میان بندگان خواجه معین الدین آبکشی میکرد و بعد از آن زیارت روضه مبارک حضرت خواجه فرید الدین گنج شکر رحمة الله علیه و همان سال حضرت خواجه توسوی نیز در آن جا آمدند حضرت محمد علی شاه بخاست خواجه توسوی عرض حال خود بیان کردند بر وقت نصحت آن سید موصوف را همراه خود کرده روانه شدند و در اثنای راه حضرت خواجه توسوی فرمود ای سید پختیزی از سخنان شوقیه بگو حسب الامر شروع کرد حضرت صاحب از وقتی پدید آمد و اسب ماوی حضرت را نیز تمام بدن عرق جاکشید بار بار فرمود همین دست بخوان تا چند کرات بگفت و بعد از ساعت دو تو سه شریف رسیدند و از شاه صاحب پرسیدند که حاجت تو چیست گفت میخواهم که به بیعت ایشان مشرف شوم فرمود چند چیز مخالف بیعت در وجود تو موجود اند تا از این ازاد بناوی بمنزل مقصود نرسی اول آنکه به منصب نوایی موصوف گردی هر که باین منصب عنایت یابد مردان دیگر در نظر او هیچ می نمایند دوم بصفت قرآن موصوف شده و مردی که فارسی باشد دیگران را غلبه خوانی منسوب کند سوم فخر علوم جدید اگر شخصی که عالم باشد مردان دیگر در نظر او جا نیل نمایند چهارم فخر قوم میباشد اگر کسی باشد گوید اگر کسی بسیار علوم می خواند سید نتواند بود چون شاه صاحب این سخن شنید زار زار بگریست و در پیشانستان گفت ای سید گریه مکن این سخنان محض برای تلقین تو میگونی بسیار باش بگوشت هوش بشو سید موصوف عرض داشت که من جمیع اوصاف مذکور را گذشته بار آورده ام کمال بحضور ایشان

آمدیم چون طایفه ای بودند بر بیت خود مشرف گردیدند بعد از آن در روزگار
 ساسانی او را شاد فرموده بحجره واحد بنشانند بعد از چند مدت بدین خلافت
 موصوف ساختند و روانه کردند بعد از آن به بیت شهر دهر و غازیجان سفر کردند
 در بازار که آن شهر میرفتند و گاهی بابل و نیاهتفات فرمودی بار بار
 به بابل خان جهت زیارت ایشان می آمد اما هیچ عرض نشدنتی اردو گردان
 عرض داشت که این گردش کوچ و بازار که می کنند چه فائده دارد اگر یکایک
 فرمایند بهتر باشد آن شاه صاحب این بیت پیر زبان مبارک اندامیت هرگز
 نشوی شیرین بایان طریقت تا مسک شده در کوچ و بازار نگر و می ۴ بهر نخل
 بنده عرض داشت که حاصل مطلب این بیت چیست فرمودید رگا خدا تعالی مرتبه
 عجز و نیاز بسیار پسندست لهذا مردان خدا بجناب کبریا خود را بسک مانوس سازند
 و از همه کمتر بینند تا بهر تبه شیرین برسند بعد از آن فرمودینم را باید که بوقت
 استعجال درین راه دشغال فرماید و مرید را باید که از صحبت غیر خدازد کند بعد از آن
 فرمود در پیش اباید که شب فرود زهد و عبادت که محبت بنده تا از کمال بضر
 برده بعد از آن فرمود روزی چند خادمان نجاست شیخ فریدالدین گنج شکر
 آمده عرض کردند که پیر ایشان بسبب فتنه قریب برگشت اگر چه کینه غایت فرمایند
 بخوانیم فرمود نه الحال هیچ چیز موجود نیست از کسی قرض بگیرد گفتند ما از کسی قرض
 نمی دهیم فرمود خیر هر چه کند خدا کند بعد از آن یک مدت خبر دادند که صاحب او ایشان
 فوت گردید فرمود تجویز و تکفین آن بکنید گفتند نه جاریست و نقد که کفن او ساینم
 فرمودند حسن نه زیرا بالا کرده دفن کنی پس همچنان کردند بجان ابدا مان حق با وجود
 امکان نیا چینه را ترک کرده سخن مشغول شدند بعد از آن لحنی سخن در ذکر شقی
 افتاد و عالم عرض داشت که شقی کدام کس باشد خواجہ شمس الدار فرین فرمود شقی در

در روز پنجشنبه

در روز شنبه

اصطلاح صوفیان بسیار است و اما از جمله برکت قسم اند آوستی و اعلی و اوسط اولی
 آنکه از جمیع شیار و نعمای دنیا احتراز نموده چندان خورد که زنده بماند و اوسط آنکه در
 جمیع شیان خوردنی و پوشیدنی و غیره تحقیق نماید که آیا حلال است یا حرام بعد از آن
 استعمال کند و اعلی آنکه از جمیع ماسوی اند ترک کرده زیر دامن کن بر کناره آب
 روان بنشیند و پوشش و خوراک از برگ درختان کند و آب از چشمه بنوشد و
 چون بمیرد و پیر و زندگان و پرنده گان بخورند و بعد رین محل مملو می غلام حسین
 بریشی سکنه گردش عرض داشت که حق سبحانه و تعالی صفت متقی بوصف دیگر را

فرموده قوله تجالوهم من انفس و یقیو الصلوة و هم ابر ذقنا هم ینفقون
 خواجه صاحب سواد آنقدر ذکر متقیان که در قرآن مجید است دیگر صلحا و شهدا هم نام
 بعد از ان سخن در علامت مؤمن افتاد و خواجه شمس العارفین فرمود که مؤمن را
 نباشد از قلت و علت و لذت هر کسی را که از این سه کمی لاحق باشد آن کامل الایمان
 است و اگر از این سه خالی باشد آن ناقص الایمان است بعد از ان سخن در چهار
 قلت افتاد و خواجه شمس العارفین یزدان مبارک اند ساکت ابایی که چهار چیز خود
 لازم گرداند کم خوردن و کم گفتن و کم با خلق نشستن با و ام که در ویش
 باین چهار صفت نبصو نباشد بر توبه باز رسیده پنجمین شیخ شمس تبریزی فرموده است
 بحکم خوردن و کم گفتن و کم با خلق بودن خواب کم جو + بعد از ان شخصی
 عرض داشت که که از گفتن و خاموشیدن کدام بهتر است خواجه شمس العارفین
 فرمود برای علما گفتن بهتر است و در ویش را خاموشیدن افضل است زیرا که در روز
 قیامت هر یک از اعمال او پیشش کند عالم را از علم و صوفیان از یرده پوش
 و خاموشی سؤل کرده شود بعد از ان فرمود خلق هر دو قسم صورتی و معنوی
 صورتی آنست که از مخلوق کناره کند و معنوی آنست که با وجود رنج و زنده عالم

در علامت مؤمن

غلط بر روز قیامت

دیگر در یاد حق سبحانه و تعالی مشغول باشد بعد از آن حکایت بر زبان جاری
 راندند که روزی حضرت فریدالدین گنج شکر رضی الله عنه بر آن ملاقات نمیداد
 چندی بعد دوی رحمته الله علیه رفتند و چون نزدیک روانه آن غار که در و خلوت
 نشین بودند آمدند و از اندرون غار آواز داد که در اینجا میسر آنحضرت بعد از دو
 روز ملاقاتی شدند و پرسید که بحسب سبب از آمدن در آن در منع فرمود گفت که این
 وقت بر من حالتی بود که اگر شما نزدیک من آمدی سوخته میشدی باز حضرت گنج
 شکر حال نفس و پرسید گفت این پاس من بریده که می بینی از شامت نفس
 و تنی حال درین غار بعد از مدت خدا تعالی بگذاشتم و روزی از منی رتبه گو سپید
 درین کلمه می چنانست که چون آن را از او شنیدم خود اتم که با صحبت کنم چون با من
 بنیت پای از غار نبردن کردم از غیب آمد که اسی و دلش از دوستی ما رو گردانیده
 بشبوت نفسانی مشغول شد منی بجز و شنیدن آن را باز در غار رفتم و گو به کردم و پاک
 که بیرون کرده بودم او را قطع کردم و اکنون پنجاه سال گذشت است بعد از آن
 ریاضت مشغول ام اما از شکر نفس این نیستیم بعد از آن سخن بر دگر میسر رسید
 بچیکه افتاد و حاجت نفس لعاری بن فرمود و زنده و ریاضت بی مثل بودند و در مشرق
 تو چند نیرنگال رسیدند روزی بمیدان خود فرمودند که وقت آنکه از منی بگریز
 من رسید و نفس من گشت من بچش آمد و حال آنکه عمر من شصت و سال بود شما را باید که
 کوزه های وضو بشکنید و لباس های صوفیانه بپندازید چرا که ظاهر خود را بلباس
 صوفیه دشمن آن وقت درست آید که نفس از کسرشی باز نماند بعد از آن سخن
 ذکر سلطان با هو افتاد و مولوی نظام الدین سکنه عید الرحمن عرض داشت که روزی
 صاحب اده صالح محمد از اولاد سلطان با هو هم چند درویشان در موضع با بیاید
 و بعضی از موران صاحب اده مخالف شریعت است و با فتنه و زور آن فتنه از روی

حکایت با او از پدر

ذکر مریدان با او

ذکر سلطان با او

تنبه یحسان درشت میگفتم و درویشان او گفت که چنین سخنان در زبان ایشان
 میگویی راز جد بزرگوار آن سلطان بابو صاحب خف نبی داری خواجہ شمس العارف
 فرمود که اکثر مردمان در ولایت سلطان بابو شک می آرند که او شان در کدام
 کتاب خود نوشته است که اگر حضرت خواجہ فرید الدین گنج شکر رحمۃ اللہ علیہ در زمان
 ما ظهور یافتی راز سچانی و اسرار یزدانی او را تعلیم نموده اما تو دین نیست که چنین
 سخن از آن حضرت بظهور نیاید باشد و اگر تسلیم کنیم غایم آنهم در حالت مستی گفته
 باشد و اقوال و افعال مستان را خفایت بعد از آن بزرگان مبارک را
 که مرتبه و مقام حضرت گنج شکر رحمۃ اللہ علیہ بالاتر بود و سلطان بابو صاحب را
 با ایشان چه نسبت بود بلکه فیض یافتگان ایشان نیز از همه سبقت برند هم برین
 معنی حکایت سید محمد کیسود را ز اقا و خواجہ شمس العارفین فرمود سید محمد
 کیسود راز مرید حضرت شیخ نصیر الدین در کوہستان و دوازده سال بر یک تنگی
 نشسته ماند و به سبب استغراق از عالم هر چه خبر داشت ندانم و موسی میرزا
 شده همه بدن را پوشیدند و شخصی طالب خدا را خواجہ خضر علیہ السلام ملاقی
 شدند و فرمود اگر طالب حق باشی بخدایت حضرت سید محمد کیسود راز بزرگ
 الا نشاناد آنحضرت بخدایت سید موصوف خضر شد سید مذکور بکبر پخته فرمود چه
 حاجت داری گفت برای رسیدن آہ خدا تعالی آدم آن حضرت فرمود و من سبب
 را ازین امر چه خبر است آخر الامر چون آن شخص بسیار الحاح نمود آنرا سمیت کرده
 راہ خدا تعالی تلقین فرمودند بعد از آن خواجہ شمس العارفین فرمود که علامان
 غلام حضرت خواجہ توسوی رضی اللہ عنہ در مرتبه ولایت نہایت کمال بودند
 چنانچہ حضرت محمد باران خلیفہ آن حضرت چون بطرف اجمیر شریف روانہ شد
 صرف نیم پاؤ میوه زیب بزرگ راہ ہمارہ خود بردند و یک فیق تیر تارہ نشاناد

از سید محمد کیسود

بود روزی در راه شخصی آواز داد حضرت محمد باران صاحب بسوی آن رفتند
 و رفیق ایشان بهانجا آمد بعد از سلام حال او پرسیدند گفت خضر ام باز
 آن حضرت گفت مطلب شما همین جا خواهد شد چرا مشقت سفر بر خود تحمل کنید
 محمد باران صاحب فرمود و ما را ز قن در اجیم پس خضر و رست زیرا که فرمان پیر من این
 است پس از خضر علیه السلام نصحت شده نرو رفیق خود آید و بسوی اجیم
 شریف رفتند و بعد از چند مدت مراجعت نموده بخانه خود رسیدند و هنوز از
 توشه سفر بچ تو را باقی بود و بجان آمدگان حق همین شد که خضر علیه السلام خاطر
 داری او شان میکرد و در چندین سفر در آن قدری زبیب بخورند و باز سلامت
 بخانه رسیدند بعد از آن فرمود مردی از مریدان حضرت محمد باران صاحب
 محمد مراد نام در غار گوشه نشسته بود روزی شخصی بخدمت خواجه توسوی آمد گفت
 محمد مراد را پانزده سال بوده که در غار گوشه نشین شد است خواجه صاحب اب و آب
 عجبست که بسیار حیوان وحشی در کوستان میماند بدان ای عزیز اگر چه گوشه نشینی
 صفا بزرگ ترست گرنه در مرتبه خواجه توسوی هیچ قدر نبود اگر چه حضرت سلطان
 با هو و کمال بودند مگر نسبت مرتبه عالی شیخ فرید الدین گنجه شکر که زید الانیا
 لقب ایشان شد هر دوست چه جا که مقابل او شان دم زنده و همسری اکو شد
 بعد از آن سخن در ذکر خواجه توسوی افتاد و خواجه شمس العارفین فرمود حضرت خواجه
 توسوی رضی الله تعالی عنه در مرتبه تجرید نهایت کمال بودند چنانچه هزار نفر مقیم
 و تخمیناً پانصد مهمان بخصو آن حضرت بودند و با وجود چنین خرج هیچ سبب هر
 مقرر ساخته بودند و آن حضرت مانند مردی جنبی محروک نشسته بودند و هم تعلق بچه
 مذاشتی بعد از آن ذکر حاتم اصم رحمه الله علیه افتاد و خواجه شمس العارفین بزرگوار
 مبارک است آنکه که روزی حاتم اصم خواب قبوله نمود و بیدار شده پسید که حال چیست

که دم که دم شهید اند و کدام که دم جفا و کنند مردمان ازین سخن تحیر آید که بدت خفتن
 ایشان جنگ چگونه شروع گشت بعد از آن چندین محل فرمود که روز با حضرت
 خواجہ توسوی کشتی سوار شدیم و انبوهی مخلوق نهایت بود و بحدیکه کشتی در خوف
 غرق شدن آمد و پیش آفتابانیر غالب بود من پیش آنحضرت عرض کردم که از جهت
 کثرت آدمیان کشتی را خوف غرق در پیش است ارشاد فرمایند تا چند آدمیان از
 کشتی بیرون شوند که تا کشتی بخیریت برسد توسوی من نظر کرده سرنگون گردید و معلوم
 نشد که نظر شفقت است یا غضب مرا ازین سخن شرم آید که چه شوخی کرده ایم بعد از
 شخصی سایه چتر بر سر کباب آن حضرت که توسوی آن نظر کرده فرمود این ابر طرف
 کمن پس سی اورا گفت بر و باز بر آنحضرت سایه بچن اگر منع فرمایند بگوئی که سایه
 بر خود کرده ایم و جامی دیگر نیست که بروم پس ادبم چنان کرد حضرت صاحب
 خاموش شدند و قیلو که کردند همان مان گشته روان گشت چون کشتی بران
 دریا رسید لرزیدن گرفت و هر یک را امید زندگان منقطع شد و همه با یکدیگر
 وواع کردند چون حضرت صاحب بیدار شدند احوال کشتی پرسیدند و یاران
 گفت بخیریت بخماره رسیدند همه مردمان از کشتی بسلامت بیرون آمدند
 بجهان وقت حال حاتم اصم یاد آید که بزرگان را گوناگون حالات باشند بعد
 از آن فرمود روز از منشی غلام حسن ملتانی رحمة الله علیه باستماع آمد که ظاهر
 وجو حضرت خواجہ توسوی بصفات جلال چنان جلوه زده بود که هیچ کس
 را طاقت نبودی که مقابل رکو مبارک او بنشیند و هر محفل نشینان خود و
 کلام بن تصویرات بنشستند سی و جزا جازت آنحضرت زبان نکشت و بدک
 و بالخر آن بصفات جمال منور بود که اکثر مردمان را از تعلقات جدا ساخته
 راه خدا ارشاد فرمود و بعد از آن ذکر خواجہ معین الدین فیضی قدس سره

ذکر خواجہ معین الدین فیضی قدس سره

خواجه شمس الغافقین فرمود که در ملک هند تاریکی کفر نهایت بود چون حضرت
 خواجه بزرگ بارشاد رسول غایب السلام در دیار هند تشریف از زانی فرمود تا یکی
 کفر را نبوه صفت دایست و اسلام روشن کرد و حتی که همه جبار و نطق اسلام ظهور آمد
 و فی مابین ابره پتورا و آنحضرت مخالفت واقع بود و بارها با ایشان متقابل گردا
 هیچ نتوان کرد و گفت که لطافت متقابله نیارم چه اگر قوت ایشان از فیضان
 الهی نیست اگر معامله بر ظاهر بودی آنچه توانستی کردی بعد از آن فرمود
 صوفی را ظاهر با شریعت و باطن با طریقت باید داشت بهر دین معنی ناکار
 حافظ انشا فرمود روزی خواجه صاحب در مسجدی نشسته بودند معلمی کتابها
 دیوان نظم تعلیم میکرد خواجه روی سوزا کرد و فرمود توجه فرمایند که شاید در اوصاف
 دیگر باشد آن معلم تقریر دیگر آغاز کرد باز فرمود غور نمائید شاید غرض حقیقت
 دیگر باشد همین طور پیچ بار تقریر دیگر بیان کرد آخر آن معلم بر قدم خواجه صاحب
 نهاد و گفت گمان میکنم که خواجه صاحب ایشانند بعد از آن فرمود آن بیت این بود
 بعیت از حیال لطف می شاله چالاک طبع بد در ضمیر برگ گل خوش میکند نه
 گلاب بهر دین محل فرمود مراد از می عرفان بر تئالی است و شاله چالاک
 طبع عبارت از عارف کامل است و برگ گل حکام شریعت و از گلاب مراد شریعت
 حقیقت است یعنی چنانکه گلاب برگ گل مستترست عارف کامل نیز حقیقت و
 لباس شریعت پنهان میدارد یعنی ظاهر خود را بشریعت آراسته کند و باطن را حقیقت
 مژین سازد تا مراد کامل و کامل گردد و بعد از آن فرمود حضرت خواجه توسوی اکثر
 اوقات سماع از سخن توحید که معنی و ظاهر باشد احقر از کرمی فرمود دیگر این بر شریعت
 است و سخن سخن حافظ است بعد از آن فرمود حضرت هتاد نام سلوی محمد علیه صبا
 که بدوئی گفتی چون بر کجین حسین خوبی پرده نماید ذوق مشاهد حسن او نمی ماند

اگر حسن در او پیشیده و در هر کس چپه دیدار او مشتاق شود اگر چه سپاه فافم باشد
 بهر دین محل فرمود الا انسان حلیص علی مامع یعنی انسان خواهش
 کننده است بر آن چیز که از آن باز داشته شود و بعد از آن سخن در ذکر
 صوفیان افتاد و حاجه شمس العارفین فرمود صوفیان مستعدین مال و دنیا را بحکم حدیث
 الدنیا جیفه و لها لهما کلاب قبول نکردند و اگر چه زیاده باز بر او
 خدا تعالی دادند و صوفیان حال مال دنیا را دوست دارین دانسته جمع نمیکند
 مراتب پیشین هم در ذکر تشبیه و کیفیت فنا و هستی معلوم
 روز جمعه صبح حضرت خواجه شمس العارفین حاصل شد مولوی سلطان محمود
 نایب الدین و غلام محمد در ویش پوئو باری و عالم شیر لاگری و یاران دیگر نیز حاضر بودند
 سخن در ذکر تشبیه و حسن آن افتاد و حاجه شمس العارفین فرمود عبادت شکر مقبول
 نیست پس بگویم موجب غضب خدا تعالی و مضراست و باز دارنده از عرفان
 ذلیل کننده بنده گان است بهر دین محل حکایت ابلیس بر زبان مبارک راند
 که روزی حضرت موسی علیه السلام بطریق معهود جانب کوه طور میرفت دیدند که
 شخصی در راه شسته گریه و زاری میکرد حضرت موسی علیه السلام فرمود که نام تو چیست
 گفت ابلیس فرمود این گریه زاری چرا میکنی گفت چند لکهای عبادت آن ایزد
 متعالی بجا آورده بودم الحال مرا از جناب ملعون و مردود گردانید اگر ایشان
 جناب پروردگار بخشش این گناهکار میطلبند عین سعادت است چون موسی
 علیه السلام بر کوه طور فرستند عرض کردند که ابلیس لعین بجناب تو التماس بخشش میکند
 از حق سبحانه و تعالی ندانم که ای موسی او مردود از لیست لیکن آری بگو که اگر هنوز
 قیصر حضرت آدم را سجده کند خواهیم بخشید چون حضرت موسی علیه السلام نزد
 آمدند گفتند ای ابلیس خدا تعالی میفرماید که اگر تو هر حضرت آدم را سجده کند

پیشتر گفت اسی سببی چون آدم را در حالت حیات سجده نکردم اگر الحال سجده کنم
 پیش مخلوق شرمسار شوم و گویند که در حالت حیات سجده نکرد و الحال خاک را سجده کرد
 بعد از آن فرمود اکثر مردمان بنسب خود مغرور شوند و از بهول قیامت
 غم نمی آرند و نمی دانند که بجز اعمال صالحه را فی نفیست چنانچه در حدیث سطور است
 مَنْ بَلَغَ عَمَلَهُ لَمْ يُسْرَحْ بِهِ نَسَبُهُ پس ساکت آید که از فقر بنسب خود قطع نظر
 کرد و بجهت مشغول شود و بهر تخیل بند و عرض داشت که اکثر مردمان کذا آب خود را
 بر نسیب و ات منسوب کنند حکم چیست خواجہ شمس العارفین فرمود حضرت رسول
 علیه السلام در حق ایشان فرمود لعنت کند خدایتعالی انگلس را که با وجود قوم غیر خود
 بقوم سادات نسبت کند و بر آنجنس که با وجود و ات بقوم خانان منسوب سازد و این
 حدیث بر زبان مبارک ما نند لعنت الله علی الذاخلین و الخارجین الحدیث
 بعد از آن لحنی سخن در ذکر رفع هستی موهوم افتاد و خواجہ شمس العارفین و ماسک
 بند و کرده فرمود ساکت آید بیکه اکثر اوقات این ابیات مولانا روم را مطالع
 نماید که برای رفع هستی موهوم نهایت نافع اند و آن اینست ابیات

چون شنید می شریخ بحر نیستی
چونکه اصل کا گاه این نیستی
جمله استادان پئے اظهار کار
لاجرم اشتهاد استادان صمد
هر کجا این نیستی افزون است
نیستی چون هست بالاسے طبق
خاصه درویشان که شد جسم مال
سائل آن باشد که مال خود گدا

کچھوش داسم تا برین سہراستے
 کہ خلا کو بی نشان ست تو سہی
 نیستی جو بند جامی انجرا
 کار کا ہش نیستی ولا پود
 کار حق و کار کا ہش آن ست
 بر ہمہ برد و درویشان سبق
 کار فقر جسم دار کسول
 قانع آن باشد کہ جسم خویش بہا

ہم اپنی روزگاروں کی شکایت پر بدلاؤ کر سکتے ہیں۔ یہی بات ہے

۱۱

۱۱

۱۱
ایکات مکتوبہ

بعد ازین محل مولوی نور احمد چنوی عرض داشت که برای نفع هستی چیزی فرمایید
 خواجہ شمس العارفین فرمود تا اگر ساکنان سوسی سد گذرانیدہ بحق مشغول نباشند
 قید هستی مہووم رہائی نمی یابید الگاہ این مصرع بر زبان مبارک اندازید مصرعہ
 کھیر امر و نجات چہ طیر احکام و نجات چہ طیر احکام یا لان استیگرے بعد از ان
 فرمود و افسوس بسیار عمر گذشت تا ہنوز زاد راہ مہیا نشد خوش آن مردان کہ
 ازین اردنیا توشہ اعمال صالح ہمراہ خود کردہ فرستند بعد از ان فرمود بحق
 سبحانہ صحبت شیخ کامل را دہ بود مگر ازین بند حق اطاعت شیخ گما نیخی سجا
 نیاید و اکثر مردمان برین اعتقاد کنند کہ خواجہ توسوی ایشانرا جمیع مراتب دیرین
 عنایت کردہ چہ عجب چون سگ بر دروازہ کریمی پروو و یک لقمہ پیش و انداز
 ہمدین محل ختم پر آب شدند و چند غریزان نیز درو جدا آمدند سجان اند مردان
 با وجود اطاعت کامل و فنا نام میگویند ما عجب دانا کہ خواجہ دك و طاعتنا
 حق معصرتك بعد از ان بحق سخن در ذکر فنا استی مہووم فنا دہندہ عرض داشت
 کہ مقصود عبادت چیست خواجہ شمس العارفین فرمود مقصود عبادت فناست
 و فنا الفنا و بقا با اللہ است بعد از ان فرمود فنا بتفاوت است چنانچہ فنا
 رسول علیہ السلام از جمیع پیغمبران فوقیت میداد و همچنین در میان فنا اولیا
 کرام فرستہ ہدین محل ذکر فنا خواجہ قطب الدین و شعی رحمۃ اللہ علیہ زبان
 بسیار کہ راندند کہ قوالان مجلس سماع آہستہ کرد این بیت با واد خوش گفتند
 ہمیت کشندگان خنجر سلیم را ہر زمان از غیب جان دیگریست چون
 مصرعہ اول گفت کہ جان بحق تسلیم کردی و چون مصرع ثانی شروع کردی با
 بہ حالت اول زندہ شد حتی کہ چند بار این حالت با حضرت وارد شد چون تمام
 سمر تمام شد آن مصرع ثانی از لوح دل قوالان و اموش خواجہ قطب الدین خان بحق

تسبیح که بعد از آن فرمود همچنین هر لی را سواقی استعداد او فنا حاصل است
 بعد از آن فرمود شخصی بخدمت خواجه توسی رحمة الله علیه عرض کرد که از قول
 شیخ سعدی شنیغی خوشی به طبیعتی که نشست نزد و جز بوقت مرگ از دست
 معلوم شود که خوشی طبیعی بجز مرگ زائل نشود و اکثر مردمان از اوصاف مذکور
 باوصاف حمیده مشغول باشند باعث چیست فرمودند مرگ به دو قسم است
 و تمیز طریقی اختیاری نیست که با اختیار خود صحبت شیخ کامل حاصل کرده اند
 اوصاف رویه بگذرد و مرگ شیخ صاحب هین مرگ است و مرگ اضطراری
 مشهور است بعد از آن فرمود هر ماه نویش حضرت محبوب بجان شیخ عبدالقادر
 جیلانی را حاضر شد و گفتی این قدر سدی و بارش و بیماری و غیره در نزد
 پیدا شود بنده عرض داشت که با بهار آنهم شکل و صورت باشد خواجه شمس العارفین
 فرمود که چون مردان خدا در مرتبه فنا کمال شوند همه اشیا بر ایشان بصورتی
 معین ظهور میکند بچنانچه در روز قیامت اعمال نیک بد بصورتی معین ظهور
 کنند و پیش صاحب اعمال حاضر شوند باز فرمودند که این چنین ظهور بصورتی جمیع
 صاحب لائت حاصل نیست زیرا که مراتب اولیا هم فرق است بعضی آن هستند
 که همه عادات از خود بر آنها باوصاف حمیده مبدل شوند و بعضی از همه اقوال
 و افعال بشری گذر نموده باوصاف فناء الفنا می شوند بعد از آن از مولوی
 معظم دین صاحب ولوی احوال بیماری رویشان دوستان پرسیدند مولوی
 صاحب عرض کرد که باعث سردی عارضه بیماری علیکم بیکر خواجه شمس العارفین
 فرمود که درین ایام قناب چنان رو پوشیده است که گاهی از ابره بیرون نیاید
 تا بیماری آدمیان دفع شود بعد از آن این بیت بر زبان مبارک رانده اند
 عین من میراث پدر یک لوت که نه یافتیم آن هم باز دو گنج شایسته که اینک میراث پدر

ف
 ذکر دفع غمی بابر

از گاه فرمود که چشمه آفتاب عام است که چون طلوع کند از مشرق تا مغرب همه مخلوق از
فیضیاب شود بعد از آن این حدیث شریف بر زبان مبارک راند **فَوَدَّ اللَّهُ حَبَّةَ**
الْمَسَاكِينِ بعد از آن بند عرض داشت که ای سال **سَکَر** که سر تا ته نو غالت
خواه شمس العارفین فرمود که غلبه سردی سر تا ته چه است چهل اول از دهم ماه که
تا انتها ماه مگر تمام شود و چهل دوم از غره ماه پن تا دهم ماه و چهل سوم از سیم
ماه هکته تا بیستم ماه و چهارم تمام گردد و **سَکَر** و چهل وسط غالت است این دهم
ظهور حق است که گاهی به سردی ظهور میکنند و گاهی بگرمی رومی نماید چنانچه خوشه
محین الدین میفرماید بیت **ایک در هر نظیری** که ظهور کرده و در لباس جام عیان گشایی گیتی
مرآت بهیست و ششم در ذکر مکار شیطان **مُرآت حجت حنان**
روشنه دولت پای بوس حاصل شد مولوی معظم دین مر دلوئی مولوی سلطان
محمود نادر وی و سید محمد درویش و یاران دیگر نیز حاضر و در بهر دین محل حافظه
سوار سکنه کلامی عرض داشت که آیا مردان اهل قمار الغرض شیطان باشد
خواه شمس العارفین فرمود قصه آدم علیه السلام وی بی حوا رضی الله تعالی عنهما بی و
که ابلیس آن باچه کرد چنانچه در بهشت حضرت آدم و حوا اندر اوان گندم بنجر انید و از
شامت او از بهشت بیرون شدند و بعد از آن میان حضرت مائیل و قابیل سخنان
نزاع انداخت تا که حضرت مائیل را قابیل شمشیر کرد و بعد از آن در میان همام و سام و
یاقت پسران نوح علیه السلام مخالفت اندخت که چون کشتی نوح علیه السلام بکانه
که وجودی قرار گرفت و یاقت در زیر چین مایچین برفت و از اینجا بکوه انباله رسیده
نگه بر سنگ بنزد و شعاع آتش بیرون آمد باغواشی شیطان گفت این خداے
منست و همه متعاقبان خود را در پرستش آتش امر کرد تا احوال طریقه آتش پرست
جاریست ۱۲ بعد از آن قصه حضرت آدم علیه السلام وی بی حوا بنزد زبان مبارک

در کمال

مرآت بهیست و ششم در ذکر مکار شیطان مرآت حجت حنان

قصه آدم و حوا

راند که چون آدم و حوا علیهم السلام بر زمین نزول فرموده قامت کردند و بی
 ابلیس علیه العنة نزدیکی حی صاحب آمد و بچه خود را نزد آن بگذاشت و رفت
 چون آدم علیه السلام آمد فرمود این بچه کدام کس است گفت ابلیس بچه خود را نزد
 من بگذاشت آدم و حوا خشمناک شد و آنرا هلاک کرده در خاک مدفون کردند چون
 ابلیس آمد گفت بچه من کجاست بی بی صاحب گفت آدم علیه السلام آنرا هلاک کرده مدفون
 ساخت ابلیس گفت ای خناس حاضر شو فی الحال حاضر شد باز سجده پیش بی صاحب
 سپرد و رفت چون باز آدم علیه السلام آمد گفت این اچرا نزد خود داشته
 گفت درین مرضای من نیست جبراً نزد من بگذاشت پس آدم علیه السلام آنرا
 بگذاشت و ذره ذره ساخته بر کوه های خدایت چون ابلیس آمد و آواز کرد ای
 خناس حاضر شو پس این مان حاضر شد باز نزد بی بی بگذاشت و رفت چون
 آدم علیه السلام آمد آنرا بدید خشمناک شده آنرا خاکستر کرده در دریا بینداخت با
 ابلیس آمد و آواز کرد ای خناس حاضر شو فی الحال آمد و نزد بی بی صاحب سپرد
 کرده رفت چون آدم علیه السلام آمد گفت ای حوا برای رفع این بچه بسیار وجه
 ساختم اما هیچ کسی فایده نگردید و دل حین بین می آمد که این را در و گنج بختانند
 بخوریم پس همچنان کردند چون ابلیس آمد و گفت ای خناس حاضر شو خناس از
 اندرون آنها آواز داد حاضر ام ابلیس گفت درین جا باش مقصود من همین بود
 بعد درین محل فرمود یک شتمه ملغم نام دیکشاس بدل همه انسان رخت
 اند فرشته به نیکبها ولالت کند و خناس به بدی با امر کند چنانچه در قرآن مسطور
 است قوله تعالى انا انزلنا من السماء ماء فاحشاه بعد از آن فرمود و
 بلعوا ما عورتیز ولایت حاصل کرده بود و عاقبت بمنزله شیطان ازین جهان
 بایمان رفت بعد از آن بر شمشیر قصه بر صیفا بر زبان مبارک راند که

و کلامی که
 در این کتاب

و کلامی که
 در این کتاب

بر صیصالی کمال بود و هفت صلیب داشته بود و هر حال که از لوح محفوظ
 دریافتی میشد کاتبان چهارمیکه و آدمی نوشته و نه سال خدای عبادت کرد
 و دیوان در کار او عاجز شدند روزی شیطان بصورت آدمی در صومعه او بر پا
 مشغول شد و بر صیصال شدت ریاضت او تعجب مانده و مرید او گشت شیطان
 عزیمت رفتن کرد و چون کله جهت شفا امراض و عافیت اهل ملک او آموخت
 و بشهر آمده شخصی را بسبب کرد و باز بصورت لطیفی ظاهر گشته اهل او گفت عیلام
 او جز بد عار صیصال نیست پس آن کس را بد صومعه بر صیصال آوردند و او چیزی
 خوانده و روید شیطان از او بگذشت و شفا یافت آن قصه شیطان مردمان را
 بدام مبتلا ساخته جانب صیصال میفرستاد و میبرد و میدان و مریض بگذشت
 تا آنکه روزی دختر ملک استعرض شد و آنحضرت بزرگوار موصوف سپردند او چند
 کلمات خوانده پدید و عای کرد شیطان فی الحال در آنجا داشت پس دختر ملک
 صحت یافت باز با خواست شیطان با وی زنای کرد و از خوف ملامت او را بکشت
 و در حجره خود دفن کرد و باز شیطان بر او انش را بران سطح ساخت تا آنکه زاده
 را گرفته برادر کردند و شیطان بجهان صورت اول خود را بر او ظاهر کرد و گفت
 مرا سجا به کن تا از خلاص کنم زاده بسجده کرد و همه عبادت او ضائع گردید و بوط
 شقاوت ابدی گرفتار شد بعد از آن این بیت بر زبان مبارک رانید قوله
 تَعَالَى إِذْ قَالَ لِلنَّاسِ اكْفُرُوا فَكَفَرُوا قَالَ إِنِّي مِنِّي مُنْكَ بَعْدَ الزَّانِ
 و فرمود زنان و امهائی شیطان اند که گمراه شد با هم زنان گرفتار گردید چنانچه
 در حدیث آمده النساء حباء الشیطان بعد از آن فرمود نظر انسان
 نیست زهر دار از تیرهای شیطان چنانچه در حدیث مسطور است الکفر
 سبب من سببهم من سهام ابلیس بعد از آن فرمود سالک باید که از

زمان احترام کند که آن اصل تعلقات است و هم بحسب آنها زمان نشود که بعد از چند
 روز پریشانی حاصل شود چنانچه حضرت علی کرم الله وجهه فرموده آنکس که گاه سرود
 تهنیت و غم و دُشمنی و کُسر و کُهر و لذت و مِرَه و بهرین محل نشود
 مجروح گمان میکند که در میان دوران زمان شهید چمپید هست و چون تشریح
 شود گویند که زنهار که خانه زنجور است پس است حسرت بالند بعد از آن روی
 سوسمی و عاگو کرده فرمود مولوی نورالدین سکند الهی سنجیت مایان تحمید و ده سال
 سکونت کرد آخر چون بدم زن گرفتار شد ازین باعث از او و افتاد و هم باعث
 دوری و فحشوری خدا تعالی است چنانچه شیخ سعدی علیه الرحمت و بود و بیت
 غم فرزند و مان و جاسد و قوت بیز بازت آرد ز ستیر ملکوت بعد از آن
 فرمود مولوی معظم دین مرگوسوی مر و عالی سمیت است که حافظ قرآن و تحصیل علوم
 تمام نموده حج حرمین شریفین بجا آورده بیا و الهی مشغول است و هم جنتان مایه نور
 و دل او نیاید بعد از آن بهرین معنی حکایت درویشی گوهر نام بر زبان مبارک
 راند که مردی گوهر نام بحضور حضرت خواجه توسوی میباید و صفائی غله لنگر و تیر و
 مقرر بود و با زنی محبت داشت و قدری غله لنگر و دیده و زمره آن زن را
 وادی و گفتی که باسن نکاح کن و گفتی با نکاح چه کار مطلب خود کن او گفتی زنا کنم تا
 چند سال بهین طریق غله مسرقه با وادی آخر الامر آن زن بی وفا باشخص دیگر نکاح
 کرد و درویشی از کور بحضور حاکم عرض داشت که فلان زن اجماع مبلغ یکصد و چهل و پنج
 غله بوجده نکاح داده بودم احوال باشخص دیگر نکاح کرد و مبلغ من نمی دهد حاکم آن
 زن را بحضور طلبید و مبلغات گرفته بخدمت حضرت خواجه توسوی ارسال نمود و
 حضرت سو صدف آنرا طلبید و فرمود این مبلغات که فلان زن داده بود که
 بگوهر چون زنا کرده بسیار شرمسار شد و عذر کرد و حضرت صاحب روضه

او کرده فرمود نه عاشق شکر و نه فاسق گردی تا چند سال محبین اند از خطا
 فرمودی و هر کس ازین سخن حیران بماند می که درین مریضیت گفتم مراد از فاسق
 آنست هر کس که بحسب امش نفس کار کند آن نزد اهل اند مذموم است خواه نکاح
 باشد یا نه تا بعد از آن فرمود درین زمان صحبت با زنان منکوحه بمنزله زناست
 زیرا که در طریقت نکاح آنست که حب مقتضای سنت باشد و خواستش نفس
 در ویدل نباشد و هر فعلیکه حب خواستش باشد نزد اهل اند حرام است و مراد غائر
 آنست که در جمیع تعینات چه نیک بد انسان حیوان و طیور و وحش مشاهده شود
 نخواهد بعد از آن فرمود ساکت ایامی که تواند مجرمانند و اگر نتواند حسب سنت نکاح
 کند و نیت کند که این نکاح برای ولاد صالح و ادای سنت رسول علیه السلام
 کردم که اصل در همه افعال و اقوال اخلاص است چنانچه در حدیث مسطور است
 الاعمال بالنیات بعد درین محل در ویشی محمد بنی نام عرض داشت که چون سنت
 نکاح اختیار کرده بودم هر یک از مردان و زنان مرا نیک انشی چون بحال سنت
 نکاح او کردم هر کس مرا مذمت کند و طعن زند که با وجود چنین بد و ریاضت آخر و تقوی
 زن گرفتار شدم بعد از آن فرمود نکاح این مان مانند زناست زیرا که اکثر
 اهل او از مرتبه توکل و صبر و رضا و شکر و قناعت محروم میباشند و پاک صلت و
 صوم و دیگر امور شریعیه نمیباشند و در کار و اشتغال سستی کنند و روزی عیال و
 طفل از مال حرام کنند بعد از آن فرمود و وجه حضرت محمد علی شاه صاحب
 خلیفه خواهد تو سوی فوت گردید باز اراده نکاح ثانی کردی چون این خبر حضرت
 صاحب بشنید فرمود و آنهم خواهد فرود چون بتقدیر الهی این بهم فوت شد باز اراده
 تزویج کرد و آنحضرت فرمود این بهم خواهد مرد و بهم فرمود به منم که کدام کس غالب و
 کدام کس مغلوب می باشد چون این سخن شاه موصوف استماع یافت شرک تزویج کرد

نکاح این زمان

بعد از آن فرمود نکاح برای ولاد صالح باشند تا بعد از مردن بخیر یاد کنند و سلسله
 نسبی او باقی ماند اگر چه نکاح کثیر الفوائد است اما سالک است آباد که بوقت جوانی خود شود
 حاجت تیار سازد که در آن روز جز اعمال صالح دیگر که بکار نیاید انگاه این بیت
 بر زبان مبارک راندند بمیت تو با خود بر تو شسته خوشترین که شفقت نیاید ز فرزند زن
 بعد از آن فرمود اکثر اوقات خواجه توسوی از زبان درشتان فرمود می که فیما بین
 میان زن و زن غالی و معلومی است گاهی آن غالب شد و درویشان را بر بند و گاهی
 ما غالب شد و شوهر آن او شان بگیریم بعد از آن فرمود و بیان خواجگان چشمتی
 بیش از یک زن یا دو زیاده کرده اند بعد از آن فرمود و بر ششم است پسر و دختر
 و کثیر پسر است که در احوال و افعال با والد برابر باشد و پسر است که از والد زیاده
 و کثیر است که از والد کمتر باشد بعد از آن خواجه شمس العارفین فرمود نکاح سنت است
 که خواهش زنی در و نباشد و این طعن سنت را نمی کنند بکه تعجب کنند که با وجود
 مجرب بودن آذربایزن نکاح کرد زیرا که مردان خدا بسوی الله رغبت نکنند
 هم درین محل رسوای درویشی کرده فرمود بایزن نکاح کرده گفت کرده ام و خود
 سال است فرمود زهر مار اندک و بسیار برابر است بعد از آن فرمود ای درویش پیدار
 بی بی حوا از پهلوی آدم علیه السلام شده است پس ازین بیت رستگ شود و ایراد
 میت بر زبان مبارک راند بمیت زن از پهلوی چپ شد آفریده به کس چپ
 راستی هرگز ندیده انگاه فرمود زنان اصل همه گنااست و باعث بیفرمانی
 خدا و رسول اند و مردی که مجرب باشد با کس حاجت نمی دارد و در همه حال با حق مشغول
 باشد بعد از آن فرمود و تزویج و تدریس و قضاء هر سه موانع عرفان اند زیرا که تا در
 از اسلوی الله فارغ نباشد و اصل گردد چنانچه شیخ سعدی فرموده بمیت
 نقل حجاب است بی حاصلی به چو پیوند با تجلی واصلی بعد از آن

سخن در ذکر مردان مکار افتاد و خواجہ شمس العارفین فرمود بسیار مردان بزرگ تخییر تعویذ جب
و عدد می آریسند و اوقات خود را ضائع کنند و آرایشیه ساختن خلق را میفریبند هم
درین محل شخصی عرض شست که چون کسی بیاید شود مردان مکار میگویند که این کسی
تعویذ و سحر کرده است پس بخانه او رفته چند تعویذ از گوشه خانه او کندیده بنمایند گیاره است
یا بی خواجہ شمس العارفین فرمود تا شیر جادو و تعویذ اگر کسی اثر کند تعجب نیست مگر آنچه
بعض مردمان مکار تعویذ از زمین کندیده سبب محض کذب و دروغ است
زیرا که طریقہ ایشان آنست که چند قطعه تعویذ نوشته در پارچه پوسیده بسته و رقبه
دارند و بعد از قیل قال دروغ گویند که بفلان گوشه خانه چند تعویذ دفن کرده اند چون
از آنجا چیزی بیرون می آید باز گویند گوشه دیگر کندید چون بگفتند آن تعویذ که در قفسه
خود گرفته بود بفریب در آن خاک مشت کنند و گویند این بد بیند که این تعویذ باورینجا
گرفته بودند بعد از آن فرمود اکثر مردمان مکار میگویند که اگر کسی را چیزی
دزدیده شود سارق را معلوم میکنم و از اهل خانه پرسند که بکدام کس شب بوق
میداد چون از احوال آن طلاع یابند نام آن شخصی باشیر و نهوک بر کف خود آویسند
سیاهی بر آن حروف بالیده بنمایند و گویند اینک نام دزد نوشته شد پس از آن
دزد می مشهور کند بعد از آن فرمود که بعض مردمان مکار سیلاب بر فلوس می کشند
و بوقت شب بخانه زمان جرد زانیه رفته بزمند و زنا کنند چون از طلوع
آفتاب آن زمان بزمین دست حست بماند و درین اثناء دعا گویند است که همه امور دنیا
که از مردمان بخار پیدا می آیند ظهور کند ام هم است خواجہ شمس العارفین فرمود جمیع فعال
و سمیه ظهور هم مفصل است و این آیت شریف بر زبان مبارک را نذا قال الله تعا
والله خير مما تشرکون پس ساکت باید که جمیع اشیا جهان آئینه خود ساخته چهره
محبوب خود مشابه کند چنانچه خواجہ معین الدین میفرمایند بحیث

اگر بی پروه توانی که بینی بر تو دشتن بذرات جهان بنگر که هر روز هست در شش

مرات بیت بهنتم در ذکر فرق میان فرقه ملائیه میان سائین و با حار

روز شنبه حادث قدم اوس می حصل شد سولوی نورالدین بکنه بونی و مهر بخش سکنه لته و

غلام محمد در پیش و غلام احمد چه هر گانی دیاران دیگر نیز حاضر بودند و غرضه است که

میان او من فقیری ثابت شاه نام معروف و شهور متصل کوٹ نکیوالر سکونت

سیدار و روزی در مقامش بایدم و حالت او دریافت نمودم که ظاهرش از حلیه شرف

شریف مظهر او سولای لب دراز میداشت لیکن لبا به لباس صوفیانه و کلام اند

میگفت خواجه شمس العارفین فرمود شخصی بود احمد یار نام روزی نزد من بیا گفت

که یک بڑی ترقی سنگلهان تصنیف کرده ام جمله بخواند لیکن از شعرش یک بیت

یادست بیت صدی چهری سی تیر وین ناگجه او آج باب هین مست فقیر

کھاوند سے چھڑے پیون پینگ شراب بعد از آن فرمود که ملاستی یک فرقه

ایست که از همه نامشروعات ترک میداند که ظاهر آن مخالف شرعین نماید و باطن آنها بخوا

عرفان منور باشند همدرین محل بر زبان مبارک رانده چون در باطن ایشان شمس

عشق روشن باشد لهذا از ملاست و ندامت شرم نمی دارند و این بیت شریف بر

زبان مبارک رانند بقوله تمام کایچاقون کو مشه کاند بعد از آن

پیشین می حکایت خواجه حافظ دیوان گفتند که هر روز از بازار مع کینه کے و صراحی

شراب میگذشتند مردان برایشان بدخلن شدند که این فقیر غیر مشروع است چون

صاحبان حق تسلیم کردند مفتیان این عالمان شرع متین از خواندن جواز حافظ

صاحب احترام نمودند آخر الامر از اهل خانه ایشان حالش استفسار نمودند گفت که شمس

روز با و را دو کار میگذشتی بعد از آن بعض عالمان در باب جده خواندن آن

از کتاب دیوان حافظ قال دیدند جوابش همین بیا بد بیت قدم درین دراز بخار و حافظ

مرات بیت بهنتم در ذکر فرق میان سائین و با حار

ایچاقون کو مشه کاند بعد از آن

اگر چه غرق گناه است میسر و به بهشت بهیچر دیدن این فال جنازه خواندند بعد
 از آن حکایت خواجہ حسن بصری رحمتہ اللہ علیہ بزبان راند کہ خاصہ ایشان آید و کہ
 در حق کسے بدگمان نشندی روزی رب دریا رفت بزرگے نشسته بود و عورتے
 حسین و صراحی شرب نزد خود میداشت آنحضرت بر آن بزرگ بدگمان شدند ہمدین رفت
 و شخص در بحر عمیق غرق میگشت آن بزرگ جانب خواجہ حسن حبیبی را اشارہ نمود
 کہ ازین ہر دو یکی را تو بگیر و دیگری را من بگیرم پس آن بزرگ بیکبار بخواست خود گرفت
 بیرون آورد و دیگری غرق شد و بر خواجہ حسن بصری طعن کرد و گفت کہ زین بزرگے
 خود ندان شدہ بر من بدگمان می شکی این مرد بادر نیست و در صراحی آب نوشیدہ نے
 میدرم بعد از آن فرمود بعض قلندران کہ مخالف شرع شریف می باشند
 و عا و بدعا آنها در حق مردمان قبول افتد و خود را بکرامت مشہور کنند باعث اینست کہ
 چون ایستای می بیند کہ از آنها ریاضت بظہور آمدہ فرشتگان احکام میفرماید کہ این ہم
 سگان در نشین ما ہستند بعبودت آنها استخانی در اندازید یعنی شمر زہد ہند
 کہ عا و بدعا آنها قبول افتد بعد از آن رومی سوی دعا گو کردہ فرمود ثابت شاہ
 فقیر در راہ تومی آید گفتم آری فرمود نہ طریقہ او چو نہ بہت گفتم ظاہر الباس صوفیایہ
 میدار و چنانچہ پیر این بردوش و دستار بر سر میدار و اما از امور شریعی مثل نماز و زہد
 و غیرہ معر او و مومی لب ہم دراز میدار و افعال دیگر او ہم مخالف شریعت نیست
 باز عرض داشتہم در آن روزی کہ مکان او آمد شب بہان ایجا کہ ششم امامان شیراز
 نزد من موجود و ند بہان کفایت کردم گفت اگر شب طعام بودی ایشان را
 داومی خواجہ شمس العارفین فرمود بسا خوب کردی کہ از نان او احتراز نمودی زیرا کہ
 طعام او شان ہم مشکوک می باشد ہمدین محل فرمود سالکے اباید کہ از
 صحبت قلندران پرہیز کنند تا از کشش و جذبہ او شان محفوظ ماند بعد از آن فرمود

قلندری در شهر دلی بسواری گاؤی میرفت و بر نه تن و پاره جامه بر عصبه مخصوص
 بسته بود و حضرت مولوی علی حیات خلیفه توسوی را دید و گشتش کردنی الحال محبت
 او حاضر آمد گفت ندیده حاجت داری گفت هیچ حاجت نیست مولوی صاحب گفت
 نام تو چیست گفت ندای حسین باز گفتند نام مرشد تو چیست گفت محمد حنیف گفتم که
 این نام سالکان سنت و آن قلند بود فرمودند شاید در ابتدا می حال سلک باشد بعد از آن
 به سنت قلندری منسوب گردید هم برین معنی فرمود و به علی قلندر در ابتدا می حال
 مولوی شیرینالدین معروف بودند چون شراب عشق نوشیدند به به علی قلندر پیوست
 شدند و عاگو عرض داشت که آنحضرت نسبت سلوک از که حاصل کردند فرمود اگر
 قلندر آن خود را به حبیب عجمی منسوب کنایا با این قول صمیم نیست که در کتب توارخ
 نوشته است که ایشان از حضرت امام مونس کاظم فیض باطنی حاصل کرده و نسبت
 بیت هم بادشان است به درین محل و عاگو عرض داشت که میان ساک مجذوب
 و مجذوب ساک فرق نیست فرمود ساک مجذوب آنست که در ابتدا احوال بر
 سلوک رفته آن مجذوب شود و مجذوب ساک آنست که در ابتدا بغلبه عشق مجذوب
 شود و بعد از آن بسلوک مشغول شود باز و عاگو عرض داشت که روزی بیکان فقیر
 ثابت شاه شب گذشتم و هیچکس را بنیاز مشغول ندیدم در دل گفتم عجب فقیر است
 که زره نوی اسلام نمی آید پیشوای ایشان گفت در فقر برخلاف نفس نیست و
 خواندن نماز طاهری و تراشیدن موی لب آموختن علم طاهری فائده نماند
 دهد خواجه شمس العارفین فرمود خلاف نفس که مخالف سنت رسول علیه السلام
 باشد آن هم مرد دوست چنانچه شیخ سعدی علیه الرحمت میفرماید بیت
 بزم به دروغ کوش و صدق و صفا به و لیکن بیفتد از مصطفی بعد از آن
 فرمود و ساک است باید بر کاری که کند مطابق قرآن و حدیث کند تا بمنزل مقصود

بعد از آن فرمود اکثر مردمان جهان خردن ترک کنند و خسیبیدن بر یک پهلوی
 میکنند چنانچه پهلوانها به حسن شود و خود را بفرقه ملائیه منسوب کنند یعنی دانند که فرقه
 ملائیه صفت اهل اندست است که آموزگار آنها مخالف شریعت می نمایند و فی الاصل
 براه راست باشند و در حق آنها حق سبحانه و تعالی فرموده لا یخاون لوصته لانی
 بعد از آن فرمود در زمان سابق قلندران فی بحقیقت مطابق شریعت بودند و کلام
 مخالف آن شوند و گویند شریعت امر دیگریست و طریقت حکم دیگر و حالانکه از بین هر دو
 امر هیچ چیز ندارند دعا گو عرض داشت که از رندی شنیدم که این وضو و نماز ظاهری
 بیکبار آید تا آنچه نماز حقیقی حاصل نشود که مراد وصال دوست است و چشمش را بر
 فرمود بجان حصول نماز حقیقی از نماز ظاهری که مقدمه دوست باز ماند و نمی دانند که
 خدا تعالی در باب صلوٰه امر ظاهر است و نه مودعین چون شخصی نماز ظاهری حسب الامر
 او کند یقین است که تهته تهته بصلوٰه حقیقی مشرف شود باز دعا گو عرض
 داشت که رندی بفقیر ثابت شاه ملاقی شد مگر ذکره خواجه توسوی درین آیه گفتیم
 آنحضرت در زمان خود شیخ کامل و مکمل بودند گفت خبر مردی بود که عالمان و
 فاضلان او را بیعت خود آوردی گفتیم آیا هر کس که عالمان را تلقین نماید مردی کامل
 نمی باشد گفت خیر فقر امر دیگریست خواجه شمس العارفین فرمود که عالمان دین
 شیرین دارند و در تنجیر محبت در گلوایشان انداختن کار مردانست و هر یک را
 محل فرمود که وقتی حافظ جمال صاحب مثنائی بنجدت حضرت خواجه قلیچ عالم
 مهاروی اندر رسید و حضرت موصوف نزد دفتر خود بر کاره نخرشسته بودند حضرت
 قبله عالم فرمود چه حاجت داری از کدام جا آمدی گفت درویشی مثنائی ام باک
 محبت دارم فرمود خیر اگر او غالب مدتر بر دو اگر مین جان غالب شدم شمار از ورای کنم
 برو در مسجد انبشین من هم در پی تو می آیم چون حضرت قبله عالم بجان خود آمدند و احوال

در قلندران سابقین

در حافظ جمال صاحب مثنائی

پرسیدند و در ایشان آستان گفت آن شخص مردی فاضل کامل است پس آن
 طلبیده فرمود چه آنوقت خود را حاضر نکردی گفت تر می‌دیدم که بعضی فقرا علما را حقیر
 میدانند لهذا بجنود ایشان رفخ در آبوشیده دادم فرمود آن کسان که علما را حقیر
 حقارت ننگند ما را ایستاده ایم بلکه علما را نائب رسول علیه السلام و صفایان فقره داریم
 بعد از آن فرمود شخصی روند در اینجا آمد و ریش خود را بر ششید شخصی گفت که
 چهار ریش ترا شکی گفت آیا خدا می شماریش دارد من گفتم پیغمبر را ریش میدارد
 گفت این همه منظره اوست باز گفتم ما قابل منظره نبیر تیمم کرده آنکه خود را در هر
 منظره منسوب کنیم و همه افعال غیر مشروط را استعمال کنیم باز گفتم آیت خاتمه عوینی
 را چه میگوئی پس لا جواب بعد از آن فرمود قلندری در شخص پاک پیرین سجدت
 حضرت خواجه فرید الدین گنج شکر آمد و پهنک در تناری انداخته با جوب میساید
 حضرت گنج شکر فرمود ای مالائک بدین منحصیات مشغول شدی پس جانب
 حضرت بنظر که اینیت دید و قلندری را بر داشت گفت بگویم کس بر نعم فرمود باین
 دیوار بن چون بزد همه دیوار بسیار گردید نمود بانه من بده الماستدرار ج
 بعد از آن فرمود مردی جوگی بخدمت حضرت گنج شکر آمد و گفت اگر گرامی دار
 بمن نما آنحضرت بمرکز بهوار و از گرد و بگرد مکان خود گردیده باز بسجاده خود آمدند
 بعد از آن جوگی بهوار بدیخواجه صاحب فرمود گردش بکن گفت این مکان خدام
 پس شمر سار شده عاجز مانده بعد از آن فرمود که این چنین تاثیر کرا و ایشان صادر
 شود مگر عبادت آنهاست که حق تعالی ابر عبادت کسی ضالع نمیکند بعد
 از آن فرمود افعال و اقوال قلندران ظاهر مشابه بافعال صوفیان می باشند اما
 در باطن مخالف چنانچه صوفیان در وقت قلب سعی مینمایند و قلندران جهت تساوت
 دل بیکوشتند صوفیان بسجاده ادبوست آهومی سازند تا وقت حاصل شود

و از در ساجد

و از افعال قلندران

زنی فلان محرم خردگوش نه خرد فرمود اگر بطریق تقوی نمی خورد بهتر است والا
 از فقر و افقش ستمزد شود الگانه هم برین معنی حکایت فرمود بزرگے بود که محرم
 خردگوش نمی خوردی شخصی او را گفت چرا نمی خوردی گفت چیزی که در حق او احدی از
 بزرگان این مکتب حرام گفته باشد از او پرسه پاید کرد و در باب حرمت خردگوش حضرت
 امام جعفر صادق فتوی داده است یا بران این احترام نایم بدن عرض داشت که
 بعضی قوم سادات در حق حضرت امیر معاویة عقیقتا و درست نمی دارند و بنمره
 عداوتیان حضرت علی کرم الله وجهه می شمارند و آنچه شمس العارفین فرمود تا آنکه در حق
 جمیع اصحابان عقیقتا و درست ندارد و ایمان او کامل نباشد خدا تبارک و تعالی میفرماید که
 جنت بر تخت های مریض نیکینه ده مقابل شسته باشند قوله تعالی وَتَرَحُّنًا مِّنْ
 صُدُورِهِمْ مِنْ خِلَافِ جُحُودٍ عَلٰی سُرُورٍ وَرَمَتْهَا بِلَیْنٍ مِّفْصِلٍ نوشته است که
 حضرت علی کرم الله وجهه میفرماید که خلجی و زبیر همراه من بر تخت های بهشت مقابل
 نشسته باشند پس ازین جهت معلوم شود که فیما بین حضرات مذکوره هیچ وجه عداوت
 نیست زیرا که اگر مخالف بودی باین مرتبه شریک خود ساختی بعد از آن فرمود
 چون غزاینا بین هر دو فرقه اهل اسلام شروع گشت خلجی و زبیر بطرف ثلثی
 مقابل حضرت علی بودند شخصی از لشکریان او سر مبارک حضرت زبیر برید و پیش حضرت
 علی حاضر کرد آنحضرت فرمود صد افسوس که چه کردی من این دشمن خود را
 بعد از آن فرمود وقتی از امام محمد باقر پرسیدند که در حق حضرت ابابکر صدیق
 حضرت عمر رضی الله تعالی عنهما چه گوئید گفت من او شان را دوست می دارم و
 خلیفه وقت میدانستم گفتند این قول سبب تقیه میگویی فرمود اگر تقیه گفتی سلطان
 وقت را که مخالف دین است یک گفته بعد از آن سخن در ذکر احمد خان بلوچ
 سکنه دژ و رستم مضر کمان افتاد فرمود ابتداء می آید و در ذیل قصه نظم بود و از محلا

خواجہ توسی سنگی پور و گنجدست آنحضرت آید بجز صحبت آن حضرت محقق و
 باطل از باطن و بیرون نیست و یقین خالص و ارادت صادق بجناب حضرت
 خواجہ توسی عرض داشت که مرا به بیت خود مشرف کنند حضرت صاحب خاشاک
 ماند باز روز دوم عرض کرد خواجہ صاحب بزبان سبک راند قلت باز روز سوم بجز
 کمال عرض حال بیان کرد چون دست منک از عقیدہ فاسد باز آمد بہت بدبخت خود
 مشرف گردانیدند و او را وادکار موافق حال او ارشاد فرمود و بعد از آن در مسجد
 خواجہ توسی بخدمت مولوی صاحب مکہ دوی آمد و مولوی صاحب حال در پی گفت
 پیش ازین در مذہب شیعہ بودم و با صدوی ہم مذہب تیر بیت کردہ بودم لہذا بحال تیر
 حضرت صاحب مذہب باطل موبہ کردہ بایشان بیعت کردم مولوی صاحب فرمود کہ
 مرد ہوشیار باش و او را وادشغال کہ از تو تعلیم یاد نہ بگیرد و با واد سولانا مشغول
 باش این سخن در دل او گران آمد و بخدمت حضرت صاحب عرض داشت کہ خد سہ
 قرآن مجید و او را دیگر از بزرگی ارشاد یافتہ ام اگر فرمان باشد بخوانم فرمود بخوان گفت
 مولوی صاحب مکہ دوی میگونی کہ او را ویشکی را بگیرد و بفرمان شیخ خود ثابت قدم
 باش خواجہ صاحب فرمود حق یگویند کہ نزد مشایخان طریقت ہمین حکم است پس
 حسب الارشاد او را و سابقہ گذشتہ بظاہر آنحضرت استقامت نمود و بعد
 از آن خواجہ شمس العارفین فرمود درین ایام من نیز در توسہ شریف مقیم بودم از
 خان مذکور احوال مذہب نقض پرسیدم و گفتم عجب حیرانم کہ قوم افغان مذہب
 رفض دہل شوند گفت قول ایشان حق است کہ صورت نیست کہ جد بزرگوار
 من از قوم افغان بود و بآزنی از قوم بلوچ نکاح کرد و او شیعہ مذہب بود بعلبہ
 صحبت او ہم مذہب دشد چون او و سطر مایان بخدمت شیعہ بگذشت لہذا آئین نبذہ
 مذہب با و اجداد صراط مستقیم دانستہ بچند مد کہ بوسیلہ خواجہ صاحب از مایان حاصل شد

بعد از آن فرمود فرقه روافض و غیر متقلد افعال و اقوال خود را مطابق نص و حدیث شمارند اما قوال آنها باطل است زیرا که این هر دو فرقه منکر اجماع و مذہب اند
بعد از آن فرمود که اهل رض میگویند که حضرت علی کرم الله وجهه و جبرئیل خلقت در دل پوشیده و شهنشاه اما بسبب اوست دشمنان ظاهر نمی کردند پس موجب گمان ایشان در شجاعت حضرت علی نقصان لازم می آید و دیگر آنکه میگویند معاذ جبار که فیما بین حضرت علی کرم الله وجهه و امیر معاویه واقع بود محض بر طلب خلافت سبحان الله آن کو چشمان نمیدانند که اولیا الله که خاکبوسان ایشانند دنیا را چون مردار و دانه اند و پیر همیشه کند و ایشان با وجود آنکه مقتدا می رین و پیشوای اهل یقین بودند چگونه در طلب این مردار جنگ جدال و خون ریزی اختیار کنند بعد از آن فرمود عجب حیر نیست از فرقه شیعه که در حق چنین شیر مرد و بهادر لفظ امانت میگویند که خلافت حق علی کرم الله وجهه بود یا ران دیگر نزد خود گرفت و خواجه شمس الغارفین فرمود لعنت باد بر پدر و دروغ گو یان سید بنی هاشم که ده گفت که بر پدر دروغ گو یان چه لعنت میگویند فرمود پدر دروغ گو یان هم دروغ گو باشد و حق او عوض داشت که این قاعده بمیان حضرت نوح علیه السلام و ابراهیم علیه السلام نمی شود فرمود این امر درست آنکه گوید که این قاعده کلیست که اولاد مذہب الدین خود باشد بعد از آن نیز بیت زبان ببارگ زانده نیاید بیت زانده نیاید بیت زانده نیاید

بعد از آن فرمود در شهر کلنو نواب شیعه مذہب بود روزی شخصی بحضور او عرض داشت که در خواب دیدم که لشکر عظیم الشان می آید از شخصی حال ایشان در میان نمودم گفت این لشکر حضرت امام حسین رضی الله تعالی عنه است و پس آن لشکر قلیل می گویند گفت آن لشکر کدام است گفت حضرت علی کرم الله وجهه است و پس آن شخص با چندین نفر می آید گفت این کدام است گفت این حضرت رسالت پناه صلی الله

ف
اقوال اهل
روافض

ف
ذکر نواب
شیعه مذہب

علیه وسلم است و بعد از آن شخصی خست به حال و سببی مانع و پراکنده در دست گرفته
 می آید گفتیم این کدام شخص است گفت این حق سبحانه و تعالی است چون نواب
 کیفیت خواب او بشنید غضبناک شد و گفت ای نادان پروردگار عالمیان را نه خیر
 و خیر است گفتی این نادانی و حقارت در عقاید ایشان است نه در عظم قاصدین که
 در میان رسول علی السلام و خلفای اربعه و غیره صحابه اذواطه و تفریط میکنند پس نواب
 صاحب سار شد بعد از آن فرمود آنچه در میان حضرت علی و امیر معاویه و غیره
 و خصوصت واقع بود از روی احتیاج بود نه از روی عناد و اگر چه از جانب امیر معاویه
 خطا بود لیکن در کتاب اصول و فقه نوشته است که فعل مجتهد اگر خطا افتد تا هم
 از یک نواب خالی نباشد بعد از آن سخن در لعنت یزید افتاد و حاجه شمس العارفین
 فرمود لعنت بر یزید نزد آئمه دین ختلاف است امام شافعی رحمه الله میفرماید هر کس که
 رسول علیه السلام را دال در ایداز رساند و بی تعظیمی کند ملعون است و امام عظیم رحمه
 الله میفرماید اگر چه افعال و اقوال یزید در شان حضرت امین از حد بیرون افتد
 مگر این همه از باب کبیره اند و مرتکب کبیره ملعون نمی گردد و دیگر اگر کسی
 کاذب باشد از اهل لعنت جایز نیست چرا که احتمال است که شاید خاندان او با یمن باشد

مرآت نیست و نهم در ذکر علم حضور و مذمت منجمان عالمیان با نقص و حقه
 روز و شب سعادات صحبت حاصل شد سید جمال رشوی و سید فضل شاه
 یا از آن دیگر نیز حاضر بودند سخن در ذکر نجوم افتاد و حاجه شمس العارفین فرمود بر عمل نجوم
 عظام و نباید کرد بعد از آن اهدرین معنی حکایت فرمودند که چون حضرت امیر المؤمنین
 عمر بن خطاب بهشت شام مع کاروان وان شدند منجمی گفت که در میان منازل
 ایشان از مصائب و آفات شوند چون چند منزل طی نمودند بهمان مصائب گرفتار
 شدند چون با بنجانه آمدند منجمان بطعن گفت اگر سخنی نزد خود مقرر نموده ای چرا چنین

در کتاب سار شد
 در کتاب سار شد

مرآت نیست
 در ذکر علم حضور و مذمت منجمان عالمیان

در ذکر علم حضور و مذمت منجمان عالمیان

ضرر کشیدی ای سیر المونین عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت اگر حضرت پناه صلی الله
 علیه وسلم منجم مقرر نمودی من غیر دشتی بعد از ان این حدیث بر زبان مبارک
 راند لَوْ كُنَّا لِحَمْدِكَ لَمُنْجِمٌ كَأَنْتَ لَمُنْجِمٌ بعد از ان
 بهرین معنی حکایت فرمودند که چون شاه هند جهت فتح طوران غربیت کرد و بخاک
 گفت از علم نجوم معلوم شود که بادشاه هند در ملک طوران خواهد مرد و شاه زاده او
 صاحب آن لشکر و پس در اندک مدت شاهزاده او بر دوشاه هند ملک طوران تسلط
 کرده و در دار السلطنت خواهد بعد از ان فرمود در قال به تاویل نیک باید
 کرد بهرین معنی فرمود که نواب سعد الله خان رام پوری در خواب دید که با ننگ
 کشتی کردم و در اوقات دم چون از خواب بیدار شد و زیران خود را فرمود که خوابی
 دیدم و خود را بیدار کردم و آن اینست چون زیر آن ننگی افتاد و گویان ملک زمین
 شد من یقین است که فتح تمام من خواهد شد بعد از ان لشکر خود را آراستہ کرده و جنگی
 جنگ نمود و خدا تعالی حسب عقدا و او بران فیروز می و او بعد از ان بختی سخن
 و ذکر علم جفر افتاد و خواجہ شمس الدارین فرمود کیفیت نقش چند در صد نیست که
 بادشاهی بود و خجاک نام دو چهره شبیه خجاک نبود که دندان او مادر زاد بود و در
 اندک مدت بر احکام شاهی قادر شد و تخت شاهی جلوس نمود و دو بار دشت
 ناک بر دوش او پیداشد و در همیشه او در پنج و الم میباشند و غذای آنها
 یک نفر و زعفران مقرر بود حتی که بسیار مردمان جهت غذا آنرا او کشتند و اکثر مردمان
 از ناک و بیرون رفتند مردی کا و انام قوم حداد و در علم جفر نهایت کمال بود چند
 نفر همراه خود کرده در غسار بنشست شاه فریدون را گفت اگر جنگ
 خجاک میخواهی باشی به و بدیم الغرض فریدون تیاری جنگ نمود و چون نیامین
 مقابله شد کا و حداد و نقش ناکان بر آن محافلت بر زبان خود اندازند نوشتند

بر نشان جنگی ستاده گردید که ضحاک قوت داشت جنگ نمود مگر بران غالب
 نشد و شاهزاد و برکت آن نقش فتح یافت بعد از شاهزاده آن نشان است
 بدشت سلطان سکندر رسید و همچنین از سکندر بنو شیروان رسیده
 بدشت نیز دوزخ آمد و هر یک از ایندو فرزند گردانید تا آنکه گران قیمت شد و در وقت
 جنگ حضرت عمر رضی الله عنه آن نشان پیش ستاده جنگ شروع کردند و حضرت
 علی که ماسد وجه نیز در آن جنگ آمده بودند و چون فیما بین متقابل شد شروع گشت
 حضرت علی نقش صد در صد را یک خانه ایندو نمود و بر نشان خود بسته متقابل کردند
 برکت آن بران فتح یافتند و آن نشان اعارت کردند به پسرین صل
 دعا گو عرض شد است که جمیع سلسله چو پشته نظامیه حضرت رسالت پناه صلوات
 علیه وسلم تا اسم مبارک ایشان مع اسم ذات که است دست بحساب با بجمع نموده
 نقش شخص پور نمود و مخواج شمس العازمین فرمود قاعده جفر سیدانی گفتیم نوشتن
 نقش مربعه و سلسله تا صد در صد از والد بزرگ و از تعلیم یافته اسم پس آن نقش را
 مطالع کرده بعضی شخص را بنوشتن آن اجازت دادند و آن نقش شخص اینست
 برای جمیع حاجات نوشته استعمال کنند محراب

۲۴۶۰	۲۴۶۳	۲۴۵۶	۲۴۶۹	۲۴۶۲
۲۴۶۱	۲۴۶۹	۲۴۶۲	۲۴۶۰	۲۴۶۱
۲۴۶۴	۲۴۶۵	۲۴۶۱	۲۴۶۱	۲۴۵۹
۲۴۵۱	۲۴۶۶	۲۴۶۴	۲۴۶۴	۲۴۶۵
۲۴۶۴	۲۴۵۴	۲۴۶۰	۲۴۶۳	۲۴۶۶

بعد از آن به پسرین محل دعا گو عرض شد که اکثر مردمان بر کاجا خورتنه

حباب گفتند چیزی ارشاد فرمایند و خواجہ شمس العارفین فرمود در باب نوشتن تعویذات
 در جبهه شتر است اکل حلال و صدق مقال چون زمین هر روز صفت عامل باشد
 هر چه خواہی بنویس بعد از آن کتاب مرقعہ و کنگول عنایت فرموده اجازت دادند
 بعد از آن برین معنی حکایت فرمود کہ روزی حضرت خواجہ گنج شکر جانب
 ہندوستان میرفتند شب در خانہ مردی دہقان آمد آن شخص عرضہ داشت کہ ملتہ
 من بدر ذرہ لاچار است چیکہ ارشاد فرمایند خواجہ گنج شکر این بیت نوشتہ داد
 ملتہ مرا جاشد خرم را نیز جاشد دین دہقان اید یا نہ زاید بمجر و بر آید فلج
 زاید زن او خلاص شد باز فرمود مردی شیر شاہ نام حوالی ملتان سکونت میداد
 اگر کسی حاجت مند آمدی برین عبارت نوشتہ دادی کان پچھل دیوان آئی
 مقصود او بر آمدی بعد از آن فرمود عالمی بخدمت آنحضرت عرضہ داشت کہ برای
 رفع حاجت چیزی فرمایند فرمود یا حاجی یکاچے بخوان آن عالمی صحیح کردہ یا حاجی
 یا قیوم بخواند بعد از چند مدت پیش آن بزرگ شکایت کرد کہ کار من بیرون نیامد
 فرمودند شما صحیح میخوانید یا غلط میخوانیم اگر ہمان طریق بخوانی کار تو خواہد شد چون
 باز حسب الامر آن بخواند مقصود او حاصل شد بعد از آن فرمود تا شیر دزدان ست
 نہ در کاغذ تعویذ فقط بسم اللہ کافیست بصرکاری کہ خواہی بنویس بعد از آن
 بخشی سخن در ذکر عملیات افتاد خواجہ شمس العارفین فرمود خلفای حضرت خواجہ
 معاروی بسیار اوزاد ظاہری مثل خرب البحر و زریانی میخواندند اما حضرت ما
 بجز در دو مستغاث و دلایل انجیرات و منزل قرآن شریف دیگر اوزاد ظاہری کمتر
 میخواندند و اکثر اوقات بمراقبہ میگذاشتند انگاہ فرمود اگر عالمی بحضور آنحضرت
 آمدی ہر ویشان ہستان گفت کہ این شیطان بیرون کنید تا از شماست او
 محفوظ باشیم بعد از آن فرمود عالمی سورہ یحییٰ شریف بخدمت حضرت مولانا آید و

گفت بر بخت عمل سوره نیس و زور میگیرم در آن ایام شخصی را مال و زودیده بود
 بنیست آن حامل عرض داشت پس آن حامل خدای خود استعمال کرد و هیچ اثر آن نماند
 نشد و وقتی در قریه بکشد شریفی بان حامل ملاقی شدیم و گفتم شمره عمل خود را گفت از
 آن روز به بخت خواجه توسوی هیچ اثر عمل من باقی نماند و توبه کردم بعد از آن
 فرمود وقتی خواجه توسوی ذکر حضرت شاه محمد غوث گوا میری میکرد و او را بلفظ تحمیدی یا
 فرمودی ازین تحمید تعجب بماندم که پیش ازین عالما از بهر تضرع و التماس امر روزی باب پیشو
 عالمان آفرین میگوند این را زرد دل پیدا شستم روزی کتاب خواجه غوث شریف شاه
 غوث مطالع میکردم که علی جهت عهد نوشته دیدم و طریقه ذکر آن اونیان کرد که چنان
 حجره و فلان وقت فلان بخوابد و علی بن القیاس آن سخنان شرائط بیان کرد
 بود که مفید و هر کس پنج و که بر آن عمل باشد هرگاه که برای حصول این چنین امر حقیر
 مشقت ضرورت پس بر حصول قربت به الارباب چه قدر سخت و مشقت باشد که در
 پس و شتم که شاید این سخن شاه محمد غوث پسند خاطر خواجه صاحب بد باشد بعد از آن
 حکایت شاه محمد غوث بر زبان مبارک راند که روزی سلطان قی با وزیر خود گفت
 او شاه محمد غوث میرسم چنان تدبیر شود که از او ایمن باشیم گفت مصلحت نیست که
 از او بگویم تا ازین جا برود و اگر فقیر است برود و اگر عامل باشد نزدین از احکام دادند
 که ازینجا بروید و بجز و شنیدن حکم مع و بستن که چه نمودند چون آن واسطه با مشاط
 او را دیدند گفت همنوز از او اندیشه ناک ام که شاید با من مخالف شده و ضرر رساند در آن
 حال حکم داد که با او متحابه کنید چند افواج برای جنگ بر پا و فرستاد تا آنکه فیما بین متحابه
 شروع گشت و چون هر شخصی از جانب شاه محمد غوث قتل شدی خام گشتی که فلان را
 و فلان برادر زاده و فلان خواهر زاده و فلان درویش خادم ایشان کشته شد هیچ
 سختی حتی که غلبه افواج با دشاهی شد و در پی مستورات ایشان شدند و در گوشت و گوشت

شاه محمد غوث

و معتبر ایشان، ابره قیسی، منکب بود شخصی لشکر سے حمل کرده هر گوش برید و آن دختر
را پیش شاه صاحب تخت بجز و دیدن حال و بر حیرت آنحضرت آثار غضب ظاهر شد
چیز سے خوابنده دعوت میج کرد و جانب لشکرشاهی روی آورد و از زبان بکا فرمود
آنکشتل یا سرخی همه لشکریان یک دفعه قتل شدند بعد از آن بغرض این گناه در غار
دوازده سال با ستغفار مشغول شدند بعد از آن فرمود بنام آن حضرت بر
گما لیری چندین جاگیر انعام کرده بود و وقتی راجه مذکور غلامی بیش قیمت بر قبر دے
انداخت شخصی از مجاوران آن غلاف بزنے فاحشه برای از ساختن او داد
چون این خبر راجه شنید خشمناک شد و آن جاگیر را ضبط کرد بعد از آن فرمود
بسبب کثرت مردمان قنق مشغول حاصل نشود و اکثر آدمیان طالب عملیات
میباشند بهدین محل مولوی معظم دین عرض داشت که بسیار مردم از امور شریعه
اعراض نموده و اگر داب بنیاعرق شوند و این بیش پنج عطار بزرگان و راند
بیت اسی از دمی در کشیده و بازار آمده و خلق باین طاسم گرفتار آمد
و باز گفت مولوی جامی این بیت را شرح نموده است بعد از آن خواجہ العطار
بزرگان مبارک راند که شیخ بہا والدین راند و شصت و پنج سکونت می داشت وقتی
روانہ شد و بنیسا پور رسید و پس خود جلال الدین انجذمت شیخ فرید الدین عطار
حاضر کردند و آنحضرت در حق او دعا کرد و او اسرار نامہ تصنیف خود نیر و اند چون بعد
رسید و شیخ بہا والدین نقش بند را خبر رسید ایشان از در خانه خود پرند و پاس
مبارک بہا والدین ولد یزاتہ شویانیدند بعد از آن فرمود مولانا دم نیر و صف
شیخ عطار فرمود و بیت عقل هر عطار کا گھ شد از دلا جلدہ مارا بخت اند را آب جو
بعد از آن دعا کو عرض داشت که عالمی قصیدہ خوشیہ مراد شاد نمود و چگونه کنم خواجہ
شہسوار الدین فرمود حضرت مولانا خواجہ توسوی بخواندن عملیات منع فرمودی اگر

بطریق شوق قصیده بنجانند باک نیست بعد از آن فرمود ساکت باید که در عملیات
 اوقات خود را ضائع نکند که مانع وصول حق اند مقصود اصلی آنست که از یاد خدا
 تعالی هیچ وقتی خالی نباشد که سعادت دارین رین مندرج است چنانچه بزرگ
 فرموده بیت پس از سیالین معنی محقق شد بچاقانی که یکدم با بنجد بودن
 ملک سلیمانی بعد از آن فرمود در وی عامل عبد الحکیم نام بخدمت خواهد تو سو
 آمد و عرض داشت که اگر فرمایید چیزی از عملیات خود بنمایم فرمود هر چه دانی بکن پس
 آن عامل نقشی نوشته زیر را انگشت بای خود نهاد و فی الحال شخصی جانم لنگی بدو
 نهاد حاضر شد و گفت اگر ایشان را حاجت نانی غیره باشد تیار کنم گفت بروم حاجت
 نیست هنوز بنجانده زبیده باشد که باز همان نقش زیر را انگشت نهاد و فوراً حاضر شد
 گفت اگر حاجتی مناسب این بنده باشد فرمایند گفت هیچ حاجت نیست پس آن شخص
 خانه رفت باز سوم بار نقش مذکور زیر پای نهاد باز حاضر شد در وی ترش کرده لنگی خود
 پیش آن بنیادخت و رفت پس عامل مذکور بخدمت آنحضرت عرض داشت که این
 تاثیر عمل من است فرمود ای عامل اگر کتاب عملیات میداری بیا عاملان بسیار شنود
 شده کتاب خود بخدمت آنحضرت نهاد و خواه صاحب روست گرفته اول و آخر او در دست
 نموده پاره پاره کرده در ویشی را دو و فرمود که این او دریا بینداز تا نشان با و باقی نما
 باز بسوی عامل متوجه شده فرمود اسی عجب حکیم از این عملیات تو به کن و در عبادت
 حق سبحانه و تعالی مشغول باش این بودگی چند روز را در پئے و بهات فاسد و
 عملیات باطله ضائع کن پس حسب الارشاد آنحضرت تو به کرد و به بیت ایشان شرف
 شده باید حق مشغول گشت بعد از آن تحتی سخن در ذکر مذمت حق اقامه شخص
 عرض داشت که نوشتیدن حق چه حکم دارد و خواه شمس المعارفین فرمود بعضی علما
 در باب او کرامت نوشته و بعضی مباح و اکثر صلحا متقدمین متاخرین نیز از این

فرمود

فرمود

احترام کرده اند بعد از آن فرمودند در حق حقش سیاه میگردد و این بیت
 زبان مبارک را ندیدیت حق بین الیاء اندر سیاه بود کونی نه منتهی تان گشته گواه
 باز فرمود مصلحی را از حق کشیدن بسیار احترام باید کرد زیرا که بسبب عفو نتوانست
 عبادت او را اتمل شود و ملائکان نیز از او بیزار شوند چنانچه حضرت رسالت پناه
 صلی الله علیه و سلم اصحاب کرام را میفرمودی سیر و پیاز خورده در سجد نمایند زیرا که
 ما اخیبر این علیکم گاهی گاهی سعاله شود پس ای درویش بوی حق از بوس
 سیر و پیاز کمتر نیست بلکه زیاده ترست بعد از آن فرمود کشیدن حق بعض اهل
 علم به بدعت منسوب کنند و بعضی به کار و تحریر یا نادانان حاصل همه بدیهاست زیرا که
 آنقدر که کسی حق نوشد همان از یاد حق باز بماند و هم در دهن او بوی قرار گیرد و لذت
 او را دوا و کار منقص شود بنابراین مردان تقیاسم از آن نفرت کنند و دیگرانکه یاره
 حاجی آمد بر گرو و دینی بسته بر دهن حق به بند و آب آن تر شوند چون حق کشان
 با نهار و بزمه دست مالیده با من خود بزنند و بهمان جامه نماز بگذارند که دست
 کرد و همچنین جایی که حق باشد اکثر مردمان چها ل جمع شوند و بسیار اقوال غیر مشهور
 میگویند بعد از آن فرمود مولوی غلام رسول گروئی جایی که حق دیدند
 بسیار بار آثر اسلام داندی و گفتی ای خبیث برای خدا از من دور شود و روزی
 با دشان ملاقی شدیم و گفتیم باعث چیست که از و بسیار پرهیز کنی گفتند امام نمهم
 گناه دانست هر جایی که حق باشد احتمال است که پوست هم باشد و چون هر دو جمع
 شوند احتمال پنج و هیون هم باشد و چون هر سه جمع آیند گمان شراب کما و هم
 باشد علی نه القیاس در گرداب گناهان گرفتار کند و دل حق کش سیاه گردد
 و سیاهی گناهان بر دل غلبه کند و نور ایمان از دو طرف شود و چنانچه بزرگی فرمود
 بیت نیرنگانه و نیکو نیست بر مرآت دل دل شود زین زنگها غوار و خیل

اگر با نوازند می گوید است
 اگر با نوازند می گوید است

بعد از آن فرمود مروی عالم در شهر جنیوت سکنت میباشند و آن هم حکایت
 و با کثر اهل علم و باب حقه بحث میکردی و غالب آدمی اتفاقاً در موضع شیخ جلیل
 آمده بکمان شیخ محمد غوث آقامت نمود آن مروی صاحب کرامت بود و حق
 بخشی را کرده میداشت آن عالم غلام خود را گفت حقه تازه کرده بیا حساب الحکم تیار کرده
 پیش قاضی نهاد و چون دم در کشید آواز نیاگفت این ابا در دست کن باز بخونی
 اندرون فی خفا کرده بیا و تو ما هم آواز او بیرون نیاگفت برای بحث حلالیت
 حقه آمده بودم اما بچشم که ایشان بکرامت آواز او نپند کرد اگر آواز عالم سخن گفتند بحث
 کردمی چون خانچه طعام پیش قاضی صاحبان و ند برای دست نمودن آب چلبید
 آنحضرت فرمود بهین آب حقه کافیست قاضی صاحبان این امر شرمسار شدند
 و توبه کردند و گفتند که خداوند ابا در گرفته و حقه نخواهم رفت بعد از آن فرمود که در شهر
 چهل تن دواچی آن همه مردمان چه سیال و چه سید شیعه مذاهب هستند و قاضی آنها
 سیال است جماعت بود عجب کار خانه الهی است که قاضی مذاهب بگریخت
 مذاهب بگریزد بعد از آن این چند ابیات بر زبان مبارک اندر ایستاد

مروسی سائین مرشد کولون طالبا کنند رنگ	و بهون یوژنی فوژد ادوی بکده مرکب رنگ
چو پوژوگ تا کو بکرا اجلاس نال رنگ	و کی کنجری لوی کشتی زرقا حش زدی رنگ
صاف تراشی تر سر و دهری اگدا و باغ رنگ	بند تراگی هته کلابه بک لوی دی رنگ
مرا نشانی چکی کمر اکھین بعل رنگ	نا پیون تا بنگین باهین جان پیون رنگ

باقی ابیات بسبب طوالت کتاب گذاشته شد

بزم صحبت بخمار و ملازمت و شامت اعمال مجربند آن

شب یکشنبه سعادت صحبت حاصل شد مولوی سلیمان محمود و از نوئی و سید

اُسید و صاحبان و شجاع الدین صاحب احمد دین ویش و یاران دیگر نیز حاضر بودند

۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲
 ۴۸۳
 ۴۸۴
 ۴۸۵
 ۴۸۶
 ۴۸۷
 ۴۸۸
 ۴۸۹
 ۴۹۰
 ۴۹۱
 ۴۹۲
 ۴۹۳
 ۴۹۴
 ۴۹۵
 ۴۹۶
 ۴۹۷
 ۴۹۸
 ۴۹۹
 ۵۰۰
 ۵۰۱
 ۵۰۲
 ۵۰۳
 ۵۰۴
 ۵۰۵
 ۵۰۶
 ۵۰۷
 ۵۰۸
 ۵۰۹
 ۵۱۰
 ۵۱۱
 ۵۱۲
 ۵۱۳
 ۵۱۴
 ۵۱۵
 ۵۱۶
 ۵۱۷
 ۵۱۸
 ۵۱۹
 ۵۲۰
 ۵۲۱
 ۵۲۲
 ۵۲۳
 ۵۲۴
 ۵۲۵
 ۵۲۶
 ۵۲۷
 ۵۲۸
 ۵۲۹
 ۵۳۰
 ۵۳۱
 ۵۳۲
 ۵۳۳
 ۵۳۴
 ۵۳۵
 ۵۳۶
 ۵۳۷
 ۵۳۸
 ۵۳۹
 ۵۴۰
 ۵۴۱
 ۵۴۲
 ۵۴۳
 ۵۴۴
 ۵۴۵
 ۵۴۶
 ۵۴۷
 ۵۴۸
 ۵۴۹
 ۵۵۰
 ۵۵۱
 ۵۵۲
 ۵۵۳
 ۵۵۴
 ۵۵۵
 ۵۵۶
 ۵۵۷
 ۵۵۸
 ۵۵۹
 ۵۶۰
 ۵۶۱
 ۵۶۲
 ۵۶۳
 ۵۶۴
 ۵۶۵
 ۵۶۶
 ۵۶۷
 ۵۶۸
 ۵۶۹
 ۵۷۰
 ۵۷۱
 ۵۷۲
 ۵۷۳
 ۵۷۴
 ۵۷۵
 ۵۷۶
 ۵۷۷
 ۵۷۸
 ۵۷۹
 ۵۸۰
 ۵۸۱
 ۵۸۲
 ۵۸۳
 ۵۸۴
 ۵۸۵
 ۵۸۶
 ۵۸۷
 ۵۸۸
 ۵۸۹
 ۵۹۰
 ۵۹۱
 ۵۹۲
 ۵۹۳
 ۵۹۴
 ۵۹۵
 ۵۹۶
 ۵۹۷
 ۵۹۸
 ۵۹۹
 ۶۰۰
 ۶۰۱
 ۶۰۲
 ۶۰۳
 ۶۰۴
 ۶۰۵
 ۶۰۶
 ۶۰۷
 ۶۰۸
 ۶۰۹
 ۶۱۰
 ۶۱۱
 ۶۱۲
 ۶۱۳
 ۶۱۴
 ۶۱۵
 ۶۱۶
 ۶۱۷
 ۶۱۸
 ۶۱۹
 ۶۲۰
 ۶۲۱
 ۶۲۲
 ۶۲۳
 ۶۲۴
 ۶۲۵
 ۶۲۶
 ۶۲۷
 ۶۲۸
 ۶۲۹
 ۶۳۰
 ۶۳۱
 ۶۳۲
 ۶۳۳
 ۶۳۴
 ۶۳۵
 ۶۳۶
 ۶۳۷
 ۶۳۸
 ۶۳۹
 ۶۴۰
 ۶۴۱
 ۶۴۲
 ۶۴۳
 ۶۴۴
 ۶۴۵
 ۶۴۶
 ۶۴۷
 ۶۴۸
 ۶۴۹
 ۶۵۰
 ۶۵۱
 ۶۵۲
 ۶۵۳
 ۶۵۴
 ۶۵۵
 ۶۵۶
 ۶۵۷
 ۶۵۸
 ۶۵۹
 ۶۶۰
 ۶۶۱
 ۶۶۲
 ۶۶۳
 ۶۶۴
 ۶۶۵
 ۶۶۶
 ۶۶۷
 ۶۶۸
 ۶۶۹
 ۶۷۰
 ۶۷۱
 ۶۷۲
 ۶۷۳
 ۶۷۴
 ۶۷۵
 ۶۷۶
 ۶۷۷
 ۶۷۸
 ۶۷۹
 ۶۸۰
 ۶۸۱
 ۶۸۲
 ۶۸۳
 ۶۸۴
 ۶۸۵
 ۶۸۶
 ۶۸۷
 ۶۸۸
 ۶۸۹
 ۶۹۰
 ۶۹۱
 ۶۹۲
 ۶۹۳
 ۶۹۴
 ۶۹۵
 ۶۹۶
 ۶۹۷
 ۶۹۸
 ۶۹۹
 ۷۰۰
 ۷۰۱
 ۷۰۲
 ۷۰۳
 ۷۰۴
 ۷۰۵
 ۷۰۶
 ۷۰۷
 ۷۰۸
 ۷۰۹
 ۷۱۰
 ۷۱۱
 ۷۱۲
 ۷۱۳
 ۷۱۴
 ۷۱۵
 ۷۱۶
 ۷۱۷
 ۷۱۸
 ۷۱۹
 ۷۲۰
 ۷۲۱
 ۷۲۲
 ۷۲۳
 ۷۲۴
 ۷۲۵
 ۷۲۶
 ۷۲۷
 ۷۲۸
 ۷۲۹
 ۷۳۰
 ۷۳۱
 ۷۳۲
 ۷۳۳
 ۷۳۴
 ۷۳۵
 ۷۳۶
 ۷۳۷
 ۷۳۸
 ۷۳۹
 ۷۴۰
 ۷۴۱
 ۷۴۲
 ۷۴۳
 ۷۴۴
 ۷۴۵
 ۷۴۶
 ۷۴۷
 ۷۴۸
 ۷۴۹
 ۷۵۰
 ۷۵۱
 ۷۵۲
 ۷۵۳
 ۷۵۴
 ۷۵۵
 ۷۵۶
 ۷۵۷
 ۷۵۸
 ۷۵۹
 ۷۶۰
 ۷۶۱
 ۷۶۲
 ۷۶۳
 ۷۶۴
 ۷۶۵
 ۷۶۶
 ۷۶۷
 ۷۶۸
 ۷۶۹
 ۷۷۰
 ۷۷۱
 ۷۷۲
 ۷۷۳
 ۷۷۴
 ۷۷۵
 ۷۷۶
 ۷۷۷
 ۷۷۸
 ۷۷۹
 ۷۸۰
 ۷۸۱
 ۷۸۲
 ۷۸۳
 ۷۸۴
 ۷۸۵
 ۷۸۶
 ۷۸۷
 ۷۸۸
 ۷۸۹
 ۷۹۰
 ۷۹۱
 ۷۹۲
 ۷۹۳
 ۷۹۴
 ۷۹۵
 ۷۹۶
 ۷۹۷
 ۷۹۸
 ۷۹۹
 ۸۰۰
 ۸۰۱
 ۸۰۲
 ۸۰۳
 ۸۰۴
 ۸۰۵
 ۸۰۶
 ۸۰۷
 ۸۰۸
 ۸۰۹
 ۸۱۰
 ۸۱۱
 ۸۱۲
 ۸۱۳
 ۸۱۴
 ۸۱۵
 ۸۱۶
 ۸۱۷
 ۸۱۸
 ۸۱۹
 ۸۲۰
 ۸۲۱
 ۸۲۲
 ۸۲۳
 ۸۲۴
 ۸۲۵
 ۸۲۶
 ۸۲۷
 ۸۲۸
 ۸۲۹
 ۸۳۰
 ۸۳۱
 ۸۳۲
 ۸۳۳
 ۸۳۴
 ۸۳۵
 ۸۳۶
 ۸۳۷
 ۸۳۸
 ۸۳۹
 ۸۴۰
 ۸۴۱
 ۸۴۲
 ۸۴۳
 ۸۴۴
 ۸۴۵
 ۸۴۶
 ۸۴۷
 ۸۴۸
 ۸۴۹
 ۸۵۰
 ۸۵۱
 ۸۵۲
 ۸۵۳
 ۸۵۴
 ۸۵۵
 ۸۵۶
 ۸۵۷
 ۸۵۸
 ۸۵۹
 ۸۶۰
 ۸۶۱
 ۸۶۲
 ۸۶۳
 ۸۶۴
 ۸۶۵
 ۸۶۶
 ۸۶۷
 ۸۶۸
 ۸۶۹
 ۸۷۰
 ۸۷۱
 ۸۷۲
 ۸۷۳
 ۸۷۴
 ۸۷۵
 ۸۷۶
 ۸۷۷
 ۸۷۸
 ۸۷۹
 ۸۸۰
 ۸۸۱
 ۸۸۲
 ۸۸۳
 ۸۸۴
 ۸۸۵
 ۸۸۶
 ۸۸۷
 ۸۸۸
 ۸۸۹
 ۸۹۰
 ۸۹۱
 ۸۹۲
 ۸۹۳
 ۸۹۴
 ۸۹۵
 ۸۹۶
 ۸۹۷
 ۸۹۸
 ۸۹۹
 ۹۰۰
 ۹۰۱
 ۹۰۲
 ۹۰۳
 ۹۰۴
 ۹۰۵
 ۹۰۶
 ۹۰۷
 ۹۰۸
 ۹۰۹
 ۹۱۰
 ۹۱۱
 ۹۱۲
 ۹۱۳
 ۹۱۴
 ۹۱۵
 ۹۱۶
 ۹۱۷
 ۹۱۸
 ۹۱۹
 ۹۲۰
 ۹۲۱
 ۹۲۲
 ۹۲۳
 ۹۲۴
 ۹۲۵
 ۹۲۶
 ۹۲۷
 ۹۲۸
 ۹۲۹
 ۹۳۰
 ۹۳۱
 ۹۳۲
 ۹۳۳
 ۹۳۴
 ۹۳۵
 ۹۳۶
 ۹۳۷
 ۹۳۸
 ۹۳۹
 ۹۴۰
 ۹۴۱
 ۹۴۲
 ۹۴۳
 ۹۴۴
 ۹۴۵
 ۹۴۶
 ۹۴۷
 ۹۴۸
 ۹۴۹
 ۹۵۰
 ۹۵۱
 ۹۵۲
 ۹۵۳
 ۹۵۴
 ۹۵۵
 ۹۵۶
 ۹۵۷
 ۹۵۸
 ۹۵۹
 ۹۶۰
 ۹۶۱
 ۹۶۲
 ۹۶۳
 ۹۶۴
 ۹۶۵
 ۹۶۶
 ۹۶۷
 ۹۶۸
 ۹۶۹
 ۹۷۰
 ۹۷۱
 ۹۷۲
 ۹۷۳
 ۹۷۴
 ۹۷۵
 ۹۷۶
 ۹۷۷
 ۹۷۸
 ۹۷۹
 ۹۸۰
 ۹۸۱
 ۹۸۲
 ۹۸۳
 ۹۸۴
 ۹۸۵
 ۹۸۶
 ۹۸۷
 ۹۸۸
 ۹۸۹
 ۹۹۰
 ۹۹۱
 ۹۹۲
 ۹۹۳
 ۹۹۴
 ۹۹۵
 ۹۹۶
 ۹۹۷
 ۹۹۸
 ۹۹۹
 ۱۰۰۰

سخن در باب مخالفان شریعت افتاد شخصی عرض داشت که مردی بپندهند مرا
گفت اگر در حلقه با نشینی عرفان خدایتعالی بر تو کشف گردد احوال هر چه فرمایند
بجا آید خواه شمس العارفین فرمودند از این چنین شخصی هرگز نباید رفت بلکه مسلمانان
اگر در نوشیدن پنج دوپست و غیر مشروبات مشغول بنیاد آنها نیز احقر آنها را
کرد بعد از این شخصی عرض داشت مردی که بمحل اهل دنیا بنشیند بزمه دانش شناس
شمرده شود و دیگر فوائد نیز میاید خواه شمس العارفین در جوابش فرمود خواه تو سوی
میفرمودی شخصی که بمحل اهل دنیا می نشیند از یاد حق تعالی غافل می باشد و در روز

قیامت نیز همراه او حشر کند چنانچه در حدیث آمده میحشر الماعلی دین خلیل
بعد از آن سخن در نسبت مخالف مذہب فاضلات با موجودات عرض داشت
که سید حبیب جلال پوری نسبت پیغمبر و بطلان طریف میخوانند و حال آنکه آن مردی
لائق نسبت نیست خواه شمس العارفین فرمود اگر منافست چه نسبت کند باید که از
پیغمبر بگریزد که پیوندی با مخالفان دین میان میدارد و بعد از آن این مقوله بر زبان
مبارک راند مقوله چمنی ان تھے ماسی کہ کشد ایری تے جاسی بعد از آن
فرمود ملازمت مردان غیر سلام نقصان دین میدارد بلکه از ملازمت اہل سلام
نیز پرهیز باید کرد زیرا کہ این ہم من وجه نقصان دارد کہ اختیار خود در قبضہ دیگر باشد
بہر این باعث دلالت حق تعالی ثابت قدمی تواند شد بعد از آن
برین معنی حکایت فرمود حاکم دیر اسمعیل خان عادل اہل انصاف بود علی غلام قادر
نام را پد یک خود حاکم کرد و فرمود کہ جمیع حکام حکومت مطابق شریعت باید کرد و
خراج زمین حسب ریت باید گرفت چون کہ عالمی تند خو و سخت مزاج بود بر ریت
آئین ظلم نہاد چون اسمیر زکوریان مر واقف شد از اعتدول کردہ شخصی دیگر نیکو و صبا
وین مقرر نمود چون آن شخصی نیکو فرجام را وقت مرگ نزدیک رسید گفت نام من

دکتر

ف

حکایت

دیر

دفتر ملازمت او قطع کنید از نگاه فرمود با وجود حاکم عادل و اهل اسلام از ملازمت
 تو به کرد و نام خود را از دفتر آن موقوف گردانید بعد از آن فرمود اکثر مردمان شهر
 نوکری برای حفظ نفس نه گذاشتند و گویند اگر نوکری نداشتیم از کجا خوریم و برحق تعالی
 که رزاق جمیع مخلوقات است توکل و اعتماد نمی دارند بعد از آن فرمود مرد
 سرشته دار بزیارت حرمین شیرین مشرف گشت و چون مراجعت کرد باز بکلمات
 سابق بجال شد روزی با ملاتی شد گفتیم عجب یک رست که بزیارت حرمین شیرین
 فائز شده باز نوکری کفار میبکشی گفت اگر کنم چه خورم گفتم مردان دیگر از کجا میخورند
 بعد از آن حکایت نواب ظفر خان ملتان بزرگمان مبارک ماند که چون بنیامین سر
 کمر یک سنگه و نواب صاحب مصر که در ملتان فساد و اکثر مردان جانبین کشته شدند صرف
 چهل تن غازی همراه نواب صاحب قتی ماندند بعضی امیران بحضور نواب صاحب در حوت
 نمود که سر دار کمر یک سنگه برد و زاده نامی شصت تاده است اگر ایشان استقبال
 کنند تا مایان در من باشیم نواب صاحب پیش خود در دهن گرفته فرمود فوسس با نقص
 فخم ایشان که باین شین روضه مبارک سرور عالم صلی الله علیه و سلم جار و کشی کرده
 ام اگر پیش کاغذ بهرام سنگون کنم بر ذی قیامت بحضور حضرت صلی الله علیه و سلم چه جواب
 گویم بعد از آن فرمود آن حافظ قرآن و حاجی الحرمین شیرین بود و در دل اراده
 شهادت نیز میداشت آن هم حاصل شد بعد از آن قاضی فیض احمد حیاچی
 عرض داشت که این بنیامین اکثر حلازمت میدارد و بارها منع کردم اما باز نمی آید و چه
 شمس العارفین فرمود در مسلمانان باید که از ملازمت پرهیز نمایند و اگر حاجت باشد ملازمت
 اهل اسلام کند بعد از آن بنیامین عرض داشت که نصیحتی فرمائید تا بکار آید فرمود که باید که صحبت
 صانعین حاصل نماید و صحبت همسایه چه در چه که صحبت نیک است آنیک که صحبت بدتر است
 چه آنچه مولا ما را فرموده است صحبت صالح تا صالح کند صحبت خالص تا خالص کند

حکایت نواب ظفر خان

صفت عاشق ترا عاشق کند و صحبت فاسق ترا فاسق کند همچو پند در حدیث آمده
 است که صحبت ثواب آید اگر صحبت صالحین میسر نشود در مطالع کتب سادک و فواید
 مثل ایام العیون و کیمیا سعادت و مشنوی معنوی مشغول باشد و در نه تنهائے
 اختیار کند و از صحبت جاہل نهایت احتراز کند که زهر قاتل است چنانچه مولانا فرمود
عبیت دوستی جاہل شیرین سخن و کم شنو کان بہت چون سم کھن بعد از آن
 یعنی سخن دیگر شامت گناه انداخته و خواجه شمس العارفین فرمود و بال عیب گناہکاران بر
 نیکو کاران ہم واقع شود ہمہ برین یعنی حکایت فرمودند کہ بادشاہی بود و زوجه او برہی
 حج بیت اللہ اجازت خواست بادشاہ بخدمت شیخ نجم الدین کبریٰ عرض داشت کہ البتہ سن
 ارادہ حج میدارد اگر در ولایتی معتبر خود را ہمراہ آن روانہ کنند بہتر است پس شیخ مرید
 صادق الاعتقاد را ہمراہ آن روانہ کرد چون شاہزادی بسوی دنگاہ کرد و صحبت او
 در دل شاہزادی اثر کرد و بی اختیار گردید چون این خبر بہ بادشاہی رسید در پیش
 قبل کہ بعد از آن شاہ موصوف یک شمشیر طشت از دماغش بیرون شد و پیش شیخ نجم الدین
 نہاد و گفت کہ از کم خود خون آن در ولایت معاف نمایند و اگر نہ این طشت دماغش بیرون
 خون قبول کنند باین شمشیر سرنیاز شد بعوض قصاص آن گرفتہ آنحضرت فرمود کہ
 بعوض خون آن در ولایت چند کس از مردمان کامل شحمیدہ بکشند بعد از آن بادشاہ
 ہلاکو از ترکستان مع لشکر بسیار رسید و چند مردمان از دوستان خداداد بادشاہ
 از دست او قتل رسیدند بعد از آن ہلاکو در شہر نیشاپور رسید و شیخ فرید الدین عطار
 را گفت اگر از من خواہی از شہر بیرون شو شیخ گفت این مردی نیست کہ دوستگان
 خود را بکندارم و جان خود را بہ سلامت ببرد پس جنگ شروع گشت و شیخ عطار در آن
 شہر شہید شد بعد از آن بسوی ہندوستان روانہ گشت و مردی کامل در جاک
 سکوخت میبہشت چون آن مردن بادشاہ با شماع یافت زمین را گفت اگر مرا جامی در

از قتل آن در امن با شتمین بیکگفت و آن مرد در آن شبست چون شکریان در خواب
رسیدند مردل آن مرد خیال آمد که آیا به بنیم که از این وطن کدام کس متولی این شکرت
چون آن بزرگ رومی او بیرون کرده دید که خواجه خضر علیه السلام علم پرودش کرد پیش
شکر می آید عرض داشت که سالارشکرا ایشانند خواجه خضر فرمود ایشانند که از تقدیر الهی گرفته
از زمین پناه جویند چون این سخن بشنید از زمین بیرون آمد و شکریان او را شهید کردند و بعد
از آن فرمود سلطان و مژده شاه ملاکوست پیش از گرفتن شکر قبول حبيب بنقض
نیز شست چون بر آن شهر در سرتعس مانند فتح یافت عبادت خاذا آنها را اسبجا جامع خست
حکام اسلام جاری کردند و باقی قصه شاه کمالاکو در کتب تواریخ مسطورست بعد از آن
سخن در تنگی باریدن باران هزار مولوی معظم دین صاحب عرضید شست که دعا خیز فرمایند
تا خدا تعالی باران رحمت غایت فرمایند فرمود شب روز پنجاب حق تعالی دعا
سیل طبع ما بسبب شومی گزنان حسیع مخلوق تنگی گرفتار اند از نگاه این بیت
زبان بسیار رانند بعد از آن مولوی معظم دین صاحب از فرمود محمد بخش که سکه
اقرار است خود یک مولوی سیطبد وی را قطع خود به بهید و این بیت بزرگان بارگ
رانند بیت تو نگر خود آن لقمه چون میخورد به چو بنید که در ویش خون میخور و به
بعد از آن فرمود تنگی و فتنه جهان موجب اعمال بندگانشست که چون در وقت
فراخی طعام را حقیر دلی قدر دانند بسبب آن تخط و بلانازل شود و چون باده حق طلب
مشغول شده تضرع و زاری کنند خدا تعالی دعا آنها قبول فرماید و فراخی کند
بعد از آن بهرین معنی فرمود خاصه بعض بافندگان است که چون فزانه دست
شوند و بسیار لفظ حقارت در باب غلامی گویند چنانچه شخصی بافنده از کسی بابت
اجوت غلامی گندم آورد چون آن را و غلام را به یک یک از جو در دست گرفته گفت و در گرفته ام
شوهراو گفت این اسیر باید که در بازار بسیار بسته او بختند و شهوگر کردند که در و را ستر داد

شکر می آید عرض داشت که سالارشکرا ایشانند خواجه خضر فرمود ایشانند که از تقدیر الهی گرفته

ایم چون این خبر بجا که کشتک سنگه رسید از اهلبلید گفت با وجود حکومت من در و را
بچه قانون سر داده آخر الامر لا جواب باشند و چند مبلغان از آنها بابت جزانه گرفته را کرد

مکتب دکنم در ذکر مذمت دنیا و اهل آن

روزی شنبه سعادت قدم بوسی حاصل شد مولوی نور احمد چنیوی و مولوی نور الله مینوی
یاران گیر نیز حاضر بودند سخن در مذمت دنیا افتاد شخصی هند و محمد بخت خواجہ شمس العائز
سوال کرد حضرت صاحب چیرگی عطا نمود بعد از آن بزبان سارک را اند که شخصی زبور نام
بخدمت خواجہ توسوی عرض داشت که مبلغ صدر و پیر بر سر انجامی چاه عنایت فرماید
خواجہ صاحب کجنگ صدر و پیر عطا کرد و هدی برین وقت قاضی حضرت عرض داشت که نه را
غلامان صوفیان مفلس و مستقیان عاجز بحضور ایشان حاضر اند اگر ایشان از این مبلغات
عطا فرمودی چه بهتر بودی فرمود این مال دنیا اگر تو در من غنیر بودی و غریزان را دادی
بعد از آن بر بمعنی حکایت فرمود روزی شیخ شبلی علیه الرحمت چهار هزار و بیست
دریا اندخت شخصی گفت اگر این دنیا نیکو کسی محتاج را وادی بهتر بودی آنحضرت فرمود
من آن نوسن نیم که رحمت خود و دیگران را به هم بعد از آن سخن در حقارت اهل دنیا
افتاد خواجہ شمس العائزین فرمود حضرت خواجہ توسوی فرمودی که دنیا مبعوض خداست
و انبیا علیهم السلام و اولیا که امست فرمود یک مولانا رومی در تحف الشیخ گفته است است
اهل دنیا چون سب دیوانه اند و در شورش و شایسته که بس بیگانه اند اهل دنیا چه که بدین چه بدین
لغت الله علیه جمیعین به چیت دنیا سر شکر شدن درین آن گلشن چون نرشد
و هم خواجہ توسوی فرمودی اگر خدا تعالی ما را قوت علم بیشتر دادی در حق اهل دنیا
زیاده تر ازین گفتی بهر نیچل دعا گو عرض داشت که اهل دنیا که ام کس از فرمود آن
کسانند که محبت دنیا در دل آنها غالب باشد و جدا و قات خود را در پی جمع کردن آن
صرف کنند چنانچه مولانا روم میفرماید بهیبت چیت دنیا از خدا غافل شدن

مکتب دکنم در ذکر مذمت دنیا و اهل آن

کتاب

کتاب

فی قماش و نقره و فرزند زن پنجمین خدایعالی میفرمود قوله تعالی یا ایها الذین امنوا
 لاتلهکم اموالکم و اولادکم عن ذکر الله بعد از آن فرمود و هست
 حضرت گنج شکر خواجه نظام الدین را فرمود و شب بیکر تو در باب ترقی دنیا بجناب
 الارباب جات کرده ام خواجه نظام الدین این امر متفکر شده عرض داشت که این دنیا
 مردار مردان خدایانه خواسته اند و من از شر او بچه طور رهایی یابم فرمود دنیا با تو
 هیچ سخاوت ندارد اما از ارباب خود را محکم داری گفت خبر فرمان ایشان بر حوران بپشتی هم
 سخاوت هم کثرت بعد از آن فرمود دنیا فی نفس الامر زیون نیست بلکه حکم حدیث مزید
 آخر نیست اما تصرفات او مختلف اند اگر آنرا موافق خواهش نفسانی صرف کند مار
 گردد و اگر موافق فرمان خدا و رسول او خرج کند سعادت و این باید بعد از آن فرمود
 بعد از دعا گنج شکر ترقی اموال چنان شد که از حساب بیرون رفت و آن مال مفتوحات
 در هیچ صلیحا و فضیلا صرف شدی و متیمان حضور آنحضرت تحمینا چهار هزار علما آمد
 و پانصد قوال و دیگر سقیان ایشان نیز از دون تر بودند بعد از آن فرمود حضرت امیر خسرو
 و علاء الدین را بعد از هر هفته جانب درویشان آستان ارسال نمودی و گفستی درویشی که
 لائق اجازات باشد نمره من بیاورد و حسب الطرآن تجویب کردند و هر درویشی که در قیاس خود
 لائق زیارتی نام از نوشته بحضور آنحضرت حاضر کردند و حضرت بعضی را مسلم دانستند
 و بعضی را کدنه شسته درویشی دیگر سجایای و قبول فرمودی تا آنجا که عمر برین منوال بگذشت
 بعد از آن سخن در ذکر فرید الدین عطار افتاد و خواجه شمس العارفين فرمود شیخ فرید الدین
 عطار در ابتدای عمر دوکان عطاری میکردند و روزی مردی خرده پوش آمد و گفت بیک
 خرده عطر در کار هست شیخ فرید الدین بخندید و گفت عطر برای لباس بیک صاف باشد
 نه برای خرده کهنه خرده پوش گفت با وجود چندین علایق و حرص نیامردن تو چگونه باشد
 شیخ عطار گفت مردن تو محال میباشد آن بزرگ گفت که مردن من به سبب است

در کتب معتبره
 در کتب معتبره

و بسیار گفتگو فیما بین جنارت این سرکرده اند آفران بزرگ خفته بر خود کشیده پیش روی کان
 آنحضرت غلطی چون شیخ عطار خرقه بر داشته دید که جان حق تسلیم کردنی الحال در
 دل شیخ حسرت آمد و شیشه های عطر در آب جواز خفته بحق متوجه شدند بعد از آن این
 بیت بزرگ زبان مبارک راند بیت عقل بر عطار که که شد از بود طبله دار رخت اندر آب جوی
 بعد از آن سخن در ذکر سلطان ابراهیم افتاد و خواجه شمس العارفین فرمود روزی حضرت
 ابراهیم بر تخت نشست بودند از بالای سقف آواز آمد سلطان ابراهیم بالا و سقف
 رفت شخصی را بدید گفت تو کیستی و اینجا چه کار داری گفت شکسته گم شده حاجت جو
 میکنم گفت که بخت که بر ابراهیم شاهی شتر می طلبی گفت این هم محال است که با وجود تعلق
 سلطنت مرتبه فقر حاصل کنی بعد از آن روزی شخصی از رجال الغیب بحضورش
 ابراهیم آمد و محفل سلطانی آراست بود بی تحاشا با وجود پاسبانان و قیامان ایشان گذر
 نموده پیش تخت سلطانی ایستاد و گفت اسی سلطان را بر تخت خود جای بده تا بنحیض
 گفت در کس سلطانی را و اینجا چه باب مهیا اند گفت تخت کدام کس است شاه گفت
 ملکی و مورد کس است باز گفت قبل ازین در ملکیت کدام کس بود شاه گفت در ملک ابر
 من ابراهیم لخوا تا چند گز می پرش می نموده گفت این هم مثل سحر است چنانکه مهانان
 سحر شب گذشته کوچ کنند و باز دیگران بیایند و این هم هر کس را بیت خود گذارشته
 به گیری سپرد کند چنانچه شیخ سعدی فرموده بیت هر که آمد عمارت نو ساخت به
 رفت منزل بد گیری پر دخت پس آن مرد غایب شد و سخنان او در دل ابراهیم
 تا شیر کردنی الحال تخت شاهی گذارشته بر کناره دریا گوشه در زید ند بعد از آن خواجه
 شمس العارفین فرمود وقتی که بسوی بیت آمد شریف روانه شدند و در هر قدم دو گام
 نفل میکردند تا آنکه بدت چهارده سال بر بیت آمد رسیدند و چون از مناسک حج
 فارغ شدند در کوفه بنجد است امام عظم رحمة الله علیه آمدند امام صاحب سپید که آن علوم ظاهر

چیزی میدانی گفت بیچم ندانم مگر یک حدیث که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم
 فرمود حَبَّ الدُّنْيَا دَأْسٌ كُلُّ خُلَيْفَةٍ وَتَرَكَ الدُّنْيَا دَأْسٌ كُلِّ عِبَادَةٍ
 امام صاحب مودبهین حدیث کافیت و چند دست بخندست امام صاحب سکونت کرده
 علم ضروریات خواندند بعد از آن خواجه شمس العارفین فرمود که شاگردان امام صاحب
 بسیار بودند مگر دو شاگرد در علم بالحنی حضرت ابراهیم ادهم و داؤد طائی کامل بودند و
 دو در علم ظاهر که امام محمد و امام ابو یوسف و بعد از آن فرمود قتی حنیفه منصور
 حضرت امام صاحب جلیبده گفت منصب قضا را چیست یا رکن امام صاحب گفت
 ای امیر من مرد عجمی ام نه عربی و سادات غریب نیز بقضا من ااضی نخواهند شد
 خلیفه گفت قضا به نسب تعلق ندارد این را علم باید باز امام صاحب گفت من آن کار را
 نشایم و دین که گفتیم که نشایم اگر هستی گوئیم خود نشایم و اگر دروغ میگویی دروغ گوئی
 مسلمانان را نشاید و تو خلیفه خدای را و امدار که دروغ گویرا خلیفه خود کنی این بگفت و
 نجات یافت پس بعد وفات امام صاحب سف علیہ الرحمۃ قضا را اختیار کردند
 که فیما بین صاحبین در کدام مسئله اختلاف واقع شد و بخندست حضرت داؤد طائی
 رفت کند و اختلاف خود را بیان کردند ای اگر قول ابو یوسف رست بودی فرمود ویکم
 این مسئله صحیح است و اگر قول امام محمد صحیح شد فرمودندی که قول محمد صحیح است یعنی
 بسبب که هیبت قضا امام ابو یوسف بر زبان نیا در دندی بعد از آن فرمود طریقہ
 حضرت ابراهیم آن بود که در بادیه رفته ہمیرم کشی میکردی و در بازار مکہ معظمہ فروخته
 و نصف قیمت آن در تصرف خود آوردی و نصف دیگر درویشان را دادندی
 روزی در تبارسی طعام دنگ شد و درویشان نهایت مضطرب شدند چون امام
 تیار شد آن همه ایشان را داد و عذر نمود بعد از آن فرمود خواجه حمید الدین ناگویی
 رحمہ الله علیہ تارک دنیا بحد کمال بودند چنانچه در خانه آنحضرت بجز یک رو اجابہ دیگر

ذکر امام صاحب

ذکر خواجه حمید الدین

نبود چون وقت نماز شدی جانب سجده می رفتی و اهل خانه ایشان در غله دان بستند
 و ایشان آنجا در بریدن چوبید می نشستند و بعد از جماعت انتظار دعا هم می کردند و چون
 حضرت از نماز فارغ شده بخانه آمدی باز اهل خانه ایشان بجهان چادر نماز ادا نمودی و
 حضرت صاحب بران غله دان نشستند بی روز سلطان شمس الدین غوری حال آن
 حضرت از مردمان پرسید که این بزرگی شماع دنیا و جا به پوشیدنی و طعام خوردنی نمی
 دارند چگونه کنند مردمان کیفیت حال بیان کردند سلطان عرض داشت اگر مرضی مبارک
 ایشان باشد چیزی روزینه از بیت المال مقرر نمایم و اگر از بیت المال قبول نکنند
 از دکان بقال موافق حاجت خود گرفتند و حاجه صاحب بخانه آمده از اهل بیت خود مصلحت
 پرسیدند زوجه ایشان گفت در خانه پر بنیم اگر چیزی می موهو دنیا باشد آنچه مرخص
 مبارک ایشان باشد بکنند چون توجو کرد قدری رسیان یافت و گفت این را فرو
 می خوریم بعد از آن هر چه باشد باز زوجه ایشان گفت اگر روزینه سلطان
 اختیار خواهد کرد نام ایشان از دفتر متوکلین می کنند پس این سخن در دل حضرت رسید
 آمد و انعام سلطان قبول فرمود و بدانگاه که ملان حق چنین نماند که با وجود مکان نزل کرد
 بعد از آن سخن در ذکر دیانت سلطان شمس الدین افتاد و حاجه شمس العارفین فرمود
 حاجه شمس العارفین یا و ششی کاکی رحمه الله علیه بوقت نزاع وصیت کرده بود و مر غسل کرد
 کس ندانست حضرت نکرده باشد چون این خبر سلطان رسید گفت الحمد لله که خدا
 تعالی این مسکین را باین سعادت مشرف ساخت که گاهی سنت حضرت نکرده بود بعد
 از آن سخن در ذکر شیخ شهاب الدین افتاد و حاجه شمس العارفین فرمود و چون شیخ شهاب
 تولد شدند والد بزرگوار ایشان بخدمت حضرت محبوب بجانانی شیخ عبدالقادر جیلانی
 آورد و حضرت غوث الاعظم بران خود بنشانند و بروی نظر شفقت کرده فرمود و آنست
 انحرالکله و غیرین فظالعراق حسب الفهمان آن حضرت بدرجه کمال رسیدند و در آن

تاریخ شهاب الدین

فتوحات بر شمع شهاب الدین چنان مفتوح شد که هشتاد هزار فقره را از صبح تا شام
جمع کند و همین قدر تصرف کردی تا وقت مغرب چه در هم باقی نماندی بعد
از آن فرمود اکثر اهل دنیا تا نصف عمر خود در حصول دنیا بسیار کوشش کنند چون
آن عمر از آن بایوس بماند باز اولاد خود را بآن مشغول امر کنند یعنی بهر صورت مقصود
آنها ماسوی الله باشد و مردان طایفه هر دو جهان و گردانیده بیا و حق تعالی مشغول
باشند و صحبت زن و فرزند از دل خود دور کنند و در دنیا نمانند اولاد و حیان و دنیا
اگر باشد آنرا نیز راه مستقیم امر کنند بعد از آن فرمود لطایف و قوامی که در ترک
دنیا بسیار کوشش کنی زیرا که اصل همه بدیهات رباعی ای طالب دنیا تو بس
مغروری و وی اهل عجب تو کی میزوری و وی آنکه زمیل هر دو عالم دوری و تو
طالب رجب عین النوری بعد از آن سخن در ذکر شیخ بهاء الدین ملتانی افتاد و
شمس الدین بر زبان باریک رانده که روزی خواجه حمید الدین ناگوری بخدمت خواجه
بهاء الدین عرضیه نوشت که سبب چیست که بعضی اهل سلوک با وجود مال دنیا صاحب
تصرفی شوند خواجه بهاء الدین جواب آن ننوشت بعد از چند مدت خواجه حمید الدین گفت
جواب سؤل من بوسیله الهام اظهار گردید که ای حمید الدین بد و تقوی چیزی دیگرست
عشق چیزی دیگر یعنی نظر عاشق بجز دیدار دوست نمی افتد همه جا نور ظهور او بنشیند
اگر چه مال دنیا نزد آنحضرت بیشتر بود اما محبت او در دل ایشان هیچ نبود بعد از آن
فرمود خواجه بهاء الدین این صحبت پسری که دختر بود چون وقت نزاع آنحضرت نزدیک
رسید پسرن خود را وصیت فرمود که تقسیم تر که موجب شرمیت و حجه برای دل دیگر
حجه برای بنت مقدر است مگر شمارا وصیت کنم که حصه همیشره خود را بر حصه خود بخواب
داد پس بعد از وفات آنحضرت مال فون غیره هشت حصه بر تقسیم کردند هشتاد و شصت
هزار مهر بر یکت احاصل شد خواجه حمید الدین که پسر گمان بودند هم مال و نه از خدا

مکر بهاء الدین ملتانی

ایشان کردند و دیگر صاحب ادگان در قبضه خود نگاه داشت و چون این خبر برآمد
وقت رسید هیچ آنال از ان صاحبان غصب کرده بر تصرف خود آورد
بعد از ان فرمود چون خواجه توسوی این قصه را شنید بر زبان مبارک را زد که این
غصبیدن مال مرضی آن حضرت گردید که ایشان را بنور باطن معلوم بود که این مال دنیا
چون بهشت و ملتز آن نزد آنها نیست پس نزد آنها نباید بفرستاد ان هم
درین محل سیدان بخش غزل شیخ بها والدین بر خواند **عن**

عقبه شکارگاه و سگان سگان ما	دنیا چراگاه و گیسنه خران ما
جمله بشر کوکب افلاک انجمن	جبریل بالماکب از چاکران ما
عرش کرسی زیرین زمین	سلام و کفر سوزم این استهبان ما
ما خود خودی شدیم خودی در دنیا	بیزار بدخت که بے ما خدا می
بشنو تو از بهای سخا س اسی نرید	والله مکان حدت در شان ما

بعد از ان فرمودند شاه رکن عالم سپهر محمد دم صدر الدین در مراتب فقر نهایت
کمال بود و چون از دار دنیا رحلت فرمود توسوی پای مبارک خواجه بها والدین
دفن کردند و زمی خواجه بها والدین بر میگذاشتند که شاه رکن عالم را از طرف
پای من بیرون کنند یا امر مکان دیگر دفن کنند زیرا که بزرگوار است روز دیگر شاه
رکن عالم شخصی را در خواب فرمود که قصد بیرون کردن من هرگز نکنند خود بخود از اینجا
نقل خواهم کرد شاه رکن عالم از ان جابلق کرده در روضه شاه تعلق که برای خود تیار کرده
بود قرار نمودند و جهت تصدیق این امر دست خود را بمیان آه زیر زمین بیرون کردند
که بعض مردمان آنرا معاینه کردند تا هنوز زیارت گاه آدمیان است بعد از ان
کسی سخن در مذمت کیمیا ائمه و خواجه شمس العارفین فرمود در وی از زبان مبارک
خواجه توسوی شنیدم که کیمیا ساختن نزد اهل تصوف جائز نیست هر گاه غیر و فقر

در شاه رکن عالم

در مذمت کیمیا

زبان مبارک اند بیست دل کتبا پاکست بن یاکي پاک نه ملا + تری من نه تیان که نه
 که یک دزد که دلد + هرگز نه اسپا سولی رخ چشمان سگونی سگونی بیان
 مال گهر هر دو فاضل یک یک که بعد از ان فرمود ساکت اباید که در نه نفس
 سعی بیخ نماید و خود را از هر کس بختزداند و حب سومی الله از دل پیرن ساخته در
 و عبادت حق بجان و تعالی مشغول باشد تا از نوشته هستی متوهم مصفا گردد و در
 خویشتن و انوار سبحانی و روی جلوه نماید بعد از این حال حافظ امیر عرض داشت که سید
 جلال قریشی التماس میدارد که این بنده را یکی از سگان خود داشته گاهی گاهی یاد فرمود
 باشند چون که خیال و اقوال او نزد حضرت صاحب باقی نبودند و بخواهش فرمود ساکت
 باید که خود را بسک تشبیه بد بلکه در ان سعی کند که انسانیت حاصل شود بعد از ان
 سخن در ذکر خیالات فاسده آمد و خواجہ شمس العارفين فرمود خود اش نفس بر تقسیم
 اگر آرزو کند خوردن نرم پوشیدن حسین بدین و جماع کردن با بنای این همه
 آرزوهای نفس است چون آرزو کرد در پرستی و جد و بعضی دشل آن پیدا شود
 این همه آرزو شیطانیست و چون رغبت عبادت و ریاضت و ترقی اعمال حسنه
 مانند این آرزوهای شود این خطر ملکیت پس ساکت اباید که از خواستش نفسانی و
 شیطانی پرهیز نموده باوصاف حمید و صوف شود بعد از ان حاضرین مجلس عرض
 داشت که بخشند زهی طالع ما است که بخدمت ایشان شرف شده باوصاف حمیده
 و از کار اطمینان مشغول شدیم خواجہ شمس العارفين فرمود این همه باوصاف که بنده و بنده محض
 عطای بخشش خواجہ توسیست در نه درین هیچ نیست بجان الله که با وجود چنین کمالات
 که نفسی سبک دارند و فرمودند هر که راه یافت از کسر نفسی یافت چنانچه شیخ عطار میفرماید
 بعد از ان مولای فخر الدین لاهوری عرض داشت که باعث خیالات فاسده در
 و اندک حضور و لذت نمی آید خواجہ شمس العارفين فرمود ساکت اباید که در و و قبول و

در خیالات فاسده

که در خدمت او و در خدمت او
 که در خدمت او و در خدمت او

نمیدیشد اگر چه کار سلوک بجد بود و قوت است اما باید بهر وجهی که باشد ترک و طیفه نکند
 زیرا که عاشق را در راه مستوق جان نثار کردن است بعد از آن این ایات بر زبان
 مبارک راند ایات اصل خود جذبت یکایک می خواجه تا مشایخ کارکن برود
 این جذبه باشد ۱۰. تا آنکه ترک کار چون ناز می بود و نازکی در خورد جان باز بود
 با قبول رویدیش ای غلام ۱۱. امر را و نهی را بین السلام بعد از آن حاج
 غلام سر در ملتان عرض داشت که اکثر اوقات خیالات فاسده بوقت طیفه خود
 می آیند چگونه خواجه شمس العارفین فرمود اگر خیالات فاسده نیامدند و هر کجای
 ولایت بودی چنانچه شیخ سعدی فرموده ملیت اگر یاله هر قطره در شک
 چو خر محصره بازار ما پر شدی بعد از آن فرمود سالک باید که بعد از خواندن
 وظائف خصوصاً سبغات عشره جناب بحیال دعوات درست سرشته بگوید که ای
 خداوند که می بگویم خویش از خیالات فاسده محفوظ گردان آمین ششم آمین بعد از آن
 شاه خدایت سخی عرض داشت چنانچه از علایق ظاهری خلاص کرده باید بچنان
 باطن من نیز از خطرات نفسانی و دوساوس شیطانی نگه دارید خواجه شمس العارفین
 فرمود که محبت باید محبت و برای رفع خطرات هم بافعال صفات و بار باید خواند و استغفار
 هم درین باب اثر عظیم دارد و هم تصور کند که خداستجالی پناه و اناست بفضل که این
 صادر شود حق تعالی او را پند و اندیش باین ملاحظه خود را از افعال ناشایسته و خطرات
 فاسده شبر سار گرداند و دائم بحضور باشد علی هذا القیاس بهر فعل خواه نیک باشد خواه
 بد تصور ذات کند تا از خطرات محفوظ باشد بعد از آن مولوی معظم دین پاره
 پنج ششسان پیش حضرت صاحبها و خواجه شمس العارفین فرمود این صحبت گفت
 کنم هر چند محاطت ملازمان گشت کاری بکنم اما از دزدیدن باز نمی آیند این بار
 نان شخصی فلان دزدیدند فرمود این پاره را آنگاه بدیدید و بپند کشید تا ازین امر

انگاه فرمود و عجب حیرانی است که با وجود این قدر فراخی طعام و پوشاک از دزدی
 باز نمانند بعد از آن بر جمعی فرمود اکثر مردمان بشامت نفس و رضالت
 گمراهی می افتادند چنانچه ولی بلغم با عور و شیخ صنعان بر صیصا به درین محل
 غلام محمد سیال غرض داشت که خاتمه شیخ صنعان چگونه شده است فرمود بدعا هر یک
 خاتمه آنحضرت بایمان گردید بعد از آن فرمود در مجلس و عطر بلغم با عور بهفتاد و نه
 سوره و یکصد و ده کاتب بر هر یک دو ات از زبان وی حقائق و معارف الهی
 می نوشتند می بود این عرفان بشامت نفس گمراه شد انگاه فرمود این سهر
 مردمان بیاحتیاطا سخت زنان بزمه گمراهان مشوبند حق سبحانه و تعالی آن
 شیر ایشان محفوظ گرداند بعد از آن سخن در ذکر خواطر اربعه افتاد و خواجہ شمس العزیز
 فرمود بر زانوی چپ بکان خطر شیطانی است و بر زانوی راست مقرر خطر نفسانی
 است و بر کتف راست جای خطر ملکیت و بر فضای ل خطر روحانی است که اگر
 باید که هر تنه اول را نفی کند و بر خطر روحانی اثبات ذات کند و داند که چون خیال
 غضب فریب در دل آید این خطر شیطانی است این ابلان نفی کند و چون خواهش
 و حرص و شهوت خوردن پوشیدن مانند آن آید داند که این خطر نفسانی است
 این را هم نفی کند و چون طالب حنات و خیرات باشد داند که این خطر ملکیت است این
 را هم نفی کند و خطر روحانی که زیر پستان چپ است این اثبات کند تا خدا
 تعالی این شمر محفوظ گرداند بعد از آن فرمود رسیدن بحضرت محبوب حقیقی بسیار
 شکست تا آنکه از حرص و بغل غلامی نیایی محبوب زسی چنانچه بزرگی فرموده است
 کل ترجید زویند بر زمین که در دوزخ و شرک و حسد و کبر و ریاد و کین است به درین محل
 بنده و عریض داشت که میان روح و نفس فرق چیست فرمود حقیقت نفس روح ملکیت
 اما باعتبار ارجحانف عیب آنرا روح گویند و باعتبار امور ناشایسته آنرا نفس گویند و

ذکر خواطر اربعه

زینبایان روح و نفس

فی الحقیقت این همه کیفیت چنانچه بزرگی فرموده مصرع نفس روح و عقل دل
 جمله کیفیت بود بر مبنای بزرگی فرموده طبیعت روح و دل اور جسم متینو ایکسا چیز
 نقل کی نسبت هوا نین تمیز بعد از آن فرمود عقل ظاهری حجابست پیش از
 حق تعالی چون عقل ظاهری زایل شود عقل باطنی مکشوف گردد چنانچه مجذوبان را
 عقل ظاهری نباشد مگر باطن آنها روشن باشد بعد از آن فرمود نفس روح فی
 الحقیقت یک است اندامگاه ای از آن نفس باره نفس کوامه و نفس حکمن میگوند که
 روح و دل بنیاند و این اختلاف سما باعتبار اختلاف اوصاف و صفات هر صفتی که
 غالب باشد بان موصوف گردد از گاه فرمود دل بین کل صفتی را که گویند که
 آن چیزی دیگر است که مردان خدا آنرا بخوبی میدانند چنانچه بزرگ فرموده آدمی
 است که دینی در دست دارد همچو گمان کرده یقین در دست دارد که بود این بیک
 کل آدمی در زور و دیوار ندارد کمی بعد از آن طبعیت نام علی قریشی عرضست
 که کیفیت مرگ انسان چگونه است خواجہ شمس العارفین فرمود روح انسانی را مرگست
 بلکه آن از عالم امرت چنانچه خدایتعالی فرموده قل الروح من امر ربي و چون از
 فانی حکم کل نفس ذالقة الموت نقل کند آنرا مرده میگویند و حال آنکه از دار بد
 دیگر نقل می کنند چنانچه در حدیث آمده ان اولیاء الله لا یموتون بل یتقلون
 من دار الی دار بعد از آن فرمود بعض اهل مدح جناب حق سبحانه دعا فرمود
 که خداوند بوقت نقل روح منجی هوشی بکنی تا از شر شیطان ایمن باشم زیرا که بخود
 انحال و اقوال مشروط بعقل است و هر چه در حاکمیت هوشی صادر شود بران
 نیست بعد از آن سخن در ذکر عقائد مبنی و فها خواجہ شمس العارفین بزرگ
 مبارک را ند عقائد مبنی دانست که چون کسی بمیرد باز بقالب دیگر ظهور کند و این
 را دلیل خود میدانند طبیعت سه صد و هفتاد و نهم و چنانچه بزرگ فرمودند

بعد از آن فرمود از ابیات مولانا روم معلوم می شود که مرگ در میان طاهری
یکبارست و صوفیان چند هزار بار بعد از آن باین ابیات اشاره فرموده است

آن که بوی کز فقری سپه بر نه صوفیان از صدها جفت قانی شدند	صد هجرت زن مردگان قانی ترند مردی از یک دست و فغانی در گزند
مرگ یکم قتل نیست وین یکصد هزار هر کجی که خون بحسائی به شمار	رحمت بخت غمزه بین با آن بار بار کشته شده زنده گشته شصت بار
هم چون چرخ میس اند هر یک در سدا کشته از ذوق سنان دادگر	می بسوزد که بزین جسم دگر کشته بر قتل دوم عاشق پرست

بعد از آن فرمود مولوی جامی نیز در مینا بایسفر مایه بیت از غار خاخر عشق تو
در سینه دارم خاخره پیکار میرد هر کس بیچاره جامی بار بار بعد از آن فرمود
اکثر مردان بر موت جامی رحمه الله علیه اعتراض میکردند و طعن میبردند و شیخ
عبد الغفور که شاگرد ایشان بود مسجد بطریق درویشی سکونت میداشت روزی
بوقت سحر بر در می بستن پدید آمد که اعضا می ایشان جدا جدا در صحن مسجد افتاده بودند چون
علی الصباخ نمازیان مسجد درآمدند احوال شیخ عبد الغفور دید و متعجب شدند پس آن
زمان بپضای آن جمع شده بصورت صلی عود نمودند پس اعتراض مردمان بر موت
جامی دفع شد بعد از آن سخن در حیاتی و مماتی اهل اصفاء و خواجه شمس الحارثی
نقل اولیا الله چون نقل شخصه باشد که از دار بدر دیگر نقل کند لهذا هر کس که باو نشان
عبادت کند حسب نیت خود در رنج و بلا گرفتار شود و هر کس که معتقد آنها باشد سعادت
دارد پس بیا بدین همچون ندگان فیض و نشان باقی است بعد ازین محل طیب علم علی
قریشی عرض داشت که چون وح اولیا الله نقل کند وجود در الحاق و قدرت باقی ماند فرمود

نور کرم فرزان عالم و خاص

نور حیات و عاقله اهل الدار

چون که نقل ایشان مثل نقل عام نیست پس اینها چه کار ایشان باشد زندگان باشند
 هر آتش و سووم در ذکر زیارتش بود و اما درخواستن از اهل آن
 شب دوشنبه معاودت قدم بوسی حاصل شد مولوی سلیمان محمود نازومی اسکو
 غلام محمد گجراتی توسوی یاران دیگر نیز حاضر و بدین سخن در ذکر فیوض اهل قبور افتاد و خود
 شمس المعارفین بر زبان مبارک راند که اگر برای حصول حاجات دینی و دنیوی متشرب
 اهل الله بگو جائزست که بسیار مردمان از قبور اولیا الله فیض میابند چنانچه اکثر
 مردمان خاص و عام بخوار قبر فیض اثر خواجہ حسن الدین حضرت غوث الاعظم بنشینند
 یاب شوند بعد از آن فرمود رفتن بر قبور بر روز خمیس و جمعه و دوشنبه سنت است
 چون فاتحه خواند پشت جانب قبله کرده بنشینند و بگوید اللهم علیکم یا اهل القبور تا بخرد
 بعد آن فاتحه بطریق مسنون بخواند و اگر حاجت دنیاوی بخواهد جانب پایی آن بنشیند
 و بگوید ای خداوند کریم البقیل این بزرگک درین آسان گردان بعد از آن منسوب
 شهیدان بمیان دیگر بزرگان اهل قبور فاضل تراند اگر شخصی بحضور ایشان مد و طلب
 برودی قبول اند بعد از آن فرمود چون صاحب اوده گل محمد نیر حضرت خواجہ توسو
 فوت شدند بهاول خان برای تیاری وضع صاحب اوده صاحب نایض فقر مرز و در حال
 فقر معارف خدمت خواجہ توسوی فرستاد پس آن مردمان بخدمت حضرت عرض داشت
 که نمایان بها و الحان حجت تعمیر وضع صاحب اوده فرستاده است فرمودند حاجت ریز
 نیست زیرا که بعد از چند مدت این روضه مسما شوند و بیچر نام و نشان آنها باقی نماند
 بجز اعمال او پس آن معماران جانب بها و الحان عریضه نوشت که ساختن روضه حضرت
 صاحب بول نه فرایند هر چه حکم باشد کنیم بها و الحان نوشت اگر ساختن روضه منظور
 نیست بنا سببی شروع کنید پس حسب الحکم در چند مدت بنای مسجد تمام کردند بعد از آن
 فرمود ساکت آباد که در اعمال صالح سعی کند قبر بهرح وجهی که باشد باشد آنگاه این مصرع

عریضه توسوی
 در ذکر زیارتش بود و اما درخواستن از اهل آن

بزرگان ساختن روضه

بر زبان مبارک راند مبرحه سیان لکهر بهر یو فاضل ز سبب کیا مگسل و ابعد
 از ان سولوی معظم دین صاحب عرض داشت با بحث چیست که بعد از انتقال مردان
 خدا فیوض آنها بدرجه کمال میاشد و آنچه شمس العارفین فرمود چون اولیا الله از در پنا
 نقل کنند از اوصاف بشری مجرود و منزله باشند و بکن سبحانه و اصل شوند لهذا هر کس
 و سکانت باو شبان برجه کمال بظهور می آید آنگاه فرمود اثره فیض اولیا اتان مدت در
 باقی ماند و من بعض مجاهدان عالمان را چنین پیتا و شان باشد که تسخیر مردان حصول
 مرادات آنها تا وقت حیات ایشان تمام گردد و بعد از ان فرمود رندی گل نام در
 موضع او چه سکونت می داشت و بسیار مردمان از لاهور و پشاور و ملتان پس خیر
 حاضر کرده بود و چون فوت پیشیچ انو تسخیر او باقی نماند آنگاه فرمود تا یخ وفات
 او بلفظ هر فاضل کوچ نمود مشهورست بعد از ان سخن در فیض رندی
 اهل قبور افتاد و آنچه شمس العارفین فرمود چون حضرت خواجه انکبش سجاد نشین فرمود
 تو سومی بری یارت روضه مبارک خواجه معین الدین تشریف ارزانی فرمودی
 را دیدم که رس در گلبو انداخته سگویی ای خواجه خواجه چکان یکصد و پیرد یکجوت بر
 و دوازده ساله میخوانم و رزمه میرم بعد از چند روز شخصی در ویش صورت آید و مست
 بچند و پیرد در دوازده روزت باز زنی بپند و بیاید و گفت ای مرد با من نکاح کن گفت
 عمر تو چند سال است گفت هفتاد و سه سال گفت ترا منی خواهم که سوال من دوازده سال
 است باز بعد از چند روز زنی دیگر حاضر آمد و گفت با من نکاح کن گفت عمر تو چند
 گفت میزده سال گفت را با تو چکار رسول من آن دوازده سال است انحضرت
 سجاد نشین صاحب مراجعت نمود و همراه او شان و اند شد انحضرت فرمود و عجب
 عشق و مبادی که با ما روانه شد گفت زرم اما کاری در پیش است که تمام
 کرده باز خواهیم آمد و همان سن خواهیم دخیست آنگاه فرمود سبحان الله مردان خدا

در تسخیر
 مردان

شخصی

در روز دوشنبه

فیض سانی کمال میباشند هر کس که بحضور ایشان برود خالی نماند بعد از آن
فرمود مرگ بر دو قسم است اختیاری و غیر اختیاری آنست که یا اختیار خود
بشیرت بگذرد و این بحکم صحبت شیخ کامل می شود و مرگ غیر اختیاری شصت و سه
بعد از آن جمع آدمیان خورد و کمان باشندگان موضع سیال شریف بحضور
شمس العارفین حاضر شده عرض کردند که بسبب نگی معاش نهایت لاجار شدیم و
خیر فرمایند تا ازین منطقی مانی بایم چه شمس العارفین بربان مبارک را ندانند
ست که مردمان اطراف در اینجا آمده فانی حاصل کنند و بد نماز و روزه و خواندن
اوراد مشغول شوند اما بمیان شما بمان تا به یونیز هیچ اثر ظاهر نشود که گاهی با صحبت
متوجه باشید و در ادای صلوات بخجگانه و روزه و غیر عبادات ثابت قدم باشید اگر
خدا تعالی بسبب بمان روزی کسی کند نمی کند اما بسبب است اعمال آن وقت و وقت
بر آن نازل کند شما را باید که خدا را حاضر و ناظر دانسته بر صلبه بخجگانه قائم باشید و
حق غیر اگر چه اندک باشد حذر کنید و در ادای حقوق خالق و مخلوق حجت و حلال
باشید تقصیر است که بر یکت جنات از جمیع بلیات مانی یا بید بعد از آن
بسوی محمد نعیم مکه دی متوجه شده احوال باشندگان مکه شریف یک یک پرسیدند
گفت از هم صحبت شما بمان هیچ کس نماند و دم سر بر آورده این مصرع بربان
مبارک را ندید مضرع پیر پیر پور لنگای لوکان ملک الموت مصافی بعد از آن
فرمود سده عالم همیشه در سفر باشند اول عالم ارواح که در کرنا حضرت اسرار فیض
اسلام سکونت کرده اند و از آن هزار و هزار بسوی جسم های نمان سفر
کنند و دوم اهل جسم که از بنجا بلام شهادت نقل کنند و سوم اهل بین ان بسوی عالم بیخ
در آن چهارم در ذکر معیت و فضیلت آن خوش استن فیض از بزرگ
سبب دیگر روز جمعه صحبت آنحضرت حاصل شد سعید شاه و مولوی احمد یار

در روز دوشنبه فیض سانی کمال میباشند هر کس که بحضور ایشان برود خالی نماند بعد از آن فرمود مرگ بر دو قسم است اختیاری و غیر اختیاری آنست که یا اختیار خود بشیرت بگذرد و این بحکم صحبت شیخ کامل می شود و مرگ غیر اختیاری شصت و سه بعد از آن جمع آدمیان خورد و کمان باشندگان موضع سیال شریف بحضور شمس العارفین حاضر شده عرض کردند که بسبب نگی معاش نهایت لاجار شدیم و خیر فرمایند تا ازین منطقی مانی بایم چه شمس العارفین بربان مبارک را ندانند ست که مردمان اطراف در اینجا آمده فانی حاصل کنند و بد نماز و روزه و خواندن اوراد مشغول شوند اما بمیان شما بمان تا به یونیز هیچ اثر ظاهر نشود که گاهی با صحبت متوجه باشید و در ادای صلوات بخجگانه و روزه و غیر عبادات ثابت قدم باشید اگر خدا تعالی بسبب بمان روزی کسی کند نمی کند اما بسبب است اعمال آن وقت و وقت بر آن نازل کند شما را باید که خدا را حاضر و ناظر دانسته بر صلبه بخجگانه قائم باشید و حق غیر اگر چه اندک باشد حذر کنید و در ادای حقوق خالق و مخلوق حجت و حلال باشید تقصیر است که بر یکت جنات از جمیع بلیات مانی یا بید بعد از آن بسوی محمد نعیم مکه دی متوجه شده احوال باشندگان مکه شریف یک یک پرسیدند گفت از هم صحبت شما بمان هیچ کس نماند و دم سر بر آورده این مصرع بربان مبارک را ندید مضرع پیر پیر پور لنگای لوکان ملک الموت مصافی بعد از آن فرمود سده عالم همیشه در سفر باشند اول عالم ارواح که در کرنا حضرت اسرار فیض اسلام سکونت کرده اند و از آن هزار و هزار بسوی جسم های نمان سفر کنند و دوم اهل جسم که از بنجا بلام شهادت نقل کنند و سوم اهل بین ان بسوی عالم بیخ در آن چهارم در ذکر معیت و فضیلت آن خوش استن فیض از بزرگ سبب دیگر روز جمعه صحبت آنحضرت حاصل شد سعید شاه و مولوی احمد یار

یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در ذکر بیعت افتاد مولوی احمد یار عرض داشت که
بیعت برخیز قسم است خواجہ شمس العارفین فرمود بیعت بر دو نوع است بیعت
جہاد و بیعت توبہ بیعت جہاد آنست که چون حضرت سالت پناہ صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم عرض جہاد کند که در مسلمانان از یزید رخت مغیل بیعت کردند و انہا عہد بستند کہ با
تو تمیز کنی حربا کنیم و تا وقت مرگ پائیز ویم این بیعت کنندگان را خدا تعالی

تتمیم یافت ارشاد فرمود قوله تعالی لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ
تَحْتَ الشَّجَرَةِ و این را بیعت رضوان نیز گویند و بیعت توبہ آنست کہ
جمیع اصحابا بیعت کردند و بر استقامت امر و فسخی بآنها عہد کردند چنانچہ در ش
آمد کہ در می رسول علیہ السلام جلوس فرموده بودند چند از اصحابان کبار برگردان
سید مختار تسمہ بودند آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انہا را فرمود یا یَعُوذُ عَلَیْ

أَنْ لَا تُشْرِكُوا بِاللَّهِ شَيْئًا و تا آخر و همچنین در قرآن مجیدی آید قوله تعالی يَا أَيُّهَا
النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يَبَايِعُكَ عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا الْاِخْرَ
ہمدارین محل بندہ عرض داشت کہ مفہم بیعت چیست خواجہ شمس العارفین
فرمود حکم پیش نکاح سنت یعنی چنانچہ نکاح باز نکاحا کبار فاسد نشود مگر بکفر و طلاق
بیعت ہم با نکاح کبار فاسد نکرو الا بکفر و فسخ عہد و مرید بعد از ان سخن
فضیلت بیعت افتاد خواجہ شمس العارفین فرمود کہ بیعت کردن با پیران طریقت
و مشایخان حقیقت با بحث حصول حسانت و وسیلہ نجات چنانچہ خدا تعالی

در حق انہا فرموده قوله تعالی وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَیْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيَهُ
أَجْرًا عَظِيمًا ہمدارین محل حکایت خواجہ معین الدین بر زبان مبارک راند کہ
در قوائد الفوائد می نویسد کہ حضرت معین الدین اعادت بود کہ بر ہر خزانہ ہمسایہ
رسید و اکثر اوقات تا قبر بیت نیز رفتی و بعد از رفتن مردمان ساعتی باین قبر

در بیعت توبہ

در بیعت جہاد

حکایت خواجہ معین الدین

بر اقبه بنیشتی روزی شخصی از مردمان حضرت خواجه عثمان هرونی فوت شد و خواهر
 معین الدین بعد از آوای جنازه تا قبر او دست دعا و استعاذت میبرد و بر آن مرقد بنیشت
 و حضرت خواجه قطب الدین بختیار راوشی کاکی نیز همراه ایشان بودند ناگاه خواجه معین الدین
 از جای خود دو هشت خورده برخاست و گونه مبارک ایشان تنفیر شد و بعد از استعاذت
 پیر به مبارکش بجال خود آمد و گفت که بیعت عجب چیز است حضرت قطب الدین عرض
 داشت که عجب حال شاه که دم که اول بار رنگ مبارک ایشان تغییر کرده بعد از
 زمانی بجال خود آمد و جواب این معلوم نگردید آنحضرت فرمود ای قطب الدین چون
 مردمان این میت را دفن کرده باز گردیدند و فرشته بر ای عذاب این میت آمدند
 خواستند که او را عذاب کنند ناگاه صورت حضرت خواجه عثمان هرونی عصاره دست
 گرفته آمدند و گفتند ای فرشتگان این یکی از مردمان ماست عذاب نکنید گفتند
 این مرید خلافت ایشان بوده فرمود اگر چه خلافت او با بود لیکن دست خود در دست
 این فقیر زده است حکم آذای فرشتگان این را بگذارید بطیفین پیر او گناهان آن بخشید
 پس ای عزیز بیعت طریقت چنین بگازاید اغلب کار شناخت ربوبیت از وصل
 شود بعد از آن صاحبزاده محمد بن صاحب عرض داشت شخصی که از پیر خود مراد
 نباشد آن بیعت کردن جائز نیست یا نه فرمود جائز نیست اما اگر مردمی ناپا و دعا شن
 باشد اگر فیض او جاری گردد و تعجب نیست چنانچه حضرت احمد جام در ابتدای عمر با
 فردشی سیکردی و آخر الامر از آن پیشه توبه کرده بحق مشغول شدند تا آنکه ششتر
 اولیا نامدار توجوا ایشان شدند و همین جا گفته اند بلیت احمد تو عاشقی مشیت ترا
 چکاره دیوانه باش سلسله شد شد شد همدرین محل شخصی ضعیف العمر عرض
 داشت که بسبب مفلسی نهایت لاجا شدم مراد بیعت خود و اجل کنید تا از یحیات
 یابم خواهم پس احوال فرمود بیعت عهد بن بست بحد ایتعالی در امر و غنی نه برادر

دنیا بعد از آن سخن در ذکر بیعت منصور رحمه الله علیه افتاد و حاجه شمسه العارفين
فرمود که حضرت منصور را اول بحضرت جنید بغدادی حقه المذموبیت کرده بود بعد از آن
بر بزرگی دیگر بیعت کردند و شیخ علی بن جویری گنج بخش رحمه الله علیه در کتاب کشف المحجوب
مینویسد که شیخ منصور عاق میر خود دست دعا گو خضد شست که شیخ منصور مردی عارف
بودند اما گناه عاق شدن پیر آنحضرت را لاحق شد فرمودند مردان اهل الله مانند دریا
بی کنار انتهائند از پس این قدر پیدای گناه در دریا عقیق هیچ قدر ندارد و چنانچه شیخ
سعدی فرمود مصرعه دریای فراوان نشود تیره بنگاه بعد از آن فرمود در کتاب
بی عتقاد را باید که بکدام بزرگی بیعت نکند و اگر کند باز با عوامی نفس و شیطان شکار گردد
پس چنین شخصی را ترک بهتر است اگر چه ازین طریق بی بهره ماند اما از شایسته ای که بزرگان
محفوظ باشد چنانچه بزرگ فرموده بیعت کردن از روی صدق خلاص و یقین در راه
مرواجای نشین بعد از آن سخن در ذکر بیعت شدن حاجه توسی افتاد و سید محمد
غرض داشت که اکثر مذکرات طریقه حاجه بهاروی رحمه الله علیه آن بود که گاه گاهی بسوی
قریه حاجی پور آمد و رفت بیادداشتی حاجه شمسه العارفين فرمود درین امر بختی بود که در
حضرت حاجه نور محمد بهاروی بنحو اب آرم کرده بودند چه میشد که از جانب کوهستان
شاه باز پرواز کنان در دام من گرفتار آمد و الهام شد که بیاعت آن عزت و حرمت تو
زیاده تر گردد پس آنحضرت بامید حصول آن شاه باز بسوی کوک مهنن آمد و رفت میشد
و در جستجوی آن شاه باز سه نمودی تا آنکه روزی در قریه ایچه سید جلال حضرت حاجه بهارو
آمده بودند و حضرت حاجه توسی بخدمت قاضی محمد عاقل طالب علی بیکرند همه آساده
صاحب بحضور حضرت حاجه بهاروی شرف شدند چون آنحضرت بسوی حاجه توسی
نظر کرد و دانست که آن شخص از آن خواب یدم همین است پس آنرا دست گرفته در دوش
آنحضرت نهاد و بخاری بنیست بیعت کردند باز بسوی حاجی پور رفتند بعد از آن

حکایت

برین سنی حکایت فرمود که روزی ملک خواب دید که آفتاب از چاه کتمان خلوع نمود
بصند و قیاسن دخیل شد و او هر وارید از جانب مغرب بیرون آمد بازیدن گرفت چنانچه
شد و معترتیر رسید گفت تعبیر خواب تو بسیار خوب است اما بدولت اجرت نیکویم مالک شش
دینار پیش آن نهاده عرض مطلب و خواست و گفت غلامی پیش قیمت بدست تر
آید و لطفیل او بسیار مال بایی و تعبیر او مردوارید آنست که زنی از جانب مغرب آمده غلام
را از تو بعوض مردارید هم وزن آن غلام بخرد پس مالک برای حصول آن پیشیه سوداگر
اختیار کرده بسیار سفر کشید روزی بر چاه کنعان کاروانان می آمدند و حضرت یوسف
علیه السلام را بدست مالک و اگر فروختند پس بعد از آن پیشیه سوداگری بگذاشت مال
بسیار بعوض آن یافت بعد از آن فرمود روزی مردی فغان بخد مت سولانا
نخردین آمد و گفت بشما بیعت کنم باین شرائط که نماز نمی خوانم و روزه نمی دارم و شراب
می نوشم و زنا می کنم اگر قبول فرمایند بیعت کنم سولانا فرمود باین همه قبول کردم
مگر یک کار را تو هم قبول کن که همیشه با وضو باشی گفت قبول کردم بعد از آن از بیعت
کرد چون چند روز بگذشت نزد شرابخانه میرفت اهل شراب خانه گفتند خوش آمدید شراب
سرخ و مصفا برای شما تیار است فغان صفا گفت اگر شراب نوشم وضو فاسد شود بعد از آن
نزد لولیان رفت او شان نیز تعلیم کرد و گفتند بیا سید برین چهار پایی بنشینید خا خا
و نیست اگر در اینجا بنشینم آب بندی خواهد آمد و وضو فاسد شود پس از اینجا نزد مسجد آمد و عیادت
می شد و دلش آمد اگر جماعت نماز بگذارم سعادت نماز بکف حاصل شود پس بهما قیامت
نماز با جماعت بگذاشت و از افعال مذمومه باز ماند و سعادت دارین بیاعت بیعت آن
حضرت حاصل کرد بعد از آن فرمود و خواجه قطب الدین اوشی میفرماید که مرابرا تا ناف
خبر داده است که جمیع مردان حضرت گنج شکره تا قیامت داخل بهشت شوند و را شمار
و عا که عرض داشت که در سیرالاولیا نوشته دیدم که روزی شخصی بخد مت خواجه گنج شکره

در سیرالاولیا

در زیارت برای مریدان

آمد و گفت که روزی شیخ بهاء الدین منادی کرد هر آنکس که روی من بر بند بپوشد
 خواهد شد چون این سخن خواجہ فرید الدین بشنید فوراً در حالت شذند و گفتند هر آنکس که
 باین روش بیعت کرد یا با ولاد و مریدان من دست ارادت داد و بپوشی باشد
 بعد از آن بنده عرض داشت که با اهل قبور بیعت جائز نیست یا نی خواجہ شمس العارفین
 فرمود با اهل قبور بیعت جائز نیست اگر با اهل قبور بیعت جائز بودی با قیر فیض اثر حضرت
 بهالت پناه صلی الله علیه وسلم بهتر است که در هر همه مخلوق اند بعد از آن فرمود که
 برای حصول مرادات دینی و دنیوی بر قبور اهل لند برو و جائز است زیرا که بسیار حاجات
 از طفیل آن حاصل شوند بعد از آن غلام احمد جوهر کانی عرض داشت که بیعت کردن
 با چند بزرگان جائز است یا نی خواجہ شمس العارفین فرمود با بیعت کردن نزد اهل فقر
 محسن تا جائز است مگر و لطیفه گرفتن فیض حاصل کردن مستحسن بهتر است بعد از آن
 کو عرض داشت که رفتن بخد مت بزرگی بسلطه دیگر چگونه است فرمود طالب صادق را باید
 تصور شیخ خود کرده برود و نسبت او را نسبت به خود داد و آنچه از او حاصل شود و آن
 که بر برکت و عظمت پیر من است و اگر کسی را حاصل نشود در حق او جرم بد گمان نشود
 بهر آنکه اکثر مردمان بخشور بزرگان می آیند و فیض حاصل کنند و بعض محروم می مانند
 چنانچه حضرت ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه بخشور حضرت رسالت پناه صلی الله
 علیه وسلم مشرف شده صدق آورد و مرتبه اعلی رسید و او چنان بود و شاه معجز
 کند با درود و از سعادت ایمان محروم مانده بختم رسید بعد از آن سید گلاب
 اورنگا هادی عرض داشت که ترتیب بیعت با مرید چگونه است خواجہ شمس العارفین فرمود
 را پیش خود بنشانند حال و دریافت کند و دست خود بر دست راست او نهاده و سر
 فاتحه پنج بیت اول از سوره بقره و آیت شحد الله تا حکیم و آیت میبایعت ما علیما و در
 شریف یکبار خواند بر دست او دم کند تا بر کوه سینه خود ببالد و بعد از آن لطیفه موافق حال

در بیعت اهل قبور

در بیعت بزرگان و سلاطین

در ترتیب بیعت کردن

در پنج روز ذکر تعریف و فضیلت پیر و محبت الحاح و آداب تصور آن

او را شاد و در محبت خاصه بعد از دست گرفتن بگوید که بیعت کردی تو باین عاجز و بی سنج
 این عاجز و بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم که دو خود را بر تر تعبت مصطفوی را
 روح خود را محبت الهی مستقیم داری **مرآت** پنجم در ذکر تعریف و فضیلت
پیر و محبت طاعت و آداب تصور آن روز و دوشنبه مساوت قدم
 بوسی حاصل شد سید احمد پوئو همداری و امام بخش نذر بردار و یاران دیگر نیز حاضر بودند
 سخن در تعریف پیر افتاد بنده عرض داشت که اکثر مردمان میگویند پیر کامل آنست که
 مرید خود را بمال دنیا مستغنی کند و هیچ حاجت او باقی نماند و خواجه شمس العارفین فرمودند
 آنست که مرید خود را غنا قلبی بخشد و از حب دنیا باز داشته ببحث الهی مشغول گردد و اند
 نه آنکه بمال دنیا مستغنی کند زیرا که تعجب میآید که دنیا را آنحضرت صلی الله علیه و سلم حقیقت
 فرموده دوستان خدا نیز ازین احتراز نموده پس ای اهل دنیا مخالف رای اهل است
 بعد از آن فرمود پیر در لغت آزا گویند که مومی و سفید باشد و در صراط صوفیه پیر
 است که قلب و ازا و صاف مذموم پاک شده باوصاف حمیده و برافند بعد از آن
 سخن در ذکر الحاح پیر افتاد و خواجه شمس العارفین فرمود ساکن آبادی که در متابعت پیر
 بهر حال ثابت قدم باشد چه در رفتن و شستن چه در خوردن و آشامیدن بعد از آن
 شش نفر از مجاوران و خواجه قطب الدین بختیار اوشی کاکلی نه آمدند و مسگر
 ایشان پنج یا شش خرابه پیش آنحضرت نهادند و دستاری نیز بر سر حضرت صاحب
 پیچیده و بر کرسی نشست غلام محمد درویش گفت عالمان بیگبخت رعایت آداب
 حضرت صاحب زمین می نشستند و ایشان بالاتر نشسته اند ازین سخن خشناک شده
 میگفت که این همه خواجگان از خانه میان فیض یافته اند ما را چه ترک است بعد از آن
 فرمود دیدان هر چند متواضع شوند اما بوی کبر و نشان اهل نمی شود و همین طور عالمان
 تا علم خود را نمیکنند قرار نگیرند بعد از آن فرمود و مرید را باید که متابعت شیخ نمود

متابعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدانچه آنچه در حدیث آمده الشیخ فی قومه کلان
 فی امت بعد از آن سخن در تاکید گرفتن بر افتاد فرمود بجز سیر نیزل مقصود نمی رسد
 که در مشوئی مشوئی آورده شخصی که بی پیر پناه سلوک رود مانند آن شخصی است که این سرور را
 بگوید هیچ حاصل نشود تا آنکه از او علیه السلام نیاموزد و چنانچه در مشوئی آمده است
 پیروزان بگویند که پی پیرین سفر به است پس بر آفت و خوف خطر و دیگر جا آمد
 بر ایشان نزد بان آسان به تیر بر آن از که گردد و زنگان بعد از آن ذکر ترقی حیات
 مشایخ و استادان فرمود ثواب او را و شغال که مریدان می یابند همان قدر در نامه
 عثمان شیخ او می نویسند و همان قدر که هر دو حاصل است بنام شیخ بالا رقام
 نمایند و همین طور تا رسول علیه السلام و وجه بدرجه زیاده میگردد و شگلا میرد اگر یک
 نویسد بنام شیخ او و دیگری نوشته شود و پیر سوم را چهار یکی و شیخ چهارم را هشت
 پیر پنجم را شانزده و پیر ششم را سی و یکی نوشته شود علی هذا القیاس حیات مشایخ
 بیشتر شوند بعد از آن سخن در ذکر صلاح صفات باطن پوشیدن کلاه افتاد و پیر
 محل میان احمد خدشابی کلاه چهار ترکی بر سر نهاد و بخدمت آنحضرت حاضر شد و او را
 الباری فرمود سالت اباید که در او صفات باطن سعی نماید ظاهر چه باشد باشد زیرا که
 در ویشی بر لباس ظاهر تو نیست آنگاه این بیت بر زبان مبارک راند بلیت
 حاجت بکلاه چهار برگی دشت نیست دور ویش صفت باش کلاه ترس و
 بعد از آن ذکر کلاه چهار برگی افتاد و فرمود بعض مردمان می گویند که حضرت غوث اعظم
 رضی الله عنه وقت وصال کلاه خود بر میان خویش داده وصیت فرمود که چون شخصی
 باین علامات درین جای یابد این کلاه من او شازا باید داد پس بعد از چند مدت خواب
 فرید الدین گنج شکر قدس سره دریند او رسیدند و در ویشان آن علامات دریشان
 مشاهده کردند که کلاه حالیشان کردند چون آنحضرت از شهر سمرقند فتنه کلاه موهبت
 فیلسوفین فرمود بهتر است لیکن بریدند از آنها صحبت احوال و افعال و مشغول چهره و تربیت

نکته در حدیث مشوئی

نکته در حدیث عثمان

بعد از آن دو عالم که در حدیث آمده است که در حدیث آمده است که در حدیث آمده است
 بعد از آن دو عالم که در حدیث آمده است که در حدیث آمده است که در حدیث آمده است
 بعد از آن دو عالم که در حدیث آمده است که در حدیث آمده است که در حدیث آمده است

خود بخود بهوایریده بر سر ایشان آمد بعد از آن فرمود که این فکر موجب باقائه الضو
 درست نیست زیرا که در آن می نویسد که روزی خواجه معین الدین رضی الله تعالی عنه
 در مطالع کتاب مشغول بودند و در آنوقت کلاه چاربرگی بر سر آنحضرت داشتند و بر
 پس ازین واقع معلوم میشود که شاید حضرت غوث الاعظم بوقت ملاقات خواجه معین
 را عطا کرده باشد بعد از آن فرمود وقتی که خواجه نظام الدین بد اوئی رضی الله تعالی عنه
 برکنار حوض نماز میخواند شخصی آمد و گفت که شاید این بزرگوار مدبران بهاد الدین باشند بعد از
 نماز فرمودند من از فرید مینی ام تو کدام علامت مراد بهاد الدینی می شناسی گفت مریدان
 بهاد الدین بهین طور دستار می بندند پس جان ساعت خواجه محبوب الهی دستار خود را
 فرو کرده بطریق خواجه فرید الدیر گنج شکر برگرداگر دسر گردانیده بندند که آنرا فیل گوشه
 میگویند و این اثنا مولوی معظم دین عرض داشت که در ملفوظ خواجه حسن محمد نوشته
 دیدم که بر در جمعه حضرت نظام الدین از غسل فارغ شده لباس پوشید خادمی کلاه
 بلاسجاف بخدمت آنحضرت حاضر کرد و خواجه صاحب زادیده واپس کرد و گفت که این
 کلاه مخالف کلاه پیر من است زیرا که کلاه پیر من کلاه پیر من مغزی را بود
 انگاه فرمودند عجب تابعیت است که بقدر موسی از اتباع شیخ تجاوز نمی کردند و بعد
 از آن نید خدا بخش دنیا زد و ریش بر سید مولوی معظم دین صاحب رض شد
 که حال یان بسیار خراب است تا آنکه رضامندی ایشان نشود و باید هیچ حال نسبت خواجه
 شمس العارفین فرمود رضی خا هم شد مولوی صاحب از عرض داشت که چون بصیغه
 مستقبل رضامندی را قرار داد این معلوم شد که در رضامندی ایشان در است
 فرمودند اگر ایشان برگشته من عمل کنند ما هم رضی باشیم بعد از آن صاحب زادده
 محمد دین صاحب عرض داشت که حضرت جد بزرگوار من بوقت وصال درود بشریف باین
 طریق میخواند اللهم صل علی محمد وعلی شیخنا محمد سلیمان خواجه شمس العارفین فرمودند

مولانا دستاورد مولوی محمد علی مکه‌دوی رحمۃ اللہ علیہ نیز سجالفتہ و علی آرد علی شینا
 اینخواند روزی عرض کردم که علی شینا گفتن چه حاجت زیر که در حدیث کل
 تفویض فیما بینہما اخل اند حضرت استاذا نماز بود اگر چه حاجت نیست مگر تخصیص بعد
 از تعلیم بهتر است بعد از آن درین اثنا بنده عرض داشت که فانی الشیخ حبیب خا
 شمس العارفین فرمود در صورت پیرو چنان محو شود که هیچ حرکات و سکنات
 خود را نداند بلکه صورت پیرو میدیگی گردد بعد از آن مناسب این حکایت فرمود که
 چون شیخ بهاء الدین بخدمت شیخ شهاب الدین مشرف شدند و در ریاضت و عبادت
 از همه مریدان آن شیخ سبقت بردند که روزی شیخ شهاب الدین بهاء الدین را بکجا
 نشسته بودند شخصی آمد و گفت معلوم نمی شود که شهاب الدین کدام است و بهاء الدین
 کدام است بجان من که در چه شما و پیرو مرید چنان بگال رسید که صورت هر دو یکی گردید
 بعد از آن فرمود روزی شیخ شهاب الدین چند مرید را جهت بریدن کاه وانه ساختن
 هر یک یک و سبزه بریدنا شیخ بهاء الدین را گداختن بریدن پیش شیخ حاضر گردید شیخ فرمود با بحث
 چیست که تو خشک بریدی و دیگران بر گفت که از کاه سبز آواز ذکر حق می شنیدم و نه بریدم
 دیگران پرسیدند که شما هم شنیدید گفتند بعد از آن بهاء الدین بل میر عرشا و عرض
 داشت که چون مرید را حاجت در پیش آید بخدمت پیرو و لها هرگز نیانی فرمود مرید صا و از
 رانها هرگز در حاجت نیست خود بخود و در پیرو بچه حال مرید را شامل باشد چنانچه در نشوئی
 معنوی مینویسد طبیعت دست پراز غائبان کوتا نیست و دست او جز قضیه الله نیست
 بعد از آن سخن در ذکر محبت پیرافا و خواجہ شمس العارفین فرمود مرید را باید که محبت
 پیرو بر غیر مقدم دارد اگر گاه بر بنوعی حکایت فرمود بخضر حضرت خواجہ توسوی مخصیص
 و جبل تن از درویشان صاحب غل سکونت میداشتند و یکی از مریدان حاضر مح لوسے
 قادر بخش از آن حضرت حضرت یافتید برای حصول علم جانب هندوستان برفت و

در کتاب
 در کتاب

در کتاب
 در کتاب

شخص که آمد مروی تو اگر حال و پرسید هجانه خود بر دو و دو حکم خوبه شکل زیور از پوشیده
 بر تخت مرصع قرآن مجید بخواند گفت این دختر را قبول فرمایند و مبلغ بیست و پنج هزار
 روپیه جاگیر میدارم آن هم ملک ایشان است مولوی قادر بخش گفت الحال در طلب علم هستیم
 بعد از تحصیل علوم هر چه مرضی ایشان باشد بجا آورم و چون بعد از تحصیل علوم مراد حاجت
 نموده بخدمت حضرت توسوی آمد بهر صحبت آنحضرت صحبت آن زن در ویش ماند
 و باقی عمر به عشق پیر بگذراند بعد از آن روزی که حاجی غلام سر ملتان را آورد و فرمود
 بهی سعاد که بشرف زیارت حرمین شریفین مشرف شوی ماباید که در افکار و تامل
 سعی بلیغ نمایی تا بحرمین شریفین اهل آله قوت گیر که شرف همه عبادت واجب
 و حب رسول است انگاه فرمود صحبت و الحاحت پیر عین محبت رسول باشد
 صلی الله علیه و سلم است و هم مرید را بایده که در فواید پیر پستی خود را محو کرده ظهور در
 حق و رسول علیه السلام را پند چنانچه بزرگ فرموده رباعی چون که ذات پیر اگر دشوار
 هم خدا در ذاتش آمد هم رسول اگر جدا بینی ز حق تو خواجه را یکم کنی هم متن هم دیباچه
 بعد از آن خواجه شمس العارفین فرمود پیر پستی زواران باب طوهرت پستی است و
 نزد مردان حقیقت عین حق پستی است غلام حسین قریشی عرض داشت که پیر پستی
 چیست فرمود آن مرتبه فنا فی الله است و فنا نیست که جمیع خلاق را و صفای مرید
 باوصاف شیخ خوب بدل شوند بلکه کمال فنا آن است که صورت و سیرت او عین صورت و سیرت
 پیر گردد بعد از آن سخن در ذکر تصویر شیخ افتاد و خواجه شمس العارفین فرمود طایب صابون
 را بایده که تصور صورت شیخ کند تا صورت حقیقی از آن جلوه نماید چنانچه بی بی زینب در عشق
 یوسف علیه السلام بقرار شد و در خواب سوم الهام شد مصراع عزیز میهم و مصرع مستقام
 پس بی صاحب افسوس که حاصل شد بعد از عزیز مصر را عزیز حقیقی دانسته اختیار
 کرد آخر الامر بگمان آن صاحب محبوب حقیقی که یوسف علیه السلام بود و اصل گر و پیر

رباعی در الحاحت پیر

در تصویر شیخ

همین شال برای سالکان راه خدا کافیست بعد از آن صاحب دهم محمد دین صاحب
 عرض داشت که شخصی حاجت تو شریف تصدیع فرماید و اگر خط خیریت حال خود نوشتن باشد
 نویسد و آنچه محسن العارفین فرمود محض برای رضایندگی صاحب دوازدهم بخش سجاده نشین
 نوشتن امر ضروریست و در نه حاجت نیست و این بیت بر زبان مبارک راند بدین
 مایه می پیرین را در جان خیره داریم شاید ز مضر نایم و ز کار روانی یعنی تصدیر
 صورت خواجه تصویبی در دل من قرار گرفته است بحر محبت او چیزی در دلم نمی گنجد
 چنانچه بزرگی فرموده است دلم خانه صحرای است بس از آن می گنجد در و کین کین
 پس می رویش اگر طالب خدا باشی عاشق صورت پیروز خود باش تا ذات حق ترا جلوه
 نماید چنانچه بزرگی فرموده است اگر بجویی ذات حق صورت هر چند به بین عاشق
 شود ذات حق را اندران و شن بدین به بعد از آن مولوی محمد احسن صاحب سکنه
 میکی دهبوک و مولوی عالم دین از توبه مقدسه مراجعت نموده سعادت صحبت خواجه شمس
 العارفین حاصل کردند حضرت صاحب کیفیت منازل سفر از آنها پرسید گفتند این قدر
 ساقط محض توبه جایشان بدست شش و در رسیدیم خواجه شمس العارفین فرمود آفرین
 باد که با وجود ضعف پیری چنین منازل سخت قطع نمودید بعد ازین محل مولوی غلام محمد
 سکنه کدکیتی این بیت خواند است دست پیر از غایبان کوتا نیست به دست او
 جز قبضه الله نیست بعد از آن حضرت صاحب این بیت بر زبان مبارک راند
 چون به دیر مرا گشت یار نیست مرا حاجت آمرزگار انگاه فرمود شخصی بخندست
 حضرت خواجه تو سدی عرض داشت و برین بیت اعتراض نمود که بجای لفظ آمرزگار
 آموزگار باید خواند تا در توحید خلل واقع نشود خواجه موصوف در جوابش فرمود ای پیغمبر
 چون انسان کامل ذات خود را در ذات حق فنا کند عین مطلق گردد پس بمیان آمرزگار و
 آموزگار هیچ فرق نماند و هر حال هر خدا تعالی بنده چنانچه خواجه عین الدین فرموده است

صفات و ذات چنانچه جانی بینیم به بصر چه می نگرم بجز خدای تعالی بنیم بعد از آن
 دعا گو عرض داشت که تصور شیخ چگونه کرده شود و حاجه شمس العارفین فرمود باید که صورت شیخ
 پیش خود را در دیار دل تصور کند و یا بر نه مانند برقع پوشد الغرض بجز بطوریکه تئیس شود صورت
 شیخ را نگردد و در حالت خوردن و خفتن و رفتن و نشستن هیچ وقتی از تصور شیخ بی نیاید
 بعد از آن دعا گو عرض داشت که چون تصور نفی ماسوائی اندک کرد پس اثبات ذات
 حق تعالی کند یا ذات شیخ و حاجه شمس العارفین فرمود همه مخلوق را نفی کند شیخ را مظهر ذات
 و الهه اثبات کند بعد رین محل فرمود جهت رفع خطرات تصور شیخ نیز نبات نافع است
 بعد از آن مولوی محمد عظیم سکنه گنگال عرض داشت که تصور شیخ اگر در نماز پیش آید
 حکم چیست فرمود جائز است که پیش امام تصور نموده سجده کند بعد از آن بنده عرض
 داشت که تصور شیخ بوقت وظیفه ضرورت یا در همه اوقات و حاجه شمس العارفین
 فرمود تصور در همه حال باید کرد تا از خطرات نفسانی و دسواش شیطنانی رهایی یابد بعد
 از آن فرمود تصور نعمتی است عظمی و سپهریست از گناه یعنی چون صوفی را تصور پیر
 حاصل شود بر هیچ گناهی قادر نشود بعد از آن فرمودند مردی بزرگ عاقل بود آن
 نیز بسوی او التفات کرد تا آنکه همیشه به با او گفتگو میشد و بعد از چند مدت با او ملاقی شد چه
 بیند که شیخ او میان ایشان آسوده است چون صورت پیر را دید فوراً از آنجا گشت و برگشت
 درین اثنا بنده عرض داشت که دو چیز در فکر من فاضل تر اند یکی ذکر حق و دوم تصور پیر و حاجه
 شمس العارفین فرمود آنچه فهمیدی حق است چون برین و امر کسی استقامت کند نزد
 مقصود برسد بعد از آن صاحبزاده محمد بن صاحب عرض داشت و آن سالی که من
 شهادت دادم به شریف رفتم چون ایشان پستان و حاجه تو سوی رسید شخصه نیز رفتار
 بیقرار بر شما نظر بسته میاد چون ایشان از آستان گذر کرد از کسی پرسید که ایشان کدام
 کس را گفت حضرت صاحب یال شریف اله اند گفت من صورت حضرت و حاجه تو سوی

این
 است

این
 است

دانسته پی ایشان ز دیده ام و جمیع غلط ایشان بشما آنحضرت دیدم همه درین محل
 فرمود آن ذات همیشه بود و هر چه با سلیمان چه نسبت دارد و عیت هر گز ای مرد سلیمان
 که شود به پیشه آخر سلیمان که شود همه درین محل مروی امیر کبیر مرید خواجه توسوی
 بخدمت خواجه شمس العارفین آمد چون نظر بر وجود مبارک آنحضرت کرد زار زار بگریست و
 شمس العارفین هم مروی برادر گریه مکن گفت ای غریب نواز صورت شما بشما به صورت خواجه
 توسوی می بینم لهذا بی حسرت ما گریه میکنم پس ای عزیز از بسیار مردان تصدیق نمود
 که میان صورت خواجه سیالوس و خواجه توسوی فرق نمانده بود بعد از آن فرمود که
 از قریب سیال بخدمت خواجه توسوی رفت و آنحضرت بر صلی غلطیده بودند چون نظر کرد
 و چو می بیند که گویا توده زر بر صلی افتاده است صاحب او موصوف عرض داشت که
 بزرگان بعضی اوقات بصورت دیگران هم می شوند خواجه شمس العارفین فرمود بلی وقتی
 خواجه توسوی در قریب بود و من بر عرس حضرت گنج شکر رفته بودم و محل وسیع بمجلس
 آراسته کردند و حضرت خواجه توسوی بسوی وضه متبرک شدند و نشستند و مولود
 علی محمد پیش امام و سر حائض بنو شسته بودیم و باعث کثرت آدمیان صورت آنحضرت
 نظر نمی آمد چون محفل سماع روشن گشت ضاحیه زاده نور محمد چهاروی را جذب شد و بخدمت
 لا لکری بسلامت برداشته بخدمت آنحضرت حاضر بود و حضرت ضاحیه از او چند سبب
 گرفته دوست ما لا کرده بقولان میدادند چون بسوی دوست مبارک آنحضرت نظر کردم گفتم
 مبارک آن بشکل نورانی دیدم چنانچه انوار تجلیات از او شعله می دند چون این پیش محمد علی
 امام اظهار کردم گفت این چو می بینی بیشتر از این تجلیات نورانی از ایشان روشن بود
 بعد از آن فرمود مروی بیت پرست در ولایت خراسان رفت و شخصی از قوم فغان
 با او تقابل کرد و جمیع کشته بریده او برزد و چنان آواز برآورد که گویا برنگ سخت زده است
 چون سینه او بشکافتند بتی سنگین بیرون آمد آنگاه فرمود و صورت در دل خود چنان

بست که صورت معبود در سینه او پدید آید انگاه فرمود خیال را چنان تاثیرست
 که معبود و خود در سینه او پدید آید بعد از آن فرمود اگر مرد صادق تصور شیخ چنان میکند
 که ظاهر و باطن صورت شیخ جلوه نماید و مطلع ذات در صورت پیر کند مقصود حقیقی
 خواهد رسید انگاه این بیت بر زبان مبارک راند پیشت زلیخا از زلیخا می رسیده
 از آن صورت معنی آرسیده بعد از آن سخن در آداب پیر افتاده عاقر عرض داشت
 که آداب شیخ بیان فرمایند خواجہ شمس العارفین فرمود در کتب سلوک آداب شیخ بسیار
 نوشته اند اما معلوم آداب عشق است هر چند که عشق بیشتر باشد آداب محبوب بخود معلوم
 شوند همدردین محل عرض داشتم که جانب شیخ پشت کردن حکم چیست فرمود این هم
 ترک و نسبت انگاه فرمود مردی مرید خواهد بود کسی بقا صله شش کرده از توسته شریف
 سکونت میداشت و همیشه صلوٰۃ جمعه در توسته مقدسه میگذاشت و در توسته بهمانجا گذارفته
 باز تا موضع خود پس پانی میفت باز عرض داشتم که آداب پیر جعفر غایب چگونه اند
 فرمود آداب شیخ در حالت حضور و غیبت حیاتی و معنایی یکسان اند چنانچه سلوکی حسی و روحی
 غزل یار رفت از چشم لکین در توسته خاطر است و اگر بصورت غایت اما بمعنی ظاهر است
 عشق اندر ظاهر و باطن بیدار و دست به پیش اهل باطن این معنی که گفتم ظاهر
 در حضور و دست هر جانب نظر کردن خلط و یخ زمان حاضر نشین اید که جان حاضر است
 بعد از آن بنده عرض کرد که چون سعادت صحبت ایشان حاصل شود حالات مبارک
 و شوق بسیار ترقی و نفس خود می یابم و چون از حضور فیض گنجور مجبور شوم آن حالت نسبت
 حضور کمتر گردد و باعث چیست فرمودند تعب نیست که حضور و غیبت یکسان نباشد بلکه
 ما انبیر همچنین بودی که چون از حضرت مولانا خواهد تو سوی نخست شده چنانچه خود آید
 نسبت حال سابق لذت دلی کف می شد انگاه فرمود چون شدت تنزل واقع شود
 در صحبت نیکان باینشت مطلع کتب سلوک در توحید بیکر زبان برکت ایشان تنبیر گردد

در کتب
 سلوک

در کتب

بعد از آن سخن در قدم بوسی قنار سید محمد شایه نام بخیرت خواجہ شمس العارفین
آمدہ قدم بوسی کرد مولوی محمد بن بسوی آن نیکو مرد و جوین قدم بوسی در شریعت
جائز نیست زیرا کہ بشاید سجده شود و سجدہ مرآت حقیقی را شایان است بعد از تخیل
بندہ عرض داشت کہ درین بندہ چه حکم است خواجہ شمس العارفین فرمود چون حق بخانه و تعالی
طبیح ملائکان را حکم داد کہ آدم علیہ السلام را سجده کنند آنکسان کہ سجده کردند مقبول شدند
و کسی کہ انکار کرد مردود شد زیرا کہ آن سجده مرآت حق بود پس حسین و علیا اگر مضمون
عظائم قائم مقام انبیا علیہ السلام اند چنانچه در حدیث آمده است الشیخ فرمود کہ اللہ
فی امتی اگر شخصی بر خود را منظر است حق دانستہ قدم بوسی کند جائز است پس رکن گیر مودود
چونکہ ذات پیرا کردی قبول مینماید خدا در ذاتش آدم رسول را در جلا بینی رخصت تو خواجہ
گفتم کنی ہم متن ہم دیباچہ را بعد از آن فرمود و سر و سجدہ است خواجہ نظام الدین آمد
سر بر زمین نهاده قدم بوسی کرد و عالمی گفت این امر مخالف شریعت است آن شخص خاموش
ماند باز آن عالم تکرار کرد و خواجہ نظام الدین فرمود کہ پیش ازین اہم سابقہ این ابا زو شہ
اند بلکہ ثواب است چنانچه در تفسیر رونی آورده کہ بزبان سعادت نشان آنحضرت صلی
علیہ وسلم از مردمان بقتیل دست پامی مبارک آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بوقوع آیت
و حضرت رسول علیہ السلام ایشانرا ازین امر ممانعت فرمود چنانچه در صحیح ترمذی مذکور است
حضرت ابو کربیب حدثنی عن عبد اللہ بن ادریس و ابواسامہ عن شعبۃ عن الحسن
بن علی عن عبد اللہ بن سلمۃ عن صفوان بن عسال قال قال یهودی لصاحب
الذهب بنا الوضوء فقال له صاحبہ تفل نجس لو لم یعمل لکان له
اربع اعیان فاتی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فسالہ عن تسع آیات بنیات فقال
لہم لا یشرکوا باللہ شیئ الحدیث پس بعد بیان تسع آیات آن ہر دو شخص دست و
پا بر مبارک آن حضرت صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم را برستید کہ راوی گفت قال

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

چیست فرمود صوفی بباحث کمال محبت در متابعت محبوبیت غرق میماند و از رعایت
 مذاہب فارغ باشد و دیگر اگر صوفی مفید مذاہب باشد و علمه مذاہب نما هر دو داند و
 دیگر آنچه مذہب صوفی لاست یعنی الامور دنی الکونین الا هو و دیگر آنکه چون صوفیه
 کرام بر مرتبه فنا و فناء الفنا برسند از قید مذاہب بگذرند و هر یک بل این بیت بزرگان
 مبارک را پند میدهد مذہبان دنی در دوازده اوچ عاشق دانه موری به عشق هرگز
 بدشور میآید یا بجن و طرے باز و رین بعد از آن فرمود چون شخصی علقی چیزی
 اختیار کند علت گردد اگر چه سنت باشد و همچنین مردی کامل بجز چیزی که عمل کند
 خواه کفر باشد علت گردد و این بیت بزرگان مبارک اند میگوید هر چه گیرد علتی
 شود و کفر گیر کامل علت شود و هر چه بدین محل قریشی مذکور عرض داشت که فصل کامل
 را بکفر چنانست کردند فرمود کفر اتقانی نیست بلکه کفر نسبتی است که نزد بعضی کفر باشد
 و نزد بعضی عین ایمان بعد از آن سخن در فضیلت فقر افتاد و خواجہ شمس العارفين
 حکایت سلطان محمود غزنوی بزرگان مبارک را نیکو چون مجبور و غزنوی قصه
 هندوستان کرد و طفل خورشید سال همراه خود برد و پرورش و بخوبی کرد و چون ببلوغت رسید
 بر تخت شاهی بنشاند و روزی بر تخت نشسته گریه میکرد سلطان باعث گریه پرسید
 و فرمود سالی چون تو درین بزم غم نشسته گفتی که خدایتعالی ترا سزاوارده سلطان خجسته و گریه
 و والد از روی شفقت مادر را گفتی که چنین با عا در حق پسر نباید کرد و اکنون بحال خود
 می بینم آن سخن مادر مشفق یا دارم و بگویم اگر مادر من بود و بود دوستی که خدایتعالی خلاف
 را می دهد و دولت شاهی عنایت فرمود بعد از آن فرمود که مرا از مادر طبیعت است که
 بی وقت انسان از فقر باز دارد و بگوید که در معامله فقر بسیار آفت هایست عقل بشر
 بدست این هم از آن فقر باز داشته با مور و دنیا فانی مشغول سازد و محسوس و مراد
 مرتبه فقر نیست که چون میصادق در سلوک فقر قدم زند بخت سلسله که وصل حق بشود

صراط مستقیم و هشتم در ذکر سماع و جذبه و استغناء باری اهل الله

شش و پنجم در سماع و جذبه و استغناء باری اهل الله
 شب و پنجم در سماع و جذبه و استغناء باری اهل الله
 و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در ذکر سماع افتاد و خواجہ شمس العارفین یزید بن مبارک را اندک
 وقتی در کابل بخدمت مولوی محمد غوث صاحب حاضر بودم از مسکن شریف باب سماع
 بحث کردند و نزد غوث طلبیدہ گفت کہ بیلین چن شرح تسبیح عبدالحق را بر او روید و در اینجا
 بود کہ امام غزالی رحمہ اللہ علیہ سماع را حلال گفته و تفصیلش در کتب سلوک موجود است
 بعد از آن کہ کس مطربا مدند و خواستند کہ سرود با ساز کنیم خواجہ شمس العارفین فرمود
 ساز بر لبه خود را بپوشانید اگر سخن گفتید بی ساز بگوئید پس ہنہا بچنان کردند بعد از آن
 فرمود در مدارج النبوت نوشته دیدم کہ ہفت کس از اصحاب کرامند جعفر طیار و امیر معاویہ
 و مقداد و طاہوس و غیرہ آواز بر لبہ شنیدہ اند مولوی نور الدین بنوی عرض داشت کہ بعض
 مردمان آیت ابو الحدیث در حق سماع دلیل آیت سماع نیست بلکہ سبب نزولش آنست کہ
 یہودی بدین منورہ بجانب ملک عجم آمدند و قصائص رستم و ہشند یار یاد کردہ باز بدین
 آمدند چون حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم و غلط قرآن مجید بیان فرمودی آن
 یہودان علیحدہ حلقہ زدہ قصائص رستم و ہشند یار میکردند پس در حق آن یہودان خدا
 تعالی آیت ابو الحدیث نزول فرمود بعد از آن مولوی نور الدین صاحب التماس کرد
 کہ حجت سماع علی الاطلاق از حدیث شریف ثابت نیست چنانچہ در کتاب شریف
 مستطور جاریتان فی بیت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تا آخر وہم و دینش این ماجرا
 آمدہ بر دایت معوذتہ باری بریغ دخل علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و حندہ

صراط مستقیم و هشتم در ذکر سماع و جذبه و استغناء باری اهل الله

نزد آیت ابو الحدیث

صراط مستقیم و هشتم در ذکر سماع و جذبه و استغناء باری اهل الله

صراط مستقیم و هشتم در ذکر سماع و جذبه و استغناء باری اهل الله

صراط مستقیم و هشتم در ذکر سماع و جذبه و استغناء باری اهل الله

عرض داشت که حضرت خواجه توسی سماع با ساد می شنیدند یا بی ساز خواجه شمس العارفین
فرمود از سازها و آلات سماع نهایت احتراز میکردند و چون قوالان مجلس سماع آراسته
می کردند آنحضرت در حجره مبارک نشسته می شنیدید و در ابودین و غیره حضرت گنج شکر
روضه مبارک آنحضرت بحراب مسجد نظامی جلوس فرمودی چون وقت ختم نزدیک شد
قدوس ساعت یکم بنشسته و با زنی الحان به برج نظامی آمدی اگر کسی توان با ساز نزد ایشان
سماع میکرد آنرا بیرون کردی گفتی که در اینجا عالمان می آیند و ترابزندی بعد از آن
مولوی معظم دین عرض داشت که چون نازل و مقامات خواجه نصیر الدین می شنویم عجب حیرت
می آید شمس العارفین فرمود آنحضرت بر شریعت چنان ثابت قدم بودند که گاهی
بسوی سماع متوجه نشدی و عاقلانکه حضرت سلطان المشایخ پیر ایشان می شنوند بسیار
عرض داشت که چرا از سماع احتراز کردند فرمود برای اتباع سنت رسول علیه السلام باز
عرض کرد که اتباع شیخ خود چرا نکردند خواجه شمس العارفین فرمود احتراز از سماع منافی اتباع
نبیست زیرا که اتباع امر شیخ ضرورت و ایشان بشنیدن سماع مامور نبودند و این کار
عوضه آنحضرت است که با وجود امکان از شنیدن سماع بازماندند بعد از آن فرمود
شخصه بخدمت خواجه نظام الدین عرض داشت که حضرت نصیر الدین مجلس سماع شما حاضر
نمی شوند چو آنحضرت بحال ایشان واقف بود هیچ نگفتند باز سید آمدن بخش عرض
داشت که محفل سماع حضرت نظام الدین با ساز بود یا فرمود ساز و مرا میزد و مجلس ایشان
هرگز نبود بلکه دستانتان را نیز منع فرمودی بعد از آن سخن در فضیلت سماع
افشا و خواجه شمس العارفین فرمود ای دوست من شیخ راهی که زاهد بهدت کثرت کند صوفی بجات
سماع بیکان قطع کند بعد از آن این بیت بر زبان مبارک راند بیت جانی که
زاهدان بطراز بعضی سنده است شراب عشق بیک میزند و هم فرمودند برای
دفع خطرات نیز نافع تر است و کثرت سماع باعث تسکین دل است و پریشانی خالی

شنیدن سماع خواجه توسی

شنیدن سماع خواجه نصیر الدین

شنیدن سماع خواجه نظام الدین در فضیلت سماع

ذکر توفیق شریف و سماع

ذکر جذب و اشراق

ذکر استغراق و خواجہ نور محمدی

پس سالک باید که گداسی گاهی بشنود و ماذوق در دل و مآذره گردد و بعد از این فرمودند
 سماع را فکر درست باید تا شنیدن و حلال باشد چنانچه سالکی در عالمی ناید که گفتند که ساز و
 بوقت زدن چه گویند عالم گفت طبله گوید قدیم واپس تو او آواز دیگر در پیٹ پیٹ کینان
 میگویند لعنت لعنت و بر بل میگویند پی تو تون کینون آهنی این پی تو تون کینون آهنی این
 و لولیان که بدست خود اشارت کنند گویند که اینون اینون و سالک گفت بجان که
 اینست طبله گوید تو پین تو پین و آواز دیگر بر حق بر حق و کینان میگویند یا تو
 یا رب و بر بل میگویند تو پین تو پین این تو پین تو پین و لولیان بدست اشارت کنند
 اسوچہ اسوچہ بعد از آن سخن در جذب باقی و خواجہ شمس العارفین فرمود جذب بر دو قسم
 یکی آنکه باهوش می باشد و اختیار ماند که خود را باز دارد از جنبش و حرکت و دوم آنکه خستیا
 ماند و نه هوش از همه امور بی خبر باشد پس خصوص صورت ادلی نمی شکند و در صورت ثانی
 بشکند بعد از آن بنده عرض داشت که در خاندان نوشاهی مردمان حال و حال کجاست
 شده حالت و جذب میکنند و بعد از آن بحال سابق و عقیده فاسد بماند آنرا حکم چیست
 خواجہ شمس العارفین فرمود اصل حالت و جذب در مرتبه فنا باشد و آن مردمان که با این
 نرسیده باشند حالت ایشان مجاز نیست بعد از آن فرمود در پاک پین شریف بسیار
 هندوان در محفل صوفیان آمده حالت و جذب میکردند پس بعد از حالت بنده سب کفر
 می ماند چنان حالت نزد صوفی کرام هیچ فائده ندارد و بعد از آن فرمود سماع و صلی
 الی الحق است مراحل طریقت را و نقصان است اهل شریعت را بعد از آن سخن
 در ذکر استغراق افتاد و مہر محمد بخش عرض کرد که مسمیان حسین قوم کنجال و غلام حسین قوم
 چاٹیٹ یا ساکنان بلده لپہ بارادہ زیارت حضرت خواجہ توسوی میرفتند و در راه حسین
 کنجال از رفیق پرسید که شمار حضرت صاحب شناسند و نام تو میداند غلام حسین گفت
 ما و یقین نیست که حضرت صاحب ولایت و قومیت و اسمیت شکرت من واقف ہوں

حسین گفت ما را بخوبی می شناسند الغرض چون بر دروازه حجره مبارک آنحضرت رسیدند
 اول حسین کنجال اندون فته قدم بوسید پرسیدند که تو کیستی گفت که من حسین ام فرمودند
 که ام حسین گفت حسین کنجال ام فرمودند حسین کنجر باز عرض کرد که حسین کنجال ام فرمود
 خیر نشین بدانان غلام حسین قدم بوس شد فرمودند ای غلام حسین خوش آمدی بی شایسته
 شما خیریت بعد از آن فرمود که روزی بی بی عاتشه صدیقه رضی الله تعالی عنهما بخت
 رسول علیه السلام رفت آنحضرت پرسید که ام سمت گفت عاتشه ام فرمودند که ام سمت
 گفت دختر ابو بکر صدیق رضی الله عنه فرمودند که ام ابو بکر گفت یا رشام پس رسول علیه
 خاموش شدند بعد از آن فرمود که این وقت استغراق بر همه اولیایم آید بعد از آن
 سخن در ذکر استغراق شیخ عبده تحت رد و لوی فتا و خواجه شمس العارفین فرمود روزی بر
 سایه درختی نشسته بودند مرغی باواز خوش بران درخت تسبیح میخواند و لذت آواز او در
 دل ایشان غلبه کرده همه عمر در ذوق او مستغرق ماند بعد از آن فرمود وقتی در توبه
 شریف مجلس سماع آهسته بود صاحبزاده عبدالغفور پسر غلام نبی چهاروی را حالتی پیدا شد
 و بپا در خود بر روضه مبارک خواجه قوسوی جار و کشی میکرد بجات استغراق مستغرق میبود
 و بسبب غلبه جذب جانب محض نشینان هرگز التفات نفرمودی در آن حال نزد آنحضرت
 رفته این شعر می گفتیم می شنیدی عشق تیر نه پهن همین پریان کو بی مهربانی چاکانهای
 سوسوی من دیده باز با استغراق مشغول شدند بعد از آن فرمود که اندو لوی احمد دین خلیفه
 خواجه تونیوی شنیدم که روزی حضرت محکم دین سیرانی رحمه الله علیه در راه میرفتند و دیدند که
 دو شخص خیزی بر دوش نهاده می آیند محکم الدین صاحب برفیق خود گفت که قاتلان من می آیند
 چون نزدیک شدند و آن دو کس قوالان بودند و بر دوش شان سنان بودند و همانجا نشسته
 سرود میخواندند و بجز دشمنیدن آواز تن مبارک آن حضرت همه خون شد چون قوالان این
 حال معاینه کردند بگریختند و رفیق آن حضرت حیران نشست که اکنون چگونه پس حاکم آنحضرت

مکرم استغراق حضرت رماله پناه صلوات الله علیه

در استغراق شیخ عبدالمقود و لوی

در استغراق صاحبزاده عبدالغفور و لوی

در استغراق حضرت محکم دین خلیفه

پران فحن انداخته بنشست آهسته آهسته زیر آن چادر وجود مبارک آن حضرت یکستور
 سابق درست شد و روانه شدند **النگاه** فرمود که استغراق آنحضرت چنان بود که اکثر
 اوقات بنیت نماز سبادهای تاجبیدی که وقت نماز فوت می شد می فیکت نماز میزدند
 تا بام نشدی و بعضی اوقات اگر بوقت نیت نماز کسی سرود که در بی همان وقت نیت
 ایشان کامل شد **النگاه** فرمود که در حق ایشان سرود نهایت مفید بود و در حق بعضی
 مبتدیان زهر قاتل است بعد از آن مردی عرض کرد که شخصی در ملک حججه بود
 بشیخت مشهور ساخت و اکثر مردمان دعات و اوصای آن بهجت کنند و در حق اچشتیان هم
 لعن کند **خواجه شمس العارفین** فرمود چه لعن کند گفت گنبد که حاجگان چشت سرود میزدند
 و این حرام است **خواجه صاحب فرمود** این عجب سلما نیت که غنا و تعصب حق مسلمانان
 حلال دانند و سرور حرام که اکثر مردمان بوسیله سماع بحق و ضل شدند **مرآت**
و هفتم در ذکر محبت خدا و رسول و دوستی دوستان و ذکر تبرکات
سور کائنات و اولیایان و ائمه

شب روز پنجشنبه سعادت قدم بهی حاصی شد معرینان دیگر نیز حاضر بودند سخن در ذکر
 محبت خدایتعالی افتاد **خواجه شمس العارفین** فرمود اصل بر همه عبادات محبت الهی است
 هر چند محبت زیاده تر باشد همان قدر در عبادات او تیر تر گردد و چهارمین محل بند عرض
 داشت که ترقی محبت الهی بچلو حاصل شود فرمود بواعث حصول محبت الهی بیشترند
 اما برای ترقی محبت و سید ذکر بهتر است چند آنکه در ذکر مداومت کند محبت او بیشتر باشد
 چنانچه در حدیث آمده **من احب شیئی اکثر ذکره** باز گفتم ذکر هر چه باشد یا خفی
 فرمود بجه طوریکه باشد کافی است زیرا که مراد ذکر یا دوستی است بجه وجهی که باشد بهتر
 بعد از آن سخن در محبت **خواجه قطب الدین** افتاد **خواجه شمس العارفین** فرمود یکس
 خبر رسال میدادند اتفاقا سیر در ایشان افتاد آمد پیر ایشان تنگ شده پیش کس سیر افتاد

مرآت می دانم و ذکر محبت خدا و رسول و دوستان و اولیایان و ائمه

اصل محبات محبت الهی است

ذکر محبت خدایتعالی و رسول و دوستان و اولیایان و ائمه

ظاهر کرد مردمان با حضرت پیش آورده مدد خواستند که از بایان غفلت شده که احوال ایشان
 نیز پرسیدیم چون صاحب باین امر واقف شدند از زبان مبارک گفتند که اینها را
 بر آنکس که سرفاقت من ظاهر کرد از امیر این بن مجرب و این قل پسر آن حضرت همراه طفلان
 بازی میکردند و گردن او شکست و جان شیرین بحق تسلیم کرد و بجان آمد دوستی حق
 درون آن حضرت چنان غالب تر بود که محبت پسر خود چیزی باقی نماند بعد از آن بن
 سنی حکایت بر زبان مبارک را اند که چون حضرت ابراهیم و حمزه آمدند علیه السلام جانیکه
 بر رفت پسر خود نزد مادر او بگذشتند چون بزرگ شدند گفت پدر من کیاست مادرش
 گفت الحال در مکه نشان میدهند گفت من نیز بیکه روم و پدر خود را زیارت کنم و در
 مدتش باشم پس او را در نخست یافته و بدین نهادی کرد هر کس که آذو حج میدارد باید از
 در احوال او بزم خود کنم بجز این خبر چهار هزار مرد میآمدند همه را زانو در احوال داده بیکه آورد
 با میدادند زیارت پدر خود و مشرف شوم چون بیکه رسید در مسجد حرم جماعتی مرتبه پیش
 را دید پرسید که ابراهیم آدم را نشاید گفتند شیخ است بطلب میزم بصحرای مدینه
 ما بیار و در بفرود شد و نان خود و پسر بصحرای رفت پیری را دید پشته میزم بر سر نهاده
 می آید گریه بر پیر افتاد و آقا خود را بگفت داشت و آهسته و پستی او می رفت تا باز از او بفرود
 و نان پیش اصحاب خود آورد و بنام مشغول شد و بعد از نماز با اصحاب خود گفت که خود را
 دیدن طفلان آمد و نگه دارید خاصه مرد که زنان و کودکان در اینجا بسیار آمده اند همه
 قبول کردند چون حاجیان بطواف مشغول شدند ابراهیم نیز در و نظر کرد و باران از دیدن
 او تعجب کردند چون از طواف فارغ شدند گفتند ما را فرمودید که هیچ امر و وزن نظر
 نکنید و شما بنامی صاحبان مگر است چه حکمت بود گفت پسر شیر خواره و بی گناه
 چنین و آنم که شاید او آن پسر هست روزی دیگر از یاران ابراهیم مدد قافله بخوان رفت
 مان پسر در غیمه بر کشتی قرآن میخواند و میگفت پسندیدم و پسرانم دیدم در پیش گفت بیا تا

اینها را که با ایشان بود در طواف مدینه حضرت پیش آورد

شمار پیش درم چون نزدیک رسیدند برآیم نشسته بودند از دور نگاه کرده فریاد برآورد
 گفت پدر من اینست چله یارایان بگریستند و پیر پیشش بنیشتا و چون به پیش آمد بدید سلام
 کرد ابراهیم جواب داد و در کنار گرفته احوالش پرسید پس ابراهیم خواست که برود و پیرش
 نیکداشت ابراهیم روی بآسمان کرد و گفت الهی از محبت پیر مرا محفوظ دار پس پیر در کنار
 او جان بحق تسلیم کرد و یاران گفتند یا ابراهیم این چه بود گفت چون او در کنار گرفتیم محبت
 او در دلم چسبیدند آنرا ای ابراهیم تذکره محبتنا و محبت معنا حکیمنا و عوی
 دوستی ما کنی و با دیگری دوست داری و بدیگری مشغول شوی چون این شنیدیم دعا
 کردم که ای خداوند مرا فریاد رس اگر محبت او مرا از محبت تو باز گرداند یا جان او را
 و یا جان من عاقبت قبول افتاد اگر ازین حال کسی تعجب آید گویم از ابراهیم شنیدیم که
 پیر خود را قربان کرد تعجب نیست بعد از آن تو بود عالمی به تمام حضرت خواجه توسی
 سکونت کرده بود و در جواب زیارت جناب سرور کائنات صلی الله علیه و سلم شرف
 شد و خدمت حضرت خواجه توسی عرض کرد که ای شب حضرت رسالت آید صلی الله
 علیه و سلم را جواب میدم خواجه صاحب مودت و خیر و تعجب آن عالم خاطر غمگین گردید چون
 دیگر مردمان از حضور آنحضرت بیرون رفتند خواجه صاحب آن عالم زانو فرمود که این زیارت
 خیال توست باید که عینیت رسول علیه الصاوة و السلام حاصل کنی زیرا که ابو جبریل بارها
 زیارت حضرت رسول علیه السلام مشرف شد و ایمان نیار و بعد از آن از فرمود
 دوستی و همان خدای و صحبت با آنها هم وسیله نجات است انگاه فرمود و رفع آنکاره
 نوشته دیدم که شخصی را تو خبر رسول کنند که خدای تو کیست یا پیغمبر تو کدام و دین تو چه اگر مرد
 نیکو کار باشد که بد خدای من است خدمت و رسول من حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه
 و سلم و دین من اسلام است و همچنین اگر شخصی فاجر باشد و در جانش گوید کسی اینست اسم
 پس آنرا احوال و دوزخ بنمایند و باز گویند که دیگر کسی را می دانم که فلان بزرگی را پیغمبر

حضرت خواجه توسی

در بیان

و بخیرت فلان بزرگ رفته بودم و فلان بزرگی را دوست میدارم خدایتعالی را که خدای
 کریمی و شگفتاگان من این بگذارد بطفیل دوست خود همه گمانان و بسیار مزید و بعد
 از آن فرمود شخصی را پرسید که خدا و رسول و دین تو چیست بگوید فلان یعنی نام او کسی
 دوستمان خدا باشد پس حق سبحان را می فرماید بجزمت نام دوست خود همه گمانان
 و بشیخیم پس ازین امر معلوم شد که حب و دشمنان خدایتعالی خبرایمان است سبب
 بخشش بعد از آن فرمود در ویش را باید که از فرمانبرداری خدا و رسول علیه السلام
 غافل نباشد و بحکم الطیعو الله و الطیعو الرسول که محبت بر بند و تاسعادت داورین باید
 بعد از آن فرمود اکثر مردمان رین مان بی زهد و ریاضت خود را با پاسبانی مشغول
 کنند و پیش مردمان عوامی محبت خدا و رسول علیه السلام میکنند و نمی اندک دولت دایره
 و اجتماع آنحضرت صلی الله علیه و سلم است چنانچه خدایتعالی امر فرمود قل انکم نعتم
 تحبون الله فتعبدون بحب که الله همه درین محفل خضر محمد بخش کند لیه کتاب
 شتایع الاعجاز شرح گلشن را از بخدمت فیض در جنت بگذرانید و گفت کتابی که برای
 نویسنیدن در توبه شریف داده بودید با جرت چهارده و پیریه هشت آن تیار است بهت
 چونکه بموجب اوراق آن احبت بیشتر بود و گفتم احرت این کتاب بحال اوراق بسیار است
 خواجشمن الباقین فرمود بزرگی کتاب بقیمت گران خرید شخصی گفت بسیار قیمت داد
 گفت هیچ قیمت نیست که قصه خریدن بنی زینا یوسف علیه السلام را یاد نمی داری گفت
 بلایت جبار چند دادم جان خریدم بنام ایزد و عجب از آن خریدم بعد از آن
 سید صالح شاه سلطان پوری عرض داشت که سده چیزی در زمره صوفیه گرام تهر نام
 محبت و مذتیب پیغمبر و تعبادات اما گرام چیزی فضیلت میدارم فرمود و نزد صوفیه دو
 چیز فاضل تر از دیگران است و دیگر جذب محبت خدایتعالی دارد و از کار و دنیای
 ترقی محبت هستند اکثر سالکان ازین راه بقریب حق پیوستند بعد از آن بجهت وادار

کتابی در نام از چند نام است

خبر در امر صوفیه

بهیسی غلیوی عرض داشت و بجا فرمایند تا خدا تعالی محبت خود عنایت فرماید و از بهستی
 فرمودم که ای کزنده خواجه شمس العارفین فرمود این عطای اکتبیت هر که خواهد بدو باز
 داشت که شمارا بجهای محبوب بجانی میدانم مرا جام وصال او بنوشانید این بیت در جوار
 خوانند بیت کلمه لوک میتهون مایی دی پیچیدی هوک دیشان آب ماسه نون
 و نهو بیان بعد از این سید عرش و عرض داشت که سلسله قادریه از سلاسل دیگر
 فوقیت دارد و بعد از آنکه حضرت غوث الاعظم مقام محبوبیت رسیدند خواجه شمس العارفین
 فرمود اگر چه در زرش همه سلاسل علامه است اما مقصود اوست و آن عرفان حق است
 انگاه فرمود و هیچ مشایخ حسب استعداد خود مقام محبوبیت یافته اند و این بیت بزرگان یک
 مانده بیت ما گویند در جهان یک یزید بود پس هر که در اصل شد بجانان یزید و یک
 بعد از این فرمود و مدار مقام محبوبیت بر توحید است و مدار توحید بر فناء و مدار فناء
 بر بجز و بر حاصل نیست پس این مرد در همه سلاسل موجود است چه قادری چه شیشه
 بعد از این فرمود غوث الاعظم رضی الله عنه چهار روز در مقام محبوبیت ماندند و
 حضرت خواجه نظام الدین بدو توفی و بهقده روز بعد از این فرمود ای درویش
 شب چهار رفته است اکنون بحجره ای خود آرام کنی بنده عرض داشت که چنین شب
 وصل شما باز که بدست آید غنیمت است که بصحبت ایشان بگذرد انگاه این معراج
 بزرگان باک مصرع شب قدر اتی شب است پهلوی پر و صله و اتی انوکش می نویسد
 از این بنده عرض داشت که دیوان حضرت خواجه قطب الدین محمد السید بیچونه
 است فرمود عجیب کتابیست عالمی مضمون که بفهم هر کس نیاید باز فرمود و غیر کتاب است
 خواجه قطب صاحب از حضرت گنج شکر به ظاهر اند که چون کمال مراد این قدر باشد پس
 حال پیر از عالی تر خواهد بود بعد از این پیر غلام محمد سیال عرض داشت که در مقام
 حضرت گنج شکر رحمه الله علیه قرص جوینه داشته است بعضی مردان گمان می کردند که

در مقام محبوبیت درویش

در مقام

حضرت بوقت گرنگی از ایستاده آمدن است بانه خواجہ شمس العارفین فرمودند
 که سه چوبین برای تعلیم نفس برداشته بود و چپیکه خوردنی و در آن از اختصار بود
 و هر دو لبیک نه کاسه برنگ فرمودی تا آنکه اینقدر باقی ماند از آنان تصور کرده بر
 زیارت مردان داشته اند بعد از آن فرمود حضرت گنج شکر اکثر مدت در بایده گند
 میگرداندی نه ای خود ابرگ های اراک و غیره ساختند سی خواجہ نظام الدین علیه
 الرحمت میفرمودند و تنیک موسم گل و برگ درختان نوپیردن آمدی و از و غذا ساخته
 مار عید بودی بعد از آن چند و دوا شاه عرض داشت که رسول الله صلی الله علیه و سلم
 فرمود الْفَقْرُ فَتْرٌ وَالْكَفَرُ هِجْرٌ مراد این فقر چیست فرمود معنی این نزد صوفیه
 کلام فاقه است و این گرسنگی روشنی دل است بعد از آن دعا گو عرض داشت که
 چیزی برای تبرک عنایت فرمایند خواجہ شمس العارفین فرمود تبرکات بر دو قسم اند
 صورتی معنوی صورتی شل چایده و پیر این کلاه و تعلیم و غیره و معنوی باشد
 از لایف و ذکر و فکر که بر بیان ارشاد کنند پس مرید را باید که بر تبرکات معنوی مداومت
 نماید زیرا که داشتن تبرکات ظاهری مرتبه مجاریست پس مجاز بقوله حقیقت که باشد
 بعد از آن سخن در ذکر تبرکات سمر کائنات صلی الله علیه و سلم افتاد خواجہ شمس
 العارفین بنمود خیر ببارکات رسول الله صلی الله علیه و سلم و تحفه سلام و علامات شخصی
 چند است حضرت خواجہ معین الدین اجمیری پشت پشت رسیده بودند که چو حسین
 شخصه بزبان تو ظاهر شود تبرکات مذکور او را بدی و دعا خیر در حق اهل سلسله بخاوی
 الغرض تا آخر عمر خواجہ معین الدین شخصی موصوفه بظهور نیامد و وقت وصال خواجہ
 طلب الدین را وصیت کردند که تبرکات سمر کائنات صلی الله علیه و سلم بر روی که با این
 اوصاف موصوفه باشد بهی دعا خیر بطبعی تا آخرت بزبان خواجہ قطب صاحب هم میگوید
 و ایشان نیز بطریق مذکور خواجہ فرید الدین گنج شکر را وصیت کرد و ایشان حضرت

کاسه چوبین

ذکر کلاه

خواجہ نظام الدین را سپر نمود و چون خواجہ نصیر الدین سعادتمند قدم بوسی ایشان حاصل
 کرد و شرف بیعت یافت خواجہ نظام الدین دست که مستحق آن تبرکات این است
 در پی آن شدند که حسب موصفہ ایانت حالہ ایشان نموده دعا طلبی کنیم روز عید مردان
 خاص و عام برای شستن حایه و غسل برکنارہ حوض شمسی فتنہ بودند اتفاقاً حضرت خواجہ
 نظام الدین این حوض فتنہ دیدند کہ خواجہ نصیر الدین برکنارہ حوض پای در آب کاشیده
 بمراقبت نشسته بودند خواجہ نظام الدین از کنارہ دیگر غوطہ زده نزد خواجہ نصیر الدین رسید
 بوسه بر پای او دادند چون خواجہ نصیر الدین پای خود را میرون کرد زار زار گریست
 و گفت تعجب ام کہ ایشان بر پای من بوسه داده اند زہود تعجب نیست بلکه سبب ارشاد پیران
 کہ بوسه بر قدم تو بوسه دادم بعد از آن تحفہ سلام وجہ سہول علیہ السلام بایشان دادند
 خواجہ نصیر الدین خصوصاً ختہ جبہ مبارک پوشیدہ و دو گانہ شکرانہ بگذشت و دست
 دعا بجانب مجیب الدعوات برداشتہ مناجات کرد کہ ای بار خدا یا جمیع اہل سلسلہ
 از جہل و فقر کتب محفوظہ دار و خاتمہ ہر یک یا ایمان گردان آمین یا رب العالمین
 بعد از آن فرمود اجابت دعا اول و دوم ظاہرست کہ خلفای حقیقیہ نظامیہ
 بہر دو دعا بہرہ یافتہ اند و تفسیر است کہ خاتمہ ایشان بر ایمان باشد انشاء اللہ تعالیٰ
 امرآة سے ہشتم ذکر عشق و فضیلت آن

را قہر دست دراز عشق و فضیلت آن

روز سہ شنبہ سعادت قدم بوسی حاصل شد مولوی نور احمد چنیوٹی و مولوی نور
 پنیوی و سید اکمل بخش لاٹگری و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در باب عشق افتاد و خواجہ
 شمس الدارین فرمود اتفاقاً در پاک پٹن نجدت حضرت محمد علی شاہ صاحب فرامادی
 مشرف شدم پرسیدند کہ وطن شما کہ امست گفتم در علاقہ بلک جہنگ نزد قصبہ
 موضع سیال سکونت دارم فرمودند اگر حیرت از احوال ہمیر و ہنجہ سلام ہم باشد ہم
 گفتیم کہ در من صنییر ملک و وطن کہ صیب برگزیدہ اند بن علم فتنہ بودہ ام ازین جہت غافل

نور احمد چنیوٹی

اقامت در وطن کم افتاد و گداز شخص ضعیف العمر احوال بهر بنجار رسیدیم آن شخص گفت
 که مردی سفید پیش از پذیر خود نقل میکرد که من مادرین بابتخت افلاس نزد چوچک
 سیاهال پدر بهر سگنت کردیم و مدکار گذاری چوچک گذران میکردیم روزی والده
 بنیان خشک و دودخ ترش مراد او گفت که بنجانام خندنگارال مویشتی مادر چراگاه
 بنیان مکان باشد ویرا بدی چون آنجا رسیدیم دیدیم که سنگون کرده برنی خود پیشانی نهاد
 شک خون نیکرید و زیر چشمان او نقش پاگاه و میش پر خون شده چون تان دودخ پیش او
 کردم گفت دودخ بنوش و تان یر درخت فلان بنه چون افسان بدم این حال پیش
 والده بهر بیان نمودم خشمناک شده دوک از چرخه بهر کشیده در پیشانی او برزد و چوچک
 بیرون نیامد پس گفت حال این بخت سوخته نیست که ذره خون مبدن او نمانده و
 آن فریه پر خون که شمشیر نرفته اندین بخت خون میگردد بعد از آن فرمود
 محمد علی شاه روی سوی من آورد و قصه حضرت شیخ عبدالقدوس بیان فرمود که زو
 سبب شیخ موصوفت لایب بود که اکثر مهنودان آنجا غسل میکردند اتفاقا خادمی حضرت
 شیخ عبدالقدوس آنجا رفت و بر دختر ساهوکار عاشق شد ازین جهت آنجا آمد رفت
 می داشت روزی آن درویش بآلاب رفت و گادری را معلوم بود که این درویش
 دختر ساهوکار عاشق است گفت مشوقه تو درین آلاب غرق شد پس مهر و شمعین
 احوال مشوقه در آلاب غوطه زده ببرد بعد از آن دختر ساهوکار بیاورد گفت
 که عاشق تو در آلاب غرق شده است گفت که ام جا گفت فلانجا بحال همان جا خود را
 بینداخت و غرق شد چون این کیفیت ساهوکار بدانشید چند خواصان بر آن آلاب
 بر دو چوچک آن هر روز بیرون گرد داشت هر دو چوچکیده بودند هر چند در جداس آن
 کوشش کردند هرگز جدا نشدند و اهل اسلام گفتند که این هر دو را دقن کنیم و بپزند
 گفتند که می بپزیم و یا بشیر جدا کرده علیحدہ علیحدہ سرانجام او بکنیم چون این بجز

شیخ عبد القدوس پسند نزد آن فرمود ای درویش در حق مجاز کمال شد
 مگر مجاز چای تبادوست بجز در میان شیخ صاحب پشت هر دو جدا شده اند پس آن درویش را
 در حجره دفن کردند بعد از چند روز شیخ عبد القدوس حجت نماز توحید مسجد آمد خادمی نام
 نبود که ابرق پر نموده پیش شیخ بیار و درین فکر استاده بودند که همان درویش را
 خود بیرون آمده کوزه آب و دست گرفته حاضر شد شیخ فرمود ای درویش از کجا آمدی
 گفت اگر تشنه از زانی فرایند مقام خود شما را بنمایم خواهد همراه آن در حجره دفنند که
 تحت روضه در میان آن قبر نهاده است و آن دختر ساهو کار بر تخت نشسته بتلاش در آن
 مشغول است شیخ صاحب فرمود این منصبی بچه یافتی گفت بربکرت ایشان بعد از آن
 سید امیر شاه چاچی دیوان معین پیش حضرت صاحب نهاد گفت که این دیوان از خاص
 کتب خانه خواهد معین آمدین صاحب حاصل کرد و هم چنان شمس العارضین مطالع فرموده آن
 بیت بر زبان مبارک را نماند بیت جایکه زاهدان بهر ارا بر معین سنده مستی شراب
 عشق بنیکه میرسد بعد از آن این غزل بر زبان مبارک ماند غزل مراد
 دل بغیر از دوست چیزی در نمی گنجد و بخت خانه سلطان کسی نگیرد بگنجد تا بخت
 و دیگر این غزل نیز خواندند غزل ملین عشقم کنون سوئی گلستان میروم بود
 از آن گل یافتم ادر پی آن میروم تا آخر بعد از آن فرمود حضرت خواجه توسی
 میفرمودی ای سالک طریقه عشق بیا موز و محبت حق تعالی حاصل کن که حاصل همه
 ماست بعد از آن فرمود خواجه توسی بیاعت کمال تغیر حق و عشق و در ایشان
 خود را بعت عشق می آموختند گاهی بنشین اربعین متوجه نشدی در روزه نفلی نیز را غیب
 نبود و این همه و امر به این هم فرمودندی بعد از آن فرمود و غرض از روزه و این
 خلاف نفس است پس خواجه صاحب گوناگون خلاف نفس بر خود تیار کرده بودند و در این
 و غیره ریاضات را باو عجب هم واقع شود و بخت عشق بعد از این بجا که عرض شد

که منی بهیت متاب عشق زودی اگر چه مجاز نیست که آن بهر حقیقت کار ساز نیست
 بهیست خواهر شمس العارفین فرموده مرا از عشق مجازی احکام شرعی و متابعت طریقت
 است چون برید صادق درین برود و متابعت قدم باشد یقین است که بهر تبه عشق حقیقی خواهد
 رسید بعد از آن که چند زمان بکشد و بیرون اجازت شوهران خود با شوق کمال بسیار
 تو سه مقدمه سواری کشتی روانه شدند چنانچه زنان از کشت عشق پیش از کشتی مردان
 در زمانه شریف رسیدند بخدمت خواهر تو سودی عرض داشتند که زیر دامن ایشان از جبر
 و تشییع شوهران خود پناه جویم و در سایه عطوفت شما گشت نمایم انگاه فرموده بیا وجود
 چنین تکلیفات سعادت صحبت حاصل کردن آنحضرت بجز رسیدن عشق حاصل نمیشود
 بعد از این محل چند مردان زنان معشوقان گمان موضع بل بیکماری باراده
 زیارت حرمین شریفین درین فقیر خانه آمدند و کیفیت زیارت حرمین اظهار ساختند و چه
 غرضی از ایشان شناسانده چو بینه آرد وادیم و دوستیم که بر دشت این تکلیفات از عشق
 بهر طرف که خواهد بود بعد از این محل مولوی معظّم دین صاحب عرض شت که امروز
 جمیع خاکبوسان آستان بنبی عشق و محبت حالت کرده اند چنانچه مولوی فتح محمد سکنه
 سیاه بنبی محبت متاساده حالت میکردی و از مستی عشق ناله و زاری نمودندی خواهر
 شمس العارفین فرمود عشق بمنزله جنون است و جنون بر چند اقسام است لهذا است
 صوفیان بچند وجه بطحور می آید بعد از آن این قول بر زبان مبارک اندید که
 الفشوق جنون و الجنون فنون بعد از آن این شعر بر زبان مبارک رانده بشعر
 کسکه در دل پیاری تهاراناز کیا سببه جو گذر و صیقل او پروهی شهباز کیا سببه
 بعد از آن فرموده مرا زدی خواهر تو سودی برکناره دریا سپند رسیدند و کشتی موجود
 بود و فرمود ای دوستان بشمار باشید و عشق خود را از عشق زنان کمتر بشمارید
 قطعه بهر شایا بود کرده فرمودند که عشق از عشق بهیجا کمتر نیست پس آنحضرت کمر بسته و

ما اینک

فکری

دریا قدم زدند اگر چه آب ریاض قلاب بود اما هر یک تازان و ناف رسیده و هر دو ایشان
 پس آنحضرت نیز بخیریت گذشتند بعد از آن حکایت یوسف بن جیمین بزرگوار
 دادند که یوسف بن جیمین شریفین رفت منزل بمنزل راه دراز قطع نمود
 بهیت الله شریف رسید در روزی در بازار رفتند ناگه نظر دختر امیر بر ایشان افتاد
 بجز و دیدن وی ماه و شش آنحضرت از دل و جان متعجب شده عاشق گشت شبی بر آفتاب
 نشسته بودند ناگه آن دختر مذکور از غلبه محبت خود را در کنار ایشان کند چون آن
 حضرت از این واقعه اطلاع یافت او را از کنار خود انداخته بسوی ویرانه رفت و گریه
 کنان بجناب حق تعالی مناجات کرد که ای خداوند کریم من بیک چه آدم و بچه بلا گرفتار
 شده ام بحالت گریه ایشان را خواب آورده بپند که خیمه زده است و بزرگے خوب روی بر
 تخت نشسته است و بگردان لشکر بایان خیمه زده اند پرسیدند که صاحب این خیمه و
 این لشکر کیست گفتند یوسف علیه السلام است که در اینجا بی تشریف آورده اند این خیمه
 لشکر ایشان است گفت اگر اجازت باشد زیارت ایشان شرف شوم گفتند برو چون
 اندرون خیمه رفت زمین خدمت بوسیله گفت باعث تشریف آوری ایشان اینجا
 چه بود گفتند خدا تعالی مرا چنین فرموده که ای یوسف بر تو دختر امیر عاشق شده بود که
 ترا محفوظ داشتیم در ورطه گمراهی گرفتار میشد بدین که دوست من یوسف بن جیمین
 معاهده گرفتار شده اما چون اطلاع یافت فوراً از آن خود دور انداخت پس این عیث
 برای زیارت تو آدم یوسف بن حسین گفت چیزی ارشاد فرمایند گفتند نزد حضرت
 ذوالنون مصری برو حسب الامر بخدمت آنحضرت آمد ذوالنون گفت از کجای می آئی
 گفت از شهر رنجی همین قدر پرسید سال تمام شد گاهی با بوالنفات نفرود بعد از سال
 پرسید که نام تو چیست گفت یوسف بن جیمین باز بعد از سال پرسید طلبت چیست
 گفت اسم اعظم ارشاد فرمایند طریقه پوشیده میبرد و داد و گفت بر لب دریا بزرگوار

میدارد آنرا این امامت من بده چون ظرف گرفته رفت از اندرون و آواز شنید
 متعجب که چه چیز است چون سرش را آن پرده پشت مویش ازو گنبد زده بر وقت حیران
 ماند که اکنون چگونه جواب هم آخر متفکر شده جانب آن بزرگی رفت و کیفیت حال
 بیان کرد آنحضرت فرمود غم خور آن از مایش تو بود پس رخصت شده باز بنجد مت
 حضرت ذوالنون آمد و تحقیق بیان کرد ذوالنون فرمود چون طاقت نگه داشتن یک
 حیوان حقیر نه توانی اسم اعظم که نگه داری بعد از آن فرمود شاید بخان مقصدین
 چنین بوده اند که بعد از سه سال پرسید که مطلب تو چیست بعد از آن فرمود در و
 مردمان بنجد مت حضرت ذوالنون مصری عرض کردند که دعا فرمایند تا خدایتعالی
 باران رحمت عانت فرماید پس آن حضرت علی الصبح سمت مدین سفر کردند بعد
 از آن خدایتعالی بار رحمت نازل فرمود بعد از چند مدت باز آنحضرت آمدند مردمان
 پرسیدند که باعث رفتن ایشان چه بود فرمودند بشمار این اعمال مردمان اساک باران
 میشود دیدم که از همه بزرگوار تر منم لهذا سفر کردم انگاه این بیت خواندند بیت
 شنیدم که بر مرغ مور و ودان بشود تنگ روزی ز فضل بدان بعد از آن فرمود
 حضرت خواجه توسوی مهاباد شریف بر عرس حضرت قبله عالم چهارومی میفرستند و
 چون برکناره دریاکه در اینجا پنج دریا جمع شوند رسیدند ملاحان گفت مبلغ بیست روپ
 که یک کشتی بدید تا سوار کنم خواجه صاحب فرمود اگر صدر و پیوه پنجو هتید هم میدادم
 پس آنحضرت جامع درویشان بر کشتی سوار کرده روانه کردند چون دریان دریا رسید
 بلرزد و آب دران میفتاد و همه کس از جان خود در شکیست و زو اب صاحب عرض
 داشت که جمیع اهل کشتی از خوف غرق شدن هراسان پریشان اند و دعا فرمایند
 تا کشتی بخیریت برکناره برسد فرمود در خور و سالی نهایت مخلص بودم چنانچه
 جهت لبوس بدون خرقه شپشیم خیری دیگر نداشتم الحال از فضل این دست

بهر سبب نهایت چون آن ذات که میقدر مصر با نیلها فرموده است بحال اگر ازین
 براندازد عیانت او در زینت والایه عاشق او ام هر چه خواهد بکند بعد از آن غم
 آب از کشتی بیرون کنید و خود نیز بر دست مبارک آب بیرون انداختنی تا آنکه کشتی بر کنار
 نجسیت رسد بعد از آن فرمودند که اگر م نام بزرگی بود بر نفس خود بار مجاهده نهاده
 بودند چنانچه هیچ گاه نماز سجای خود غسل کرده بگذاشتی و این باعث در موسم سهراب
 و پای اخضر شل میشدند و زری غسل کرده می آمدند بسبب غلبه سر و وضعی
 زمین بنیاد و زنی خندیده گفت عجب عشق است که با وجود پیری و سردی از
 غسل باز نمی آیند فرمود ای من نادان از حال من حیرت میداری ندانی که چون
 خاوند شما بیگند خوش باشید و اگر خاوند حقیقی ما را بیگند چه عجب است بعد از آن
 فرمود محبت کمال واقع خطرات و قاضی الحاجات است یعنی چون محبت محبوب
 بر عاشق غالب شود هر حاجت و نصبت که پیش آید تنگ نمی شود بلکه آنرا باعث یاد
 داشت و دست خود و داند بعد از آن فرمود چون در وجود صوفی عشق غلبه کند همه
 منازل سلوک طی شوند و بهر چه خیر تعلق نماید بلکه حب مشیخت از دل او نیز بیرون
 آید گاه این بیت بر زبان مبارک رانده میست احمد تو عاشقی ترا بشیخت چه کار و دیار
 باش سلسله شد شد شد بعد از آن مولوی معظم دین التماس کرد که چو سالک
 طریقت در منزل عشق قدم زنند اتباع و مذهب چون تواند کرد فرمود عشق آنست است
 همه شایستو محبوب بسوزد و راه جانب محبوب خود بختاید بعد از آن این بیت
 بر زبان مبارک رانده میست مذهب باندی در وازی اوچی عاشق و راه موری و موری
 پس دوازده کردی عشق پیونی ز موری انگاه فرمود راه تقید چه مذهب راه رست
 بلند است اما عاشقان تجلیات مشوق را مشرب خود سازند و بلبه عشق داده تنگ
 مقید شمر نیست اگر کشاده ساخته بگذرد چنانچه بزرگی فرموده چه بیت مصطفی

در نماز سجده

در عشق

در عشق

است و مایه فقیه ندیم و که بشیریت پرستان توان نماز کردن بعد از آن
 این بیت بر زبان مبارک راند **میت پیلے پٹ دینی لنگے چنگ دینی سیکے**
 آنکے پٹ سٹ دسی ٹی و حیدر ایہ بجای نہیں کوئی پوری والی وٹ دینے
 بعد از آن فرمود لنگی مراد شریعت و چنگ و جو و مطلق و میر عاشق واک مراد عشق و
 بجای عبارت از دوگان ناقص و پوری والی حضرت رسالت پناه صلی اللہ علیہ
 سلم است چون عاشق در منزل عشق قدم زد و آتش عشق حقیقی افزود و لنگی شریعت
 بود و عشق که مراد مرتبه بالاترین است باقی ماند بعد از آن فرمود عشق و شک
 به چند آزارینہان کند آخر خود ظاہر گردد و حسن ہم ازین قبیل است ہر چند در حجاب
 باشد ظاہر گردد بعد از آن مولوی مظہر دین عرض داشت کہ چون وجود واحد است
 در احکام شریعتی بچطور نگہداشت کند چہ بنامی شریعت ہمہ بر اثبات دومی خواہ
 نفس العارفین فرمود اگر چہ حق بہین است کہ بذات واجب الوجود و چیزی دیگر نیست
 مامردان فاضل و عارفان کامل ہر عشق و پروردہ شریعت پوشیدہ دارند بعد
 از آن این بیت بر زبان مبارک راند **میت از خیال لطفائی مشاطہ چالاک**
 طبع و در ضمیر پر گل خوش میکند پنهان گلاب بعد از آن فرمود و لطف صفا
 شریعت و طی عرفان بارتیعالی است و مشاطہ عارف و چالاک طبع صفت او است
 پر گل احکام شریعت است و از گلاب مراد عشق حقیقی است یعنی چنانکہ گلاب در گل
 بچن مسترست برین نوال عارف کامل عشق را در لباس شریعت پنهان میدارد وینے
 ظاہر خود را بشریعت آہستہ کند و باطن را بحقیقت نرین سازد تا مراد کامل و مکمل گردد
 بعد از آن سخن در جوشش عشق مخدوم علی احمد صاحبزادہ خواجہ شمس العارفین فرمود
 اگر شریعت مختصر است و باید گذرانید و است و از ماکولات لذیذ و غریب ترک کردہ بودند
 اما ذاتی قدری پرگترہ و غیرہ گذرتی باطنی لختہ بر شہ کلخ نہادہ زیرا آن ہمہ ہم نمود

در حق خود عالمی
 در حق خود عالمی

و ز گوش بزرگ آنحضرت با و از بلند حق حق گفته عرض نمودی که طعام خود دنی
 تیار است چون ششم آنحضرت بران هیزم افتادی فانی الحال در هیزم آتش از دختی پس
 چون آتشی بختی میشد بوقت اظهار پیش ایشان بنیادی خواهد صاحبنا و انفرمود
 تا که بسیار ابحانمودی و میگفتی که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم و دیگر اولیاء
 اکرام و حضرت خواجہ فرید الدین گنج شکر پیر ایشان نیز خورده اند اگر ایشان قدری بخورند
 سنت آنها سجا آورده شود پس حسب خواهش درویشان قدر دونه انگشت ازان بخورند
 و باقی بدرویشان دادی بعد ازان پهرین معنی فرمود دروی بری نماز جمعه بخوانند
 در سجده آمدند و در صف اول نشستند و دونه صد مالکی نشین دران سجده آمدند چون آن
 امر را آمدند خواجہ صاحب تبرید رج پاپس میگردد تا آنکه از احاطه مسجد بیرون جای یافتند
 در دل آنحضرت جوشش آمد چون مردمان در سجده شدند فرمود تو هم خدایر اسجد کن
 بجز فرمودن آنحضرت مسجد بزرگان افتاد و همه اهل مسجد ملاک شدند بعد ازان فرمود
 قبر شریف آنحضرت در پیران کلیرست و آنجا بوندگان می مانند چون مردمان از نقد و طعام
 و غیره می آرند طعام را بخورند و نقد را در غدیر بیندازند چون بعد از چند مدت مجاوران
 می آیند نقد ازان غدیر بر آورده می برند بعد ازان فرمود سبحان الله بجلال خود
 صاحبیت و جمال حضرت گنج شکر گفت که این پنج حدیث تا احوال خلق است بایستی مزار
 شریف آن حضرت کنند و کسی ایذا نمی رساند بعد ازان دعا گو عرض داشت که در چه مقاب
 بودن خواجہ نظام الدین بلقب زمی زربخش چیست فرمود زمی شخصی طشت از دانه
 پر نموده پیش آنحضرت هدیه کرد و شخصی زنده زدن آنحضرت نشسته بود گفت الهدیة شکر
 خواجہ صاحب طشت گرفته سوی او کرده فرمود که تنها خوشترک پس آن نذر گرفت
 پس ازین جهت آزادی زربخش میگوند و هر شخصی که بر در آن می آمد خالی زبسته
 بعد ازان بخشی ذکر نگار آنحضرت افتاد خواجہ شمس العارفین فرمود که چه بفرمایم

ذکر خواجہ نظام الدین

پنج صد قبال در لنگر ایشان مقیم بودند و سران توانان خواجه امیر خسرو بود و دیگر
 مردمان آستان نیز از حدسیردن بودند چنانچه مصالح مثل نمک و فلفل و زیره و غیره
 بقدر باره شتر روز مقرره خرج میشدی بعد از آن فرمود روزی اهل کاران با شتر
 دلی عرض داشت که درویشان خواجه نظام الدین در بازار می آیند و همه اجناس خرید
 نموده می بردند برای شیخ دین بیستم چیز باقی نماند که نیرید یا نیند یا دوا که خود از روز
 در بازارهای سادی کنید که درویشان از چیزی نمی رهند چون این خبر باستمی و احوال نظام الدین
 رسید درویشان خود را فرمود که بفلان طرف شهر بیت نظام آباد نام در اینجا بقیه
 چیز موافق مرضی خود بیاورید و بدان عرض کردند که این طرف که ام شهر نیست بلکه
 ویرانه است خواجه صاحب فرمود شما بروید و حسب فرمان درویشان فرستاد و شمع عظیم
 یافتند که همه اجناس را آن موجود بود پس درویشان تا چند مدت از آن شتر بار کرده
 می آوردند تا آنکه این خبر به بادشاه رسید و شرم سار شدند گفت که این لنگر خدای است از
 کسی نباید می شود بعد از آن مولوی غلام محمد کوسوی گجراتی عرض داشت که خواجه
 نظام الدین برای حج فرستند باینه خواجه شمس الدار فین فرمود از راه خشکی رفتن چون قبر بر مولوی
 نظام الدین رسیدند فاتحه خواندند امیر خسرو و صاحب نیز همراه آنحضرت بودند و حضرت امیر
 خسرو مولوی شربت مولوی صاحب دین این بیت بر زبان مبارک انداخت و بدین
 خبر فریم شد بلند زلزله در گور نظامی نگردد همان مان شمشیر به نه از قبر آن حضرت
 بیرون آمد و حضرت امیر خسرو فی الحال زیر دامن خواجه نظام الدین پیر خود پناه یافت
 و از قبر حضرت مولوی نظام الدین گنجوی آواز برآمد بیت و صف خود را میکنی
 ای خود پسند و بدیده در دگر د بلند بعد از آن فرمود حضرت مولوی نظام الدین
 گنجوی بآبدن آنها اشارت کرده بود و بیت دوهند و بر آید زیند وستان و بیکی
 در باشد دگر با سمان یعنی در دشار و با منیر و و با سمان مراد حضرت خواجه

نظام الدین است بعد از آن غلام حسین قبال این غزل بخواند غزل کافیه مستقیم
 سلمانی مراد کار نیست به هر گز من تا گشته حاجت زنا نیست به از سر البین من
 بر خیز ای نادان طیب به در دین عشق را داروی خردیدار نیست به شاد با شرم
 ای که فردا بر سر باز عشق به وعده قتل است گر چه مشرود دیدار نیست به ایرایا
 گر این من نسبت کن به نسبت باز ندگی دارو و لے خوان باز نیست به خلق میگردد
 که خسرو بت پستی میگردد آری آری میگردد با خلق و عالم کار نیست بعد از آن
 شخصی عرض داشت که توجه فرمایند عاشق خدا تعالی حاصل شود خواجشمس العارفین
 فرمود مسائل عشق بالاتر اند چنین نیست که پاسانی حاصل شوند بلکه ساک را باید
 که در ریاضات و عبادات چنان مستغرق شود که سحر یاقوتی بهیم خیال در دل آید
 چند آنکه در یاقوتی تر آید نماید محبت او نیز تر گردد بعد از آن فرمود چون عاشق
 جان خود بر مشوق قربان نکند عشق او کمال نگیرد آنگاه این بیت بزر زبان مبارک
 را بلند بیت نون ناز بهر پای کشنایار میرا که تحنون سگهای طور نیاز دانی به هو و حجاب
 ناز نیاز گرمی ایچ طور عجایب ناز دانی به شهاب بولکے مویان نون جذبا و می ای هو کم
 غریب ناز دانی به بخشه جان کران قربان و ستهین جیهر یار ای هو و محرم ناز دانی
 بعد از آن رکوعی سوسی نام الدین بر نالی واک کرده این بیت بزر زبان مبارک
 را بلند بیت عاشقی ز بهین در کار و گریان شد نیست به حسن مشوق عیان دیدن
 حیران شد نیست بعد از آن سخن در ذکر بخشه و شعر آن افتاد و عا کو عرض کرد که
 خدا بیش شاعر در کدام جاسکوت میداشتند فرمود از شهر جمون هجرت کرده بخد مت
 حضرت حافظ محمد جمال ملانی سکوت میداشت و صورت آن چندان زیبا بود که
 وقتی حضرت حافظ محمد جمال تبسم کرده او را فرمود شنیدم بودم که در شعر جمون اکثر
 مردان حسین باشند شاید که با نده ایشان باشند گفت آری مانند ایشان باشند

انگاه فرمود چه خوب جواب داد که از سوال آنحضرت جواب گفت یعنی چنانکه حشر ایشان شد
 و درختانست بهین طور چنان و شان است بعد از آن فرمود در شعر بهی که کمال بود که اکثر
 اشعار آن در معنی بودند چون این غور نماید از معانی قریب لغائی بعید واقف شود انگاه
 این مصرع را بر زبان مبارک راند مصرع کریم جوگن بند می و الیا نین بخشه اینو سون
 و الیا نین یعنی جوگن مراد تصدق و بند می الیا ن عبارت از معشوق دیگر است به این
 سوز و الیا ن مراد معشوق خود یعنی تصدق کتم معشوقان دیگر را از معشوق و الی خود
 و ثانی که مصرع دیگر نیست شکر که کھنڈون کھول گھٹان تیری مھٹیان مھٹیان
 گالیا نین بهی کبک خوام قربان کران تیری مھٹیان مھٹیان جالیا ن تون
 بهی گھٹان مین بهی شربت بهی تیری است اکھین تون الیا نین بعد از آن فرمود
 در اشعار و نسبت هم خوب است انگاه این مصرع بر زبان مبارک راند مصرع تیر حسن
 سمند رو یکھٹا بهی بهی کیون بهی سبھ سبھ تینون انگاه فرمود چه خوب نسبت است
 جامی که سمند را باشد بهی و سبھ سبھ دران می باشند و معنی بعید هم ازین مفهوم میگردد
 که هر از حسن تجلیات ذاتی است و مراد از ماضی عین فی است و سبھ عبارت از مخلوق
 اوست چون تجلیات ذاتی بر مخلوق او روشن درختان باشند پس مخلوق چگونه از دید
 جمال و صبر کنند بعد از آن این مصرع بر زبان مبارک راند مصرع و یکھٹا زلف تے
 رخسار میان پہلے کفر اتے سلام و دھیرج انگاه فرمود زلف مراد تجلیات جلالی است و
 رخسار عبارت از تجلیات جمالی و زلف با کفر مناسبت دارد و رخسار با سلام یعنی بجز
 دیدن زلف و رخسار محبوب حقیقی کفر و اسلام محو و منسی گردید و در همه جا ظهور محبوب
 شد بعد از آن این مصرع بر زبان مبارک راند مصرع مونھ تھون پڑا الای وی
 مانہی جگوچ کالی را یعنی ای سالن پناصلی اللہ علیہ وسلم اند چہرہ مبارک
 بشری بر او نازل شد غیرت از جهان بر خیزد و همه جا جلوه نور تو روشن گردد بعد از آن

شاسبان این بیت بر زبان مبارک اند بیتی بروی آوردن بر روی یانی به کوه
 تست صبح زندگانی به یعنی پیردن آرد سر خود را از خاک سیرب چرا که روی ایشان گاف
 ست در جمیع مخلوق را بعد از ان این بیت خوانند بیتی استی سری پرده سیرب
 بخواب به چرخ که شد مشرق و مغرب خواب به یعنی ای سرور کائنات صلی الله علیه و سلم
 از خاک مدینه منوره بر بنی که مخلوق مشرق و مغرب خواب شده است بعد از ان
 این صراع صالح محمد بر زبان مبارک راند مصراع نون نین تیری سل میطر طنی پس
 سازگان پچی پیر و تیان فی به و از دینان تجلیات ذاتیت و لفظ سل میطر طنی
 پیر وانی نام تو امست یعنی چون تجلیات ذاتی بر عارفان ظهور کند مانند گشتگان
 غمشیرستی خود را بدانی کند بعد از ان سبکو این دعا گوشتو جده بنوشتن آن
 دو بیت امر کردند لثنی نون هگ چور بر نئی پر نیناندی و مار اولیسی به نیرنگی
 خنجر تلوار پتون پر کسری دی و مار اولیسی به شعله بجلید امار ساط سته پر غزیدی یا
 اولیسی بی به بنجسته از افراق دی شخص و کھی پروار مدار اولیسی ای بل لکه محبوب باید
 شاه میان کھسکه ته به بی درگاه تیری به شادان حسن بیان سرون تاج سته
 جانی و یکبه که کج کلاه تیری به یوسف جسی هزار غلام سوئی سھنایار میرا و چه چاه تیری
 بنجسته کون چنگی لکه ایس کنون ارج کھلے پیلیند طئی به تیری به بعد از ان سرود
 عارفان از بهر سخن معنی موافق فکر خود می فهمند که روزی در توبه شریف نزد کان
 آنحضرت چند زمان خانه بدوشان سرود میگردند بچنین الفاظ گوری نون و لگان
 جھڑادی یار عالمی گفت این زمان از بهر هوده سخنان شرم نه کند خواجہ شمس العارفین
 فرمود من نزد آن نشسته بودم گفتم پیرو هوست بلکه درود میگویند گفت بخیر طور
 گفتم گورتی مراد رسول علیه السلام است و و لگان عبارت رحمت خدا تعالی و یا
 مراد ذات حق تعالی است یعنی ای خداوند کریم رسول علیه السلام رحمت بر این تجریده

گفت عجب نهیت که ایشان فهمید بعد از آن سخن در تعریف شعار علی حیدر نهاد
 فرمود شعار او پر مضمون و ذو معنی میباشد هر کس سوا حق فکر خود از آنها مطلبی بیاید
 بعد از آن این بیت بر زبان مبارک راندند بلیت فی فهم تے فکر دی نهین مجال جو
 تیند اجمال خیال کری به آخر مومنی صبیح تہوی جے رب اگر پی سوال کرے به
 یک ذبہ جلوه پہاڑان نون تیندہ ذرہ ذرہ مثال کری به حیدر و رسن سنگ تورک
 مہد لکن ترانی گال کری بعد از آن فرمود مولانا مولوی محمد علی مکہڑوی میفر
 غزلیات عجیبہ گفتند از آن جمله یکے این غزل تحریر نموده بخدمت حضرت خواجہ
 توسوی سپردند کہ رانید غزل امنیت شہید تیر آن ترکم کہ از ابرو کمان دارد به
 خدنگ زد دست او خوردم کہ از مژگان ایشان دارد خدایا ای صبا با آن شہر خوابان عالم گو
 کہ اول تشنگی مردم شربت در دمان دارد خوش آن عاشق کہ از جانان رخ مهر وفا بیند
 ز بار خویش حیرنم نہ این اردن آن ارد به حدیث حسن بسیف کہجا دهند انوش
 لای پس از وی کہ صد شرح و بیان دارد صبا با آن طبع عشق حال مولوی برگو کہ
 بس غریبیت کاین بیمار سر بہستان دارد بعد از آن فرمود وقتی مولوی صاحب
 مرار شاہ فرمود کہ تو نیز مقابل این غزل بگو اگر چه گاہے شعر نگفته بودم اما حسب الامر
 این چند ابیات تحصیف نموده پیش آنحضرت کر دم غزل امنیت مقیم کوئی آن
 شایم کہ اعلیٰ ہتان ارد و ملکش جملہ مفتون ملائک با سبان دارد مثال عشق
 ما با آن شہر خوابان عبرانی به چون ال کہ در دست تنیدہ لسیان دارد چو طاقت
 بند عجز را کہ با مولانا سخن راند ولی از لطف کرم او نظر بر فیض آن دارد باقی ہست
 یاد نامد بعد از آن سخن در عشق شیخ شبلی رحمہ اللہ افتاد خواجہ شمس العارفین
 فرمود کہ در حالت ابتداء ایشان آنہو کہ تہ سفید و در امن خود بہستہ داشتی از ہر کس کہ
 نام اند شنیدی و در دہن آن بیندختی و در آخر حال ہر کس کہ نام مہد گفتی از ہر کس کہ

در انشاء علی حیدر

در عشق شہر شبلی

بعد از آن فرمودند انداختن آن حضرت بیاعت علی حجت بود چنانکه شخصی که بر
 کسی عاشق باشد از گفتن شنیدن نام معشوق خوش گردد و اگر از هر کسی که نام محبوب
 خود بشنود آزار عزیز دارد و در مقام دیگر و باعث سیله زدن آن بود که چون عاشق در مقام
 غیرت باشد پنجاه که نام معشوق او دیگر کسی بر زبان نیارد و لا جرم اگر از کسی نام معشوق
 خود بشنود غیرت کند و او را مکرده داند همدردی محل مولوی معتمد دین صاحب طایف
 این غزل شاه شرف خواند غزل غیرت از چشم برم روی تو دیدن ندیم بگویش
 زانیر حدیث تو شنیدن ندیم بهار نه زلف تو گر ملک دو عالم بدهند به یلیم الله که
 سیموی خریدن ندیم به گریاید ملک موت که جانم برود تا بنیم رخ تو روح رسیدن
 ندیم به گریشی دست دهد وصل تو از غایت شوق به تاقیامت نشود صبح دیدن
 ندیم به گریدامی دل من افتد آن عشقا باز به گریه صد حمله کند باز پریدن هم به گریه
 سرم جمع شود لشکر اعرب عجم به گریه صد جسم خورم چشم خمیدن ندیم به شرف از یاد
 وزد بوسه زلفش خبر دهد باور این درین دیر وزیدن ندیم به بعد از آن بهجن
 در صطلحات حواجه حافظه افتاد فرمود سخنان آن صاحب سحر بریزدانی بلند و رسیم
 هر کسی آید از گاه این بیت بر زبان مبارک راند بیت در کار خانه عشق از
 کفر ناگزیر است به آتش که بسوزد و گر بولهب نباشد از گاه نرسد و کفر و صلاح
 صوفیه عفت و خفته را گویند که زائل نشود به تشکیک تشکیک آتش مراد مصائب دنیا
 و بولهب عبارت از عاشق صادق یعنی در منزل عشق عقدا و کامل لازمست زیرا که
 تکلیفات گوناگون پیش عاشق می آیند و در چنین حالت عقدا و کامل شهرتست
 و الا بمنزل مقصود نخواهد رسید بعد از آن شخصی عرض داشت که ارشاد فرمایند تا
 روز مژه صد از آن گجویم حواجه شمس العارفین فرمود چه حاجت داری گفت طالب
 خدا و رسول و اوست فرمود و از آن گفتن امر دیگر است و راه حق یافتن چیزی دیگر بهر حال

غزل شاه شرف

این بیت بر زبان مبارک اندلیت کعبه پیا حایان کسسی بی همت به نصیب
دیدار تدابین تھی سی جدی سی بلوچ بعد از ان سخن دزد موسی علیہ السلام تھا و صاحب
زادہ محمد بن صاحب سیفر مود روزی در راه توستہ شریف مروی از ہمراہیان این فرہ بخواب
و ہر طرف رونمایان و ندیان میریان اکھن آیان و بلیا ماہی اکھن کھل گھمایان ہجرت
ہشیدن آواز این و ہر خواجہ شمس العارفین قصہ موسی علیہ السلام بیان کرد کہ برو
وقعی آمد کہ اگر کسی سوی چہرہ مبارک آن نگریستی چشمان او سوختہ شدی ازین حال تنگ
شدہ سبحان بار تعالی عرض کردند خطاب آمد کہ در حقہ شعیب علیہ السلام رو پوشیدہ
بنشین حضرت موسی علیہ السلام موجب رشا و چین کرد و حضرت موسی علیہ السلام
عرض کرد کہ از محرومی دیدار فیض آثار شہا اضطرب و بیقرارم برقم از چہرہ مبارک
بردارید فرمودند کہ بر من جالتے واقع شدہ است کہ اگر کسی بر من نظر کند چشمان او سوختہ
شوند اگر تو نظر کنی مباد کہ چشمان تو سوختہ شوند ایشان گفت کہ یک چشم پوشیدہ ام
و دیگر نگرم چین کرد چون رخ مبارک ظاہر کرد چشم آن صاحب سوختہ شد باز عرض
نمود روی مبارک پیشید تا بجار دیگر بنیم و لذت دیدار تو بنیام چون دیگر
بار دیدند آن چشم ہم سوختہ شد ہرین حال آن صاحب گفت اگر مقابل ہر موسی کہ
بر بدن من اند چشم بودی چہ اندا کردی سبحان اللہ چین عاشقان صادق آن
چلوہ انوار محبوب حقیقی لذت یافتند و جود ظاہر ریش او سوختند بعد ازین حالت
موسی علیہ السلام چشمان آن صاحب را بدید و شن شدند بعد از ان صاحب زادہ
محمد امین بنیرہ آنحضرت آمد خواجہ شمس العارفین فرمود ای فرزند کلام سوت میخوانی گفت
سورۃ نور میخوانم تبسم کردہ این بیت بر زبان مبارک راند بلیت صورت مرد
یار دمی سادہ می سورت نور و لہن و لہن پیرت محفور و عاکو عرضہ شد
کہ مراد از فرزا چیست فرمود مرزا کہ حضرت رسول علیہ السلام است و سورت مذکور

در شان آن حضرت نازل شدند انگاه فرمود عاشقان را دستورست که معشوق خود را
بنام نهر زیار بنجا و غیره تعبیر کنند بعد از آن سخن در عشق امیر خسر و افتاد و خواجہ شمس
العارفین فرمود سلطان المشایخ خواجہ نظام الدین را چون وقت وفات نزدیک شد
بجانب بادشاه و ملی خط نوشت که امیر خسر و رخصت نفرمایند زیرا که او عاشق من است
چون حالت وفات من می بیند مباد که جان خود را تسلیم نمی کند پس حضرت سلطان
المشایخ جان بخت داد چون امیر خسر و بعد وصال آنحضرت خبر یافت زار زار بگریست
بجمله آنحضرت آمد و آتش عشق در دل جوش میزد و این غزل گفت عن غزل

جان من را آرام شد آرام جان من کجا
آمد بهار شکست من سنبل و مید و لاله
در گریه ام شد با بگل و زرد و ستان گشته خجل
در کار غم شد سویریم بی پرده محبت و سیم
جای آن باز نکوفت دل خسر و پرو

هجرم نشان فتنه شد فتنه نشان من کجا
سبز و بجز از دود قدم سرور و ان من کجا
جان از جهان بگسسته و ان جان جهان من کجا
نخست عیش از دوریم شکفتان من کجا
گردل برفت این گلو آنکو که جان من کجا

بعد از آن سخن در کرامت امیر خسر و افتاد فرمود حضرت شاه رکن عالم در دلی فتنه
روزی با شماع آمد که امیر خسر و وفات یافت شاه رکن عالم بسوی خادمان خود متوجه شد
گفت این مرد بے ترکیب بدعات بود اما باید که نماز جنازه او بخوانیم پس آنحضرت
منع چند مردیان همراه خود کرده پیش صفهاستادند و خواجہ خیر و از کفن رو بردن آوردند
گفت مرا بشفاعت تو حاجت نیست شفاعت پیر من کی نیست چون آن حضرت
بجاست و معانیه کرد حیران ماندند و گفتند من او را ترکیب بدعات و نهسته بودیم

مرآة سی و نهم در ذکر مبدء وحدۃ الوجود و ذکر اوصاف حضرت
خواجہ احمد گنجشک حسبه و نشین خواجہ توسی رضی اللہ عنہ
منقب یکشنبہ عادت قدم بومنی حاصل شد بسید اکرام شاه رسول مگری و مولوی غلام محمد

در شان آن حضرت

حضرت خواجہ احمد گنجشک حسبه و نشین خواجہ توسی رضی اللہ عنہ

در شان آن حضرت

گجراتی و غلام فرید فرو که دیاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در ذکر توحید افتاد و خواجہ شمس
 العارفین فرمود بانی و مبتدیان سلسلہ وحدۃ الوجود شیخ محی الدین عربیست و مولانا
 جلال الدین رومی نیز درین سلسلہ جوشن ده کتاب مثنوی المثنیٰ نوشته اند و بعد از ان
 فرمود مردی عمر نام در موضع کتبیان متصل شاپور سکرنت میر شمس و سیکت
 که بنامی توحید و وحدۃ الوجود شیخ محی الدین بنیاد هست و سر انجام او مولوی حامی کرده
 بعد از ان فرمود و وطن مولانا روم بلخ است و نام والد ماجد ایشان بهاء الدین
 ولد است بعد از تحصیل علم ظاہری بخدمت شیخ شمس الدین تبریزی مشرف شد فخر
 باطنی حاصل کرده بکمال رسیدند بعد از ان حسب الارشاد خواجہ شمس العارفین روم
 مثنوی مثنوی پیش آنحضرت بجا نمود و گفتیم سبقتی ازین کتاب تبرکات پیا سوزند تا به
 ایشان رسوزات یزدانی و حقائق ربانی درایم پس رکوسوی من آورده چند
 ابیات از ان تعلیم فرمودند و معانی و حقائق آنها بتفصیل طریل بیان و چنانچه
 چیزی معانی این دو بیت میفرمودند بیت بنو ازنی چون حکایت میکند و
 جدائی با شکایت میکند که از نستان مرا بریده اند و از نعیرم مردوزن نالیده ام
 یعنی اکثر عارفان معانی این ابیات بتفصیل دراز نموده اند اما مختصر آنست که نه
 عبارت وجود عارف کمال است نستان مرد دریا وحدت که در ازل همه شایان در ان
 دریا متحد با واجب الوجود بودند و از حکم غیریت منزه بعد از ان ناگهان دریا وحدت
 درخشش آمد و همه اشیاء مہوم در خود نگریست پس ممکن از واجب باشد و سیم آئین
 دومی آغاز شد بعد از ان یکجور دیگر از دریا محیط بیرون آمد تا رواج محیط بر ساحل
 تا برین مہوال چند بار موج بزدها آنکه در عالم جهام بظہور آمد و از اصل خود دور افتاد
 پس حسب الوطن من اقصیان گریبان گیر شد و آه و ناله آغاز کرد و گفت بیت
 که از نستان مرا بریده اند و از نعیرم مردوزن نالیده اند بعد از ان فرمود

در این کتاب
 در این کتاب

چون فعل بد و فاعل بطور غمی آید همچنان حرکات و سکنات عارف کامل فاعلی فاعلی
 باقی باشد مانند دیدن شنیدن و گفتن و نوشتن و غیر ذلک بدون آن و حسب اوج
 بظهور نیاید و جدائی وجود عارف نیست که اول در مرتبه احدیت مندرج بود بعد از
 برآفت زرقانی آمد یعنی از احدیت بوحدهت و از وحدهت بواحدیت و از واحدیت
 بعالم نباتات و جمادات و حیوانات و از آن بعالم حیات بطور آمد و از اصل خود جدا
 و شکایت کرد بعد از آن سخن در وصف شنوی افتاد و خواه شمس المعارضین فرمود
 حضرت خواجه دیوان حافظ غزل در وصف شنوی نشا نموده غزل بلیل ز
 شاخ سرو گلبانگ پهلوی به پیخواند روش در مقامات معنوی به تا آخر بعد
 از آن فرمود و خواه محمد غیاث نور بخش غزل در وصف شنوی معنوی دیوان خود را

آینه ذات و صفات است ای پسر
 بگیان آب و حیات است ای پسر
 جامع سرنوشت است ای پسر
 نور بخش شش حیات است ای پسر
 مصحف آیات ذات است ای پسر
 جهان مار از و حیات است ای پسر
 زو اسیر کس را نجات است ای پسر

غزل شنوی عین الحیات است ای پسر
 شنوی بحسرت پر در تعبیرین
 شنوی مجموعه اسرار بهوت
 شنوی در شش مجلد هم چون خور
 شنوی دیوان عشق و مدست
 شنوی قوت دل به عارفست
 به شنوی جام شراب و حدست

بعد از آن فرمود مولانا جلال الدین و می قدس سره السامی ولی مادر زاد بود و بزرگوار
 در عمر شش سالگی بر در جمیع با چند کوکان به هم بر بام بازی میکردند و طفلی از میان
 گفت که بیایید تا ازین بام بر بام دیگر بر بام مولانا گفت این قدر حرکت از سنگ
 که به نیزه بوقوع می آید باید که بسوی آسمان بر بام این بگفت و چنان آسمان بلند شد
 تا از نظر کوکان عائب گردید و کوکان گریه میمان نزد مادران خود و مادران در دندک

بزرگواران از میان مایان غائب شد بعد از لحظه باز بجهان بام آمد و بگوید کان گفت
 وقتی که آن سخن باشما بیان گفتم دیدم که جماعتی از سبزه پوشان مرا از شما گرفتند و بگردشما
 بگردانیدند چون شما آواز و فریاد برآورد باز باین بام فرو وارد شدند بعد از آن سخن دراز
 محی الدین عیسی که افتاد و خواجه شمس العارفین فرمود محی الدین عربی در علم ظاهر و باطن
 کمال بودند و بسیار کتب و علوم کثرت توحید تصنیف کردند منجمه از آن یکی فتوحات کبیر است
 که مکتوبه وحده الوجود در آن بخوبی بیان کرده اند و ازین باعث اکثر عالمان لطو اهرارین
 مخالف می ماندند تا آنکه روزی مرد از خنصر بر کماره حوض نهاده گفتند که اگر وجود واحد
 چنانکه میگوید این خنصر را بخورید بدین شیخ صاحب بسوی خدای تعالی متوجه شده در آن
 حوض غوطه زد و بصورت سگ بیر وین آمده قدری از آن بخوردند و آن همه لا
 جوشید بعد از آن سید اگر ام شاه رسول نگری عرض کرد که باعث چیست که
 علما اطو اهرار از مسله وحده الوجود منکر اند بلکه قائل از آن میگویند خواجه شمس العارفین
 فرمود که اکثر اهل علم بسبب خبری منکر میشوند چنانچه لذت بینای نابینا را چه خبرست
 و درین منکر هیچ شک نیست بعد از آن بنده عرض داشت که حضرت مجدد الف
 ثانی نیز درین مسله گفتگو کرده است یا وجود دیکه بزرگان خاندان نقشبندی پیش ایشان
 همه قائل وحدت وجود بودند خواجه شمس العارفین فرمود شیخ احمد سعید خلیفه سید
 غلام علی شاه صاحب بلوی چون از منهد قصد هجرت کردند از راه توسه شریف میرفتند
 بعد از آن حضرت خواجه توسه می ملاقات کردند شخصی از ایشان پرسید چه باعث که حضرت
 مجدد صاحب پیر ایشان در مسله وحدت وجود گفتگو کرده و چه جوابش فرمود آنحضرت
 مجتهد وقت بودند اگر ایشان در مسله وحدت وجود خطا افتاد آنها را موعظه نیست
 بلکه اجتهاد و مجتهد اگر بر خطا افتد تا هم یک ثواب در نامه اعمال و نویسد و اگر درست شود
 مضاعف ثواب باشد بعد از آن فرمود مالک اباید که در مسله توحید ستار نمایم مگر

حسب مقتدا و مردمان اظهار کند بعد از آن فرمود حضرت خواجه توسی در سلسله
توحید بسیار انعام نمودی چنانچه سبق توحید مثل لوح و مانند آن در محل مبارک نشسته
و آن بعد و ساخته تعلیم نمودی و هم در مجلس سماع از گفتن سخن توحید منع فرمودی و
بجفتن سخنان مولوی حامی و خواجه دیوان صاحب ارشاد نمودی زیرا که سخنان ایشان
در پرده ستر اند و اشعار دیگر بزرگان بر نه ششیرت بعد از آن سید بخش حاجی که
عرض داشت که در میان توحید شریعت و طریقت فرق چیست خواجه شمس العارفین
فرمود توحید شریعت یگانگی حق تعالی و رسالت رسول علیه السلام ایمان آوردن
و توحید طریقت نیست که جمیع ماسوا می استدافنی کرده فنا حاصل کنی یعنی جودیت
حق تعالی باقی ماند سید بخش عرض داشت شخصی که توحید شریعت قائل باشد
از توحید طریقت که مراد قاست منکر باشد آزا موخذه باشد یا نهی فرمود چون و وقت
از درجات و مقامات اولیا فنا فی الله باز مانند و محروم شود از این بنیاده تر موخذه
و دیگر چه باشد بعد از آن بنده عرض کرد که چند سخنان از کتاب مفاتیح العجب از
نوشته میخوانم ارشاد فرمایند خواجه شمس العارفین نبوغ من این ابیات اجازت فرمود
ابیات شد بنقل سراج و ادیبان آنچه در عالم تو میخوانی منم چون ظهور
جمله استقامت منظر اوصاف رحمانی منم هر دو عالم شد بهستی با عیان
اصل هر پیدا و پنهانی منم نیست عالم در حقیقت جز طلسم گنج بی پایان اگر دانی منم
چون هر چه هست حقیقت همه هستی حق است و غیر او هیچ نیست هستی گشتن را از
بیت چو نیکو بنگری هم او بینده دیده است و دیدار یعنی چون در اصل انیکار که
هستی مطلق حق است و غیر او موجود نیست نیکو بنگری و قائل و تدبیر خانی بدانی که غیر
از حق هیچ نیست و بینده که شخصی نگرنده مراد است و دیده که انسان است و دیدار که
روی است که ز آینه نموده شد عکس باشد بلکه آینه در که اعیان تابیده اند بهر کیفیت و

حق است که جمیع صور ظاهر شده بهر جا بتجلی دیگر نموده چه در تجلی اقدس بصورت عیان که
 صور مقبوله سما الکبیه اند که در علم اند بصفت قابلیت ظهور یافته به تجلی مقدس که بتجلی
 شهودی در دست بصورت آن عیان بحسب استعداد ایشان در عین ظاهر شده
 قطع عشق هر دو هم دیگر داشت زان کن نقش مختلف پیدا هر دو از کوی
 سر برون آرد روی دیگر نماید و هر جا و دان مقام احدیت الجمع مقام محدث
 ضلی الله علیه و آله وسلم که حقیقت وحدانیت در فردانیت ظاهر شود قوله تعالى
 وَمَا هُم بِشَيْءٍ اِذْ رُمِيَتْ وَلَٰكِنَّ الْاِلٰهَ رَبُّنَا الَّذِي اِنَّ الْاِلٰهَ لَذِي الْاَرْوَاحِ اَنَّا
 بعد از آن دعا گو عرض داشت که تفسیر شعر فالعرجی علی ماکان فی القدم
 ان الحوادث احوال و انحصار لا یحجبک اشکال تشاکلها عن
 تشکک فیها همی استاد بیان فرماید خواج شمس الدین فرمود بجز حقیقت بجز
 بران حالت که بود در ابتدا و اشیا ممکنات که می بینی مانند امواج و نهروای دریاست
 پس درویش را لازم است که بر اشکال تعینات و تشکلات که بجز حقیقت اند قرار نگیرد و
 از صور بجانب معنی شجاعانه که در آن صورت کوبیده و نباشد و آن اشکال که در علم
 ممکنات ظاهر اند حجاب احباب و وجود اند چون عارفان در صل خود نیکو بینند حجاب
 هستی موهوم بر خیزد و واجب ممکن یکی گردد بعد از آن سخن در کلام الهی افرازد
 شمس الدین فرمود که خدا تعالی در زبان فارسی گفتگو کرده است چنانچه گفت
 چکنم باین مشت خاک جز آنکه نیا مردم مہدیرین محل سید آلهی بخش لا فکری استختر
 عرفش کرد که در زبان هر یک هم گفته است یاقی فرمود ظهور ذات در زبان و هر یک
 بعد از آن فرمود که شیخ جنید بغدادی رحمه الله علیه گفته هر چه پیشنوم از حق پیشنوم
 و هر چه پی بنیم از حق بنیم یعنی در هر حال بجدایتعالی میباشم بعد از آن سخن دران
 افتاد که فردان کامل در هر ظهور مہدیرین محل مولوی نور احمد چندیلی حلیف

تجلی

و ما یحیی الله

حضرت امام علی شاه نقشبندی عرض داشت که بعض مردان ما را بنده سب و بی ادب
 کنند و حاج صاحب حجت پاسبان طر آن مولوی صاحب رمود که مرد کامل را اظهار
 بعض مختلف باشند بعد از آن مطابق این معنی حکایت فرمودند که عالمی کامل برود
 مبارک حضرت لال شهباز چند مدت اقامت نمود و حال او آن بود که گاهی تعلیم
 علم تفسیر حدیث میکرد و گاهی با امر اقبه مشغول میگردد و گاهی با مردمان رند در
 خوردن بیک مصروف شدی بعد از آن فرمود و فرمود باید که هر یک از اینها
 کند و بدو پیش آید زیرا که مردان خدا در هر لباس پوشیده میدهند و بطفیل آن
 بعض مردمان سعادت دارین میباشند آنگاه این بیت بر زبان مبارک انداخت
 خورشید و کج بخشک کبک حمام که یکروز افتد حامی بدام بعد از آن فرمود
 سائلی بر در شخصی آمد و چیزی خواست آن شخص ملاطفت کرد و هیچ نداد سائل پرسید
 حال اتاده بود شخصی نابینا آرزای خانه خود برد و حتی الا مکان خدمت او بجا آورد و
 خوش کرد و خدا تیمالی بطفیل و عا آن سائل نابینا را روشنامی چشم عنایت فرمود
 چون این خبر آن شخص اول شنید گفت افسوس است که حامی من بود بدام تو افتاد
 و دولت من بود نصیب تو شد بیت که شاه با من بود و دام تو شد مرا بود دولت
 بنام تو شد بعد از آن همدین معنی حکایت فرمود شخصی نابینا خسته حال حواله
 گجرات سکونت میداشت روزی بزرگی آمد و کیفیت افلاک را پرسید گفت سبب
 مفلسی نهایت لاچارم آن بزرگ را بر مفلسی و رحم آمد و در خطبه ارشاد فرمود و ما که
 در اندک مدت تو نگر شد و گفت اگر با من مطلبی در شهر خوشا به یابی بچشم الهی نمایان
 دست او برفت و مفلس شد باز برای ملاقات او در خوشا به یافت دید که بر زمین
 پرتوده خاک سرگین نشسته زردی میخورد و سلام کرد و حال خود واضح کرد و آن بزرگ
 کلامی موافق حال او ارشاد کرده روانه ساخت بعد از آن سخن در توحید خبر

در سعاد

در سعاد

در سعاد

افتاد و حاجه شمس العارکین فرمود چون کتب نبود می بینیم و سیمیم که ایشان اهل توحید هستند
 و چون اهل واقوال آنها را بینیم هیچ اثر مسئله توحید در رو نباشد آنگاه فرمود توحید فی
 سیمیم فائده نکند اگر توحید قلبی حاصل نباشد بعد از آن فرمود مولوی احمد دین خلیفه
 خواجہ توسوی اکثر احوال بمراقبه مسئله توحیدی بودند می روزی شخصی از اقربا او شان
 مخالف بود آمد و نامش گفت مولوی صاحب رومی سومی و کرد و بهیم کرد و بهیم گفت
 بلکه تحسین و آفرین کرد آنگاه فرمود چنین افعال از اهل توحید نشوند بعد از آن
 فرمود هر کس بقدر امکان خود حوصله تواند کرد چنانچه پیغمبران پیشین مثل نوح علیه السلام
 و موسی علیه السلام و غیر هم چون از جفای قوم لاچار شدند بجناب خدا تعالی بدعا
 کردند تا جمیع مخالفان ایشان بپاک شدند آنگاه فرمود کسی قوم را خدا تعالی
 بپاک ساخت تا آنکه مقبولان بارگاه حق را رنجانید بعد از آن این بیت بر زبان
 مبارک راندند بیت سیمیم قوم را خدا رسوا کند و تا دلی از صاحبش نماند بدرد
 همدین محل دعا گو عرض و نسبت که بصله و تملق حضرت رسالت پناه صلی
 الله علیه و سلم چه عالی بود فرمود پیغمبران پیشین چون باید از قوم لاچار شدند بدعا
 کردند و حضرت رسول علیه السلام چون در جنگ احد ند مبارک و می شهید شدند
 زبان در فشان فرمود اللهم الهد قومی فانهما لا یعلمون این بکرت و تاثیر
 دعا آنحضرت صلی الله علیه و سلم غلبه اسلام شد چنانچه همه جا در عرب و عجم دین محمدی
 ظهور یافت و اگر از زمره کفار چه کسی باقی ماند همدین محک بود که ظهور چند کسی را
 اسلام بر ایشان متوقف بود و دیگر خوارق و اوصاف آن حضرت در کتب تفسیر و حدیث
 باید دید همدین محل مولوی معظم دین صاحب مولوی عرض داشت که بزرگان
 محمدی در خوارق عادت از پیغمبران پیشین کمتر نمی باشند خواجہ صاحب مولودین
 هم از شرافت آن حضرت صلی الله علیه و سلم است بعد از آن قاضی فیض احمد صاحب

عرض تجدید بیعت کرد حسب ایش بیعت او تجدید نموده فرمود که بزرگان فرموده است
طالب صادق را باید که از دست و زبان خود بکشی اینها رساند بلکه از کسی که اینها را
در حق آن دعا خیر کند چنانچه شیخ سعدی فرموده مصرع اگر مردی از حسن الخصال
باز بسوی فیض احمد رومی آورده فرمود که اکثر مردمان چنانچه متعصب اند که بایکدیگر
عناد می دارند و کسی را مثل خود ندانند کسی را بکفر و کسه را بفسق نسبت کنند قاضی
عرض داشت که بحال بتوجه ایشان اکثر مردمان اهل صحیح و نیک شده اند خواه
شمس العارفین فرمود زهی سعادت که حق سبحانه و تعالی آنها را با صفات حمیده موهبت
کرده باشد گمان را هم بفضل خویش خاتمه بخیر گرداند بعد از آن شخصی عرض داشت که
برادران حقیقی با من عناد و بیهوش بیدارند و اینها میسر سازند دعا خیر فرمایند تا از آن
ایمن باشم فرمود اهل دنیا را چون مال و جاه چهل شود باعث تکبر و غرور در آنها پیدا
شود و بایکدیگر اینها میسر سازند آنگاه این بیت بر زبان مبارک راند بلینیت
درختی که در باغ باشد بلند بدیگر درختان رساند گزند بعد از آن سخن در رفع
هستی افتاد و روزی عالمی بخدمت خواجه شمس العارفین آمد و بزرگوار علام محمد درویش
آنحضرت عرض داشت که برای کشایش روزی چیزی فرومایند خواجه صاحب درین فکر
بودند که باز گفت ذکر قلبی مرا نیز جاریست چون این سخن آنحضرت شنید رومی سوی
آن کرده فرمود منازل فقر تو حاصل کردی مگر لنگ جاری کردن میخوانی فرمود
کشف قلوب فقر موقوف نیست و آن چیزی دیگرست عرض داشت آن فقر چه
چیز است خواجه شمس العارفین در جوابش حکایت بایزید بسطامی بیان کرد فرمود
در تذکره الاولیاء نوشته دیدم که شاگرد شفیق بلخی عمر زیارت حرمین شریفین کرد
شفیق گفت از راه بسطام زیارت خواجه بایزید بسطامی کرده بروی چون بخدمت
آنحضرت رسید گفتند تو مرا کیستی گفت من مرید شیخ بلخی ام فرمود او چه گوید گفت

او از خلق گماره کرده است و میگوید اگر آسمان و زمین و اینها نبودند که از آسمان
 بار و نه از زمین وید و همه خلق عیال من باشند من از تو کمال خود سرنگردم باینه میگفت
 این سخت کار نیست و سخت شکر کیست که او گفت اگر باینه کلامی شود جانب آن شکر
 هرگز نبرد چون ببرد می آید انچه گویی که خدا تعالی را بد و کرده نام از اینش مکن آن مرد
 از درستی این سخن باز گشت و بیش شفیق رفت شفیق گفت زود باز گشتی گفت حسب
 الامر ایشان بزیارت بایزید رفتم و او شان چنین چنین گفت و شفیق عیب این سخن در خود
 دریافت و گفت تو سختی که اگر او چنانست تو چونی گفت نه گفت باینه و و پرس مرید
 باز گشت و باینه بایزید آمد و گفت مرزومه اند تا بپرسم که اگر او چنانست تو چونی
 باینه میگفت اگر من گویم چو نم تو ندانی گفت اگر بهتر دانید بر کاغذی بنویسند تا آید
 من ضائع نشود که از جای دور آمده ام شیخ نوشت بسم الله الرحمن الرحیم باینه میگفت
 اینست و کاغذ پیچیده با و داد یعنی باینه میچ نیست پس چون موصوفه نبود و وصفش چگونه
 کرد باینه زره پدید نیست تا بدان چه رسد که پرسند که چگونه است و تو کل و در و باطل
 که این همه صفت مخلوق است اخلاق خدا تعالی حاصل باید کرده و به توکل مشغول شدن
 پس مرید بخدمت شفیق بلخی رفت چون شهر آمد آنحضرت بیمار شده قریب الموت رسیده
 بودند و انتظار جواب باینه میکرد و ناگاه مرید رسید و کاغذ بومی داد چون مطالعه کرد گفت
 اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده و رسوله و مسلمان شد و از آن
 عطا خود توبه کرده جان بحق تسلیم کرد بعد از آن شخصی عرض داشت کرد که در خاندان
 نقشبندی به بناسلوک بر لطائف است و در خاندان ایشان چگونه کنند و چه شکر العارفین
 فرمود شخصی را بخدمت حضرت مولوی عبید الله صاحب ملتانی رفت و گفت طریقه
 لطائف ارشاد فرمایند مولوی صاحب گفت من طالب الحیف ام نه طالب اللطاف
 بهرین محل فرمود بزرگی عبد الرحمن نام از خلفاء مولانا فخر الدین صاحب درگاه

سکونت پیداشت شبی در مسجدی شسته بودند سگی آمد چنانی که از آرد و گندم ساخته افتاد
 بود و در هوس خود گرفت و رفت روی سگوار کرده فرمود که برخیز شما را یک خوابگاه دارا چیست
 چون سخن مسجد شنیدان تنبید خلاف شریعت دانسته پیش نواب صاحب والی آنجا انظار
 کردند مفتیان شهر فتوی داد که قائل این سخن مرتد است توپ زده بپاک باید که حسب
 الامر حلیه در زمین نصب کرده آنحضرت را بستند و پرسیدند که چگونه است فرمودند
 که هست و دیگر هیچ نیست پس توپ را بگذاشتند مگر آنحضرت را هیچ اندامی نرسید باز دیگر باز زدند
 بهنجالی گذشت و سوم بار نیز ضرر اوز رسید چون این حال دیدند عاجز شدند پس نواب صاحب
 بصدع جزو پنجاه کارگاه خود برپای آن حضرت نهاده عذر خواست و گفت قصور من معاف
 فرمایند فرمود قصور چیست همه حق است بعد از آن روی سگوار آسمان آورده فرمود باز
 مانند غبار بر تپان قرار گرفته است نه بار و نه صاف شود در دلم گذشت که درین امر هیچ
 فائده نیست چون که فکر کردم و نفیتم که فعل الحکیم لا یخلو عن حکمت چنانچه تزلزل باران
 نبات را فائده بخششاید و بعضی دیار و اگر گفتن برابر برای آنها مفید باشد بعد از آن
 محمد قریشی عرض داشت که غلام محمد نو مسلم میگوید ایشان مدام در ذکر می مانند خواهی شمر
 العارفین فرمود ذلك فضل الله یؤتی من یشاء انگاه این مصرع بر زبان رسان که ز
 مصرعها یک بنجانمیه ان اصل بهی یک خالی رهی میتین بعد از آن روی توپ
 ضعیف برخواستند و چراغ روشن بود ناگاه نظر مبارک آن حضرت بر عصای خود افتاد که بآب
 سیاه منتش بود و پرتو چراغ بر آن عصا میافتاد فرمود این تجلی عصانیت بلکه
 پرتو چراغ است بهمین طور پرتو دانست بر جمیع اسما صفات می تابند غلام محمد عرض داشت
 که حسن جمیع اشیا کمالات از که دارند فرمود حسن همه موجودات از پرتو دانست عارف
 کامل در جمیع موجودات مشاهده ذات کند بعد از آن شخص عرض داشت که چیزی از
 سبزه حیدر ابرشا و فرمایند خواهی شمس العارفین عبارت فارسی برابری نوشته آید و داد که

لا اله الا انت نیست موجد و واحدی پس این جهان و آن جهان هستی جز ذات بمعنیات و
 تقییدات چنانچه زید و عمر و بکر و خالد بمعنیات و خواص میگویند اگر اند و در اصل همه انسان
 اند هم چنین ذات مطلق در تعنیات و خواص متعارف و متعدد و متغایر و در اصل حقیقت نیست
 چون نوع حجاب کنی یکی بود همین معنی لاسوج و الا هو این در مطالع باید و شریک بعد از این
 هند و عرض داشت که قریب نوافل و قرب در الفضل چیست خواه شمس العارفین فرمود چون ملک
 صفات مبتدئی خود را در صفات حق سبحانه و تعالی ندانند و ظهور صفات خدا تعالی
 بر وی غلبه نماید این قریب نوافل میگویند و قریب در الفضل آنست که هستی خود را فنا کند تا آنکه در
 شعور جمیع موجودات بی خبر باشد بلکه نفس خود را هم خبر ندارد و چنانچه بجز ذات باری تعالی در
 نظر او چیزی نماند بعد از این سخن در ذکر اوصاف و عالمی درجات حضرت خواجہ بخش
 سجاد نشین خواجہ توسی افنا و خواجہ شمس العارفین فرمود با وجود عظمت و کرامت و در
 عبادات و ریاضات از همه بیعت نموده قریب حق حاصل کردند و از فضائل اعمال ایشان
 سه شل پس بلند مرتبه بنظر آمدند اول آنکه از عرصه دراز صحبت قرأت قرآن در آن علاقه
 نمود ایشان حافظی که تصحیح قرأت از عرب و غریب کرده بود بر مکان خود نشانیده مردمان
 را برای تصحیح قرأت دعوت فرمودند چنانچه مردمان ناپاک دنیا بهین دیره غازی بخان و دیره
 دین پناه بودند هیچ نماز و هر یک بحضور آنحضرت حاضر شده تعلیم یافتند و بدین مجلس
 صحبت قرآن شریف در آن علاقه گردید و دیگر آنکه تعمیر مسجد و برج نظامی در پاک پس در وقت
 که از عرصه دراز شکسته بودند بعضی ایشان تیار گردیدند و آنکه از مدت مدید شوق زیارت
 حرمین شریفین میشدند اما این خیال هم بود که راه دراز و زیاده تر باشد تا هر کس رفیقان خود
 با ایشان برسد و خدمت خادمان حرمین شریفین نیز بوجه حسن کرده شود پس بتاریخ چهارم
 از جمادی الثانی ۱۰۹۱ که روز پنجشنبه مطابق چهاردهم ماه بیابان سنه ۱۱۹۱ بمبلغات شصت
 هزار و دویست و هشتاد و پنج درویشان آستان دو دیگر رفیقان مانند صاحب دکان مهاباد

و غیره و در آنجا دو صد نفر همراه خود کرده و در شهر ملتان رسیدند و چند مردان از آن جا
 رخصت کرده در لاهور آمدند و پس از میان سلطان یک شب گذاشتند و بعضی مردم را و
 رخصت نموده یک شب ریل سواران بود کردند و آنجا گذاشته بوقت شب یک شب در ریل سوار
 کرده و سوار شدند و شب در ریل سواران خوابگاهان سکونت نمودند و بعد از آن یک شب جمیر
 شریف گرفته روانه شدند و چهار شب در جمیر شریف اقامت کردند و بعد از آن صاحبان راه جاده
 صاحب صاحبان مکان مهابادی و یاران دیگر که برای و ادعای حضرت همراه رفته بودند و
 فرستاد پس شهادت و درویشان و دوستان همراه خود کرده جانب احمد آباد رفتند و دو شب
 در آنجا سکونت نموده باز هفده روز در شهر بمبئی گذاشته بسوی آگره گنگ آباد برای زیارت
 روضه مقدسه حضرت خواجه نظام الدین عزت رفتند و دو شب در آنجا گذاشته از راه زیارات
 مکانات خواجهان باز و این بمبئی بشت روز اقامت نموده پسواری جهاز و خانی بصره
 دوازده روز در جده شریف رسیدند و آنجا یک شب گذاشته جانب مکه روانه شدند و یکجا
 هفده روز در آنجا ماندند باز و این در جده شریف یکجا سکونت کردند و بعد از آن پسواری
 جعاز بغله پناه بندر کهار اینجور روانه شدند و پنج روز منزل آبی و پنج یوم منزل برنجی نمودند
 بتاریخ شانزدهم ماه رمضان المبارک بوقت یازده ساعت شب پاریه مسوره مسعود
 زیارت روضه مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم حاصل کردند و در ماه و سکه روز در آنجا
 اقامت نموده باز بتاریخ نوزدهم ماه و یقین رخصت شده بتاریخ یکم ماه مذکور در یک شب
 تشریف آوردند تا شهر دهم ماه ذی الحجه در میان مکه و حیل عرفات مناسک حج بجا آوردند و
 در جده شریف آمدند و هفت روز در آنجا گذاشته باز پسواری جهاز و خانی بصره شهر
 روز در شهر بمبئی رونق افراشتند و چهار شب در آنجا گذاشته باز پسواری ریل از راه
 دلی آمد و یک شب در لاهور گذاشته جانب ملتان تشریف بردند و دو شب در آنجا اقامت
 نموده بتاریخ بیست و نهم ماه محرم الحرام در دوشنبه شریف رسیدند و دیگر آنکه همان یک

هیچ آدمیان از لنگر خواجه صاحب مقرر بود و در روز دیگر از جماعت آن حضرت فیما بین حرمین
 بشرفین رفت شدند همدین محل خواجه مس العارفین فرمود بعد از وصال خواجه توسوی
 اکثر مردان خیر خواهان آنحضرت متفکر شدند که مان و نمک و ایشان آستان و کار با
 خویشان و راه بری مردیان چگونه شود پس از آن خواجه امدهش صاحب لجا و دشمن توجیه
 آنحضرت در جمیع اوصاف از همه سبقت بردند چنانچه تعمیر می مکان که زبان حضرت خواجه
 توسوی خام بودند همه را بچته ساختند و غور پر دخت میمان آستان نیز بوجهی شروع
 نمودند و فیض برسانی مبریدان غیر بطریق آنحضرت اختیار کردند پس حرمین در بوقت بظهور
 به بنیم معلوم میگردد که ظهور حضرت خواجه توسوی اکنون است و سبب جان بعد چنین بجا و دشمن از سجادگان
 پیشین ظهور نیامده است **شماره چهارم در ذکر بیماری و وفات حضرت**

مولانا شیخ شمس الحق والدین روز دوشنبه ششم ماه صفر سنه یک هزار و سیصد
 سعادت قدم بوسی آنحضرت حاصل شد مولوی عظیم دین صاحب مردلوی و مولوی غلام
 موسی گجراتی و امام بخش نذر بردار و غلام محمد درویش پویش و هری و بهر صاحب آدگان
 و دیگر یاران نیز حاضر بودند روز شنبه ششم ماه صفر سنه ۱۳ بوقت سحر حرمین آنحضرت از نفل
 تجویز فرمایند عارضه تب لایق گردید و چند آذویه حب طبیعت آنحضرت استعمال
 کردند اما بکام میسر نماند چون قضا آید طبیبان به هیچ نفع نگریدند تا آنکه ضعف بدین
 مبارک آن حضرت نهایت شد و صاحب زاده محمد دین صاحب بتاریخ نسبت یک ماه صفر
 روز سه شنبه بوقت سحر از تو شد بدین تشریف آوردند و بخدمت حضرت خواجه شمس العارفین
 و والد بزرگوار خود حاضر شدند و احوال بیماری متفسار کردند و حضرت صاحب نیز موافق بکمال
 خود قدری گفتگو کرد و احوال صاحب آدگان و درویشان آستان خواجه توسوی
 پرسیدند بعد از آن صاحب آده صاحب ادویه مقوی مثل باقوت و مفرح بقیمت نسبت
 روپیه که از شش لکنه تیار کرده همراه خود آورده بود بقدر یک حب روزمره خویرانید شمع

مات محمد و زکریا

کرد بعض وقت ما کرم دروغن با دام و غیره استعمال کردند اما تب بحال خود مانده
 از آن صاحب اوده فضل الدین صاحب عریضه حال خود نوشته پیش آنحضرت گذرانید
 اجازت خواندن و طائف نمودند و آنحضرت مطالع نموده هیچ جوابش نفرمود باز عریضه
 مذکور پیش کرد و مدت است خود بر دست صاحب اوده نهاده ارشاد فرمودند بخوان جمیع و طائف
 ما ترا اجازت است بعد از آن بتاریخ بیستم ماه صفر جمیع مستورات خانم زنمان آید بر
 عیادت آنحضرت آمدند و وعایم کرده هستند بعد از آن بتاریخ بیست یکم ماه مذکور یک
 صحت بیماری آنحضرت یک ختم قرآن مجید کنانید و باز بتاریخ بیست دوم ماه مذکور یک
 لکه درود شریف خواندند و یک بزنجوان و چندین غله و نقد بمسکینان تقسیم نمودند بعد
 از آن بتاریخ بیست سوم خواجہ شمس العارفین بسوی مولوی معظم دین صاحب روی
 آورده فرمود چیزی بنویس مولوی صاحب زجان صاحب جبر دکان نوشت که اینست در
 مریدان و غلامان برای حصول سعادت دارین و مطالب کونین و دین جایی آیند و
 خواهند آمد و ارشاد و طیفه و نان دادن آنها امر ضروریست بر کسی صاحب اوده نظر کرم و
 شفقت مبذول فرمایند تا ارشاد و طیفه و نان این خواندان تا قیامت جاری بماند بعد
 مطالع آن عریضه هیچ جواب نفرمودند باز عریضه مذکور پیش کردند ملاحظه نموده دست
 برشته دعا خواندند و نیز سخنی در جوابش گفتند اما مقصود آن در فهم نیامد تا آنکه ضعف بد
 مبارک تنهای شد بعد از آن شب مال صاحب اوده فضل الدین صاحب باعث
 بی قراری بونی آرامی بحضور آن حضرت این شعر بخواند شعر مالیت قبل منتی یوما اخذ
 منی و بحال تلاطم در کتب اطلأ کملاء قریبتی و مدبرین محل فرمود ای فرزند
 ارجمند این شعر باز بگو صاحب اوده صاحب بحالت گریان و پریشان باز گفت حضرت صاحب
 دست خود بر دست صاحب اوده نهاد و شفقت بی غایت گردانید بعد از آن این است
 خواند نصیحت جان جانم را بخود آگاه و کن و لطف نویسم هم دم و هر که کن باز صاحب اوده

این بیت بر خواند پیشتر سر گذارن داشت خود می آید و بر آمدنش دست خود می آید
 پیاده چو در پی او میگردد می بیند گرا و خد است خود می آید بعد از آن صاحب
 زاده صاحب عرض داشت که توجیه فرمایند تا شوق و ذوق خدا تعالی تیز تر گردد و خواجشمس العارفین
 بعضی از زبان مبارک فرمود تا فہش نیاید بعد از آن بدست خود شوک پشیمان صاحب را و فضل العارفین
 صاحب زاده کرد دست شفقت بر سر آن نهادند باز صاحب زاده عرض داشت که برین کین
 چیزی از فیوضات رحمتی اغناست فرمایند خواجشمس العارفین بسوی حضرت خواجہ احمد
 سجاده نشین خواجہ توسوی باشارت ارشاد فرمود که ہانجا بروی بعد از آن بسو شامیہ
 نشینان متوجہ شدہ پرسیدند کہ طلوع صبح شدہ است یا نہ دو سبار بدین طور تفسار نمودہ
 پرسیدند کہ تا اینچہ ماہ و یوم کدامت کسی از حاضران گفت یوم جمعہ و تا پنج بست چہارم ماہ صفر
 است بعد از آن بسجہ در دست گرفته چند بار درو و خواندند و چون ہمہ دید و در کعبت فرض صلوة
 نموز باشارہ داد و نمودہ بزرگ پاسبان شغول شدند بعد از آن بسوی مجلس نشینان بنظر دراع
 دیدہ ہدی خود را جانب بیت احمد شریف آوردند و قدری از بدن مبارک جنبش و حرکت
 پیدا نمود و علامات معالی بر آن حضرت ظاہر شد ہمیان جمیع صاحب اوگان درو و
 شان آہ و گریہ باواز بلند برآمد بعد از آن ہی یکدم برآورده جان شیرین بحق تسلیم کردند ہر یک
 بہجوری و غمخواری آنحضرت پیہر ارشدند و گریہ از حد بگذشت و چون طلوع آفتاب شد
 تبارخی چہیز و کفنیں آن حضرت کردند بعد از آن بمصاحبت صاحب اوگان و دوستان درو و
 اسکان تبارخی تفریفیں اثر بخود حاصل آن حضرت کردند بعد از آن در باغیچہ بگوشہ مغرب و
 جنوب تحت پوش نہادہ تیاری غسل کردند و حمام مردمان را از باغیچہ بیرون ساختہ بعض
 خانہ بانہ مولوی مظہم الدین صاحب مردلوی و غلام فرید پورقہ و حافظہ محمد پورقہ و
 غلام حسین غلام سیالوی و فتح محمد گریلی و اما تمش نذیر دارتید احمد درویش برسی غسل آن
 حضرت مقرر نمودند و غلام حسن گادر و حاجی محمد درویش و احمد یار گادر و احمد دین درویش

و این دعا گویند و کار غاسل شدند پس بعد از آن غسل بانجام رسانیده کفن دادند بعد از آن
 لاش مبارک در سراسی آنها ده کیسج ستود را برای زیارت بخوانند بعد از آن لاش
 مبارک کفن و حجره شنیخ صاحب نهاده مولوی مخمورین صاحب را اجازت جنازه دادند
 مردان از قوم سادت و زمین داران دولت هزاران هزار صفها بسته جنازه کردند بعد
 از آن نماز ظهر با جماعت ادا کردند بعد از آن همه مردان گرد آمدند و حضرت ششستیز
 تیسر و قول محمد چند سخنان و راقیه گفتند مقوله بهیلا شاه هر دم کسانان رهنموی دارد
 و می آید و چکر بهریان نون گل لاوی کی اعتبار سنگار داوی آید و چادر تان سکون
 و چه بنگلی و گردیا کم سینار داوے آید و چینی و چه یونیاں کتون حیان هو یا وقت پندار
 داوی آید و بهلا شاه گھر آسویے هو یا وقت دیدار داوی آید بعد از آن غزل
 مولوی جامی خواندند غزل برت آن ماه مارا در دل از وی صد هوس مانده
 غم بچران و با جان شیرین هم نفس مانده و خزان شدائی عماری واریلی حسبه شد
 که با صد باره دل چاره همچون باز پس مانده و یا سید یک آید آن می محمل نشین و روی
 جهان را چشم بر راه گوش بر بانگ جرس مانده و چو زدا کنون گلی و عینا بشارت خیمه و حجره
 چه غم گریب لب لاشید اگر فراق نفس مانده و بگویت چون ناله هم چون مرغان چین جامی
 کزان گلشن گل و شمشاد زفته خار و ترس مانده و بعد از آن این سخن گفتند سخن کین
 موثر مباران سائین و هو لیا و تیر یان و امان تون سرگولیا و نهاتی و بهوتی مین بهی گلی
 کائی گل سخن دل پی گئی و کوئی سخن اول و اولیا و کدین موثر مباران سائین و هو لیا
 چون این سخن گفتند بیان حاضران گریه و فغانها و بعد از آن مولود تبریزی خواندند
 مولود و یار نکول مدحینا این سخنان توئی و برگزیده دو بحال پاکست سیتا توئی
 مولود و دیگر دل گدائی و رسول شده جان فدای رسول شده و بعد از آن
 در خند و قی انداخته بقبر فقیران فرمودند تا وقت عصر کار و بانجام رسید بعد از آن اکثر

کتابخانه

غزل مولوی جامی

نخست شدند و بعضی خاص اقامت کردند تا برین بنوا آید رفت مردمان و در هر شهر
 گشت چنانچه پنج شش روز مره برای مهمانان تا چهارم روز پنج میگردید بعد از آن
 نسوم روز بسیار آدمیان جمع شده هتتم قل خواندند و بعضی را یک مبلغ و بعضی را هشت
 تنه غایت کردند باز روز چهارم جمیع درویشان آستان ایک و شتار و لنگا قیمتی انعام
 کردند و ذکر و صیبت این حضرت که پیش از وصال شتی و نه روز اجماع نقل خود و در
 بدان آن که در پیش تاریخ پانزدهم ماه محرم الحرام روز دوشنبه بوقت حاجت صاحب
 محمد دین صاحب نزد خود طلبیدند و دیگر یاران آستان را از حجره مبارک بیرون حست
 و صاحب اده ضاحیا پیش خود بنشاندند و فرمود ای فرزندان رجبند واضح باد که حالات پیا
 گو ناگون در پیش من آن اند چنانچه احوال جدید در چند دوات تصرف و ملکیت بود و
 مال منویشی نیز بسیار داشتند و همین طور حضرت والد بزرگوار من و شتر حال بودند
 بعد از آن چون حضرت خواجہ توسوی بعیت کردم بایطهاری روز بروز کمتر گردید
 چنانچه گاهی تا آن یافتمی و گاهی تا هفت هفت روز بقا بقدر اجماعی اما پیش کس را
 اگر ننگی اظهار ساختم و الحال بفضل ایزد متعال همه اشیا دنیا و چند هزار نقد نزد من موجود
 اند میتوانم که اراضی و اسباب دنیا بسازم اما را باین دنیا فانی محبت نیست مگر بدو چکر و در
 بیان باست و درست میدارم کی جب رویشان دوم اطاعت شیخ پس این هر دو تا حال
 بفضل ایزد متعال بخوبی انجام رسید و دیگر واضح باد که چون حضرت خواجہ توسوی حق انکار
 شد و خنده هزار و پتیر جنبه بابت تصرف درویشان باقی ماند و شکر آن خدایتعالی که بر آن
 ترضه محفوظ ساخت و چند هزار روپیہ از تصرف درویشان و مهمانان باقی مانده است باید که پانز
 مبلغات فیما بین هر سه برادران تقسیم کنید و چند نقد برای درویشان و مهمانان تصرف کنید
 و نیز بر چهار چیز استقامت باید کرد که اول تقسیم و صبر و قناعت و درین اثنا صاحبزاده
 محمد دین غرض داشت که باین مبلغات و جایدات طاهری حاجت نیست اصل نعمت که

این پسران کبار سینه بسینه رسیده است عنایت فرمایند و آنچه شمس العارفین فرموده ای فرزند
 این ترک من بگیر آن علم حدیثیه الی تر عنایت فرماید و نیز مولوی اعظم دین صاحب عرض
 داشت اگر از روی مهربانی در تقسیم ترک مذکور توقف نمایند تا صاحب اده صاحب از رسد
 شریف مراجعت نموده حسب الامر ایشان تقسیم ترک و دیگر آنچه فرمایند بجا آرند باز صاحب اده
 عرض داشت که ما اینجا هستیم که عمر ایشان تا چهل سال دیگر بماند و آنچه شمس العارفین حدیث
 سکونت کرده فرمود ای فرزند اعتبار نیست که عمر تا چهل روز باشد زیرا که بسجانب شکر
 تعالی دعا خواهد شد که عمر من موافق عمر خواهد بود و سوس باشد پس معلوم شود که عمر من با آنجا
 رسید که بهین ماه صفر وصال مولانا و مرشدنا واقع شده چون این سخن دل حنین
 صاحب اده بشنید با واز بار ناگه گریست و صاحب فرمود ای فرزند از جند با تو چند روز
 راز اظهار کردن مطلوبی داشت اما خصله تو تنگ می نماید که بدین گفتگو از تن بیرون آید
 و آه و گریه ساختی و این سخن بطریق سرکه بیان کردم که زندگی دنیا اعتبار ندارد و چرا
 بحکم کل نفس ذائقة الموت شربت مرگ هر کس خواهد چشید باز و آنچه شمس العارفین
 فرمود ای فرزند این چند سخنان وصیت برای این گفتیم که حیف بر آن مردی که بوقت ضلالت
 از یاد حقیقی روی گردانیده با دوستان و فرزندان مشغول باشد و با احوال و اولاد و بیت
 نماید باز فرمود ای فرزند مال و اولاد از مایش نیست که خدا می خواهد فرمود انما اموالکم
 و اولادکم فتنه باز فرمود ای فرزند اگر مستحبات قادر نباشی بغير انقض ضرر و راجع ضرر
 مشغول باشی تا مساوت داری بیایی باز فرمود ای فرزند بخدمت حضرت انس بن مالک
 نشین تو سومی رفتن تو امر ضروریست باید رفت صاحب اده عرض داشت که آنچه
 فرمود قبول دارم اما این سخنان و سخن غلبه بر پیشانم فرمود و خیر بدین سخنان است
 مدار کار خدای است بهر طور می که خواهد بکند بعد از آن مسوی صاحب از او به فضل
 الدین صاحب رو آورده فرمود جانب شریف رفیق رفیق منی تو بودی که عذر داشت

مرضی بن مرضی ایشان نیست پس حضرت صاحب شفقت و مهربانی باز و خود برگردان صاحب
 داده نهاده فرمود مرضی آنست که تونز دامن می‌اشی بعد از آن صاحب داده محمد بن باجانب
 تونز شریف رخصت کرده فرمود حال پاک دیده و بسته بزودی واپس بیائی و برین وعده
 قرار نموده صاحب داده صاحب جانب تونز شریف رفتند چون از آنجا رخصت گشته باز تبارخ
 بست یک ماه صفر آمدند خدیجه شمس العارفین بعارضه تب نهایت الاچار بودند چند سخنان
 به صاحب داده ارشاد کرد و تبارخ بست چهارم ماه صفر گشته روز جمعه وقت سحر جان شیرین
 بحق تسلیم کردند اللهم اغفر لنا وارحمنا وانت خیر الراحمین

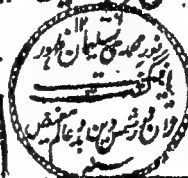
الحمد لله که این ملفوظات مخزن حسنات قدوة السالکین العارفین بده افش
 والحمد لله مقبول بارگاه ربیع العالمین شیخ شمس الحق والدین جشتی سیالوی موسوم مرآت
 العاشقین الیف شریف امیدوار رحمت مزید سید محمد سعید یاری استفاده خاص و عام
 و تصحیح و تنقیح تمام عالم علوم فروع و اصول کاشف و قائل منقول و منقول حاجی حرمین
 شیرین حافظ قاری مولوی سلیم دین صاحب مولوی سید محمد تقی و جناب فیض کباب
 مجمع الفضائل مرجع الفواصل حافظ قاری مولوی احمد صاحب زهره دمی سید محمد الباری
 تبارخ خدا و یقیناً سید الهجری المقدس در بلخ مصطفائی واقع لاهور بلخ و گردید فقط

الحمد لله اولاً و آخراً و الصلوة علی جسیة لاهراً و یالها ربنا لا تقواخذنا
 ایسنا او اخطنا بجاه نبیک المصطفی و رسولک المرتضی شفیع الذنوبین
 امام المتقین و خیر خلقه اجمعین امین رب العالمین

بایک

مهر حضرت مولانا شیخ شمس الحق والدین سیالوی مرضی الله تعالی عنه

حضرت صاحب سیالوی



میت مندرجه محمد

نور محمدی سیالوی

نور محمدی

نور محمدی

مهر صاحب زاده صاحب محمد دین بجا و هشتین خواجه سیالوی رضی الله عنه
 مصرع مندرج بهر کتاب



زاده صاحب سیالوی

(زورشمس سلیمان عیان محمد دین)

اشهار

واضح باد که این ملفوظات مخزن حسنات تبویهات معدن کرامت حضرت مولانا
 شمس الحق والدین مطبوع کنانید شد بحال بخدمت برادران فی وقار و دوستان نامدار
 مهروض ای فیض انجمای میگردد و انچه اندک مناقبات و کرامات آنحضرت بدانشه زیبا نقل
 یار و دو تحریر نموده جانب این دعا گو در ضلع لاهور و کنایه مشا هدره موضع پیر تهر بنام سید
 محمد سعید رسال فرمایند انشاء الله تعالی حسب مالش بعض دوستان نیز رساله مناقب
 شمس تالیف نموده مطبوع کنانیده شود و ما علیکم الا کلبه الخ المبین والحمد لله رب العالمین

قطعه تاریخ وصال حضرت ذوالکمال خواجه پیر سیالوی رضی الله عنه مرقم
 المتعال از نتائج طبع مفتی غلام حسن لاهوری سلمه الله المتعال

درینا صد درینا صد درینا که شمس الدین امام عارفین است	هزار نفوس گدازین مهر جهان تاب
باوچ عرش از فرشتگان نیست	چو سر و جنت تا بخشش یافت
	بگفتا شمس اوج علم و دین است

ایضا قطعه تاریخ از مولوی غلام حسن صاحب لاهور فرنگوی

در گلستان خاندان چیت	همچو گل بود خواجه شمس الدین
گفت بهالش فرید عبا سے	صلح کل بود خواجه شمس الدین

ایضا از مولوی غلام حسین صاحب لاهوری

آفتاب فیض شمس دین حق	چون نداسی از جیفش شفق
روز جمعه بخت و چارم از صفر	رو به خود در مغرب مرقم نهفت

سال و چهلش عقل شمع فیض گشت	بهر تاریخ چو یاسین نکر کرد
ایضا از مولوی علامه یاسین صاحب	
بست و چارم از سفر باز جهان بیرون بزم از حاشی علم و عمل حکم و دروغ فضل و کرم	آنکس چو نین تن شاق وصل حق چو شد کردم چو فکر سال و شبی در سر یا اینهمه
ایضا از جامع زاد حرم بخش صاحب پور دهنوالوی	
گشت سوی خلدیان رونق نوز آتش هجران بسینه نوا دسوز بودیوم الحبه روزی نیکاروز شاه شمس الدین واصل شد بهروز	بیر کامل مرشد بن شمس دین بست چارم از صف تاریخ بود دفن چون کردند نیر ز سنین بهر سال انتقالش بخش گشت
ایضا قطعه	
همه عالم از در خوش چینی خرد گفته چرخ بود وینی	محمد شمس دین بد خرم نور چو تاریخ وصال آن شیخ جستم
ایضا ابیات تاریخ انحضرت	
گشت پنهان شمس عالم زیر میخ گشت زین دار الفیاء و امن گنجان گشت از دست قضا کجمر نجان جز شکیب و صبر کس غمخوار نیست کاندان روز وصالش در نمود	صد دریغ و صد دریغ و صد دریغ اکشف وقت سلیمان زمان چو نین فیض آتشی بد روان باقضا حق چو جاب چاره نیست روز جمعه بست چارم صفر بود
پیشوای پشیمان و درج رفت	اتقیر تاریخ وصالش باز گشت

ایضاً ابیات تاریخ حضرت

خوبی منی خوب صورت خود مثال تابع شریع محمد مصطفی بست زرین دارِ فنا رخسارِ سحر گفت دلف نیکو خصلت نده دل گفت دلف فیض ملک نرد زین بود پیدا عاشق صادق خدا	بود شمس الدین عارف باکمال پیشوا خلق صوفی باصفا شب جمعه در بست چارم بر صفر سالها تاریخ آن جبرقنده ظل سالها تاریخ آن ثابت یقین سالها تاریخ آن نور الهی
---	---

ایضاً الفاظ تاریخی

و ده ده شمس شرع رسول و ده ده عنبر نواز و ده ده خوبیر مهر رب رعیت نبویه نیک خصلت حلیم بود عجب پیغمبر بدل شیخ بلند قدر نور رب رعیت شمع فیض

ایضاً نظم تاریخ وصال حضرت

آن شمس بن محمد که چو کیتاے عهد بود ذاتش سهیل بود که بر او چو نهد تافت آن ذاتی مثال که در پرده بجا داشت شاهای غریب پرور عاجز نو از بود عمرش گمان بود و تولد چه اختصار	که قاف تا بقاف عیان شد جمال او نشکین عالج ز شعاع کمال او نخیر ظهور کرد بر انگ و مثال او خلق عظیم داشت چو گویم خصال او شمس ز نیر کشور و سین وصال او
--	--

ایضاً ابیات تاریخ وصال خواجہ سیال

چراغ خاندان چشتیان بود پس وصال آن ذات حق بود	غیر تابان و نورش در جهان بود خود گفته که مناجات جهان گو
---	--

<p>از ویران شدن چون من گریه بار سوم باره چو زودم وقت ایضا چهارم باره بامن کردار شاد پنجم باره چون سائل شدم ز</p>	<p>بگفت از ه و لے مفر سیدی یا بگفت کاشف راز خفیتا کز یکبای دبی بلغم مدرم باد بگفت کنیتا فیض حدی کو</p>
ایضا قطع تاریخ	
<p>چون آن شمس منور عالم افروز چو پر سیدند از سال وصالش</p>	<p>نهان گشت از جهان با امر مسود بگفتم به جهان خورشید دین بود</p>
ایضا قطع تاریخ	
<p>اندرین سال خواجہ کرد وصال بست چارم صفر بروز جمعہ</p>	<p>شاه دین مستال پسیمال نور اللہ متبرہ المتعال</p>
ایضا	
<p>چو شمس الدین بدایت عالم افروز دشام فرقتش شد تیرہ دنیا چو تاریخ غروبش جستم عقل</p>	<p>بمغرب گور رفت از امر مسود رہ مقصود ہر یک گشت مفقود بگفتا ہر یک ہم خورشید دین بود</p>
قطع تاریخ مطبوعہ کتاب ہذا از رسم بخش لاهوری و ہندو الوی	
<p>ہزار شکر کہ یہ کلام فیض انجام سغن جو بولے حیاتی مین شمس الدین خدا کے بندو کی چھپائی ہے ہی کلام نظر سنی کھینچا جاہن تو عاشقہ کا طریق</p>	<p>مرآة العاشقین جمعی عجیب و غریب لکھے ہیں انہیں محمد سعید باتر شیب ازل سے اتر ہو ہیں حکمے نقیب خرید انکو مطالعہ مین کرای میر و حبیب</p>
<p>کتاب چھپ چکی ساری بخش نے تاریخ لکھی ہے مرآة العاشقین عجیب</p>	

بسم الله الرحمن الرحيم

اعراس اہل بیت علیہم السلام و اولاد علیہم السلام

الفاظ تاریخی

شهر محرم

۱	۱	عرس حضرت عمر ابن الخطاب رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱	پاک مدد بنیا پاکت
۲	۲	عرس حضرت شیخ اشعور شہاب الدین سحروردی رضی اللہ عنہ	۱	زادہ شہاب الدین
۳	۳	عرس حضرت خواجہ معروف کفری رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲	زیدہ اصغیا
۴	۴	عرس حضرت خواجہ حسن بصری رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۴	مادی ملک
۵	۵	عرس حضرت خواجہ فرید الدین ابو دہنی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۵	خود دین زید و حید
۶	۶	عرس حضرت امام شہید کربلا امام حسین علیہ السلام	۱۰	حبیب ازل
۷	۱۲	عرس حضرت خواجہ علاء الدین مری رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱۲	مصر بان
۸	۱۹	عرس حضرت امام زین العابدین علیہ السلام	۱۹	عابد زاید

شهر صفر ختم الله بالخیر والظفر

۱	۱	عرس حضرت خواجہ توسوی محمد سلیمان رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱	قطب حق فرید الدین گزادہ
۲	۲۲	عرس حضرت شیخ زاجن رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲۲	
۳	۲۴	عرس حضرت شیخ شمس الدین سیالوی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲۴	وہ وہ شمس رسول
۴	۲۶	عرس حضرت شیخ علم الحق والدین رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲۶	
۵	۲۷	عرس حضرت خواجہ عبدالواحد رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲۷	امام عبد واحد
۶	۲۸	عرس حضرت شیخ یحییٰ المدنی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲۸	عاشق سخو

شهر ربیع الاول

۱	عرس حضرت محمد بن الصلحہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم	۲	گشت از سال تحلیف عیار
۲	عرس حضرت فضیل ابن عیاض رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۳	سید قطاب
۳	عرس حضرت خواجہ حسن عسکری رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۴	امام تقیول
۴	عرس حضرت امام حسن علیہ السلام	۵	محب
۵	عرس حضرت خواجہ قطب الدین بختیار خاں خوارزمی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۶	قطب الدین مقدس قطب
۶	عرس حضرت خواجہ کلیم الدین بادی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۷	شیخ کبیر
۷	عرس حضرت خواجہ شیخ محمد رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۸	شیخ اسلام
شهر جمادی الاخر			
۱	عرس حضرت خواجہ ابوسعحاق شامی رحمتی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲	قطب لوصیلین
۲	عرس حضرت شیخ عبد القادر جیلانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۳	ماہ عالم قطب بانے
۳	عرس حضرت خواجہ نظام الدین بدایونی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۴	سوار حق قطب لحد
۴	عرس حضرت خواجہ طاهر الدین ابویوسف رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۵	عارف حق
شهر جمادی الاول			
۱	عرس حضرت شیخ سراج الحق والدین رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲	صاحب کرامت
۲	عرس حضرت خواجہ ابوسعید اوسم رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۳	قطب حق
۳	عرس حضرت امام محمد تقی علیہ السلام	۴	محب علی امام ہدایت
شهر جمادی الاخر			
۱	عرس حضرت خواجہ الی محمد چشتی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲	محمد پیشوا
۲	عرس حضرت خواجہ ابی احمد چشتی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۳	ولی میر جہان
۳	عرس حضرت امیر المؤمنین ابی بکر صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۴	از احمد شہ سال تحلیف عیار
۴	عرس حضرت شیخ محمد طویل معروف شیخ حبیب الدین رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۵	شیخ طویل مکرم بود

۱۹۹	۲۷	عرس حضرت خواجہ مولانا قزالحق والدین رحمۃ اللہ تعالیٰ عنہ	۵
محبوبہ بھیر سنگھ		شہر سرجا مبارک	
۵۲۷			
۹۳۳	۱	عرس حضرت خواجہ بودو دچستی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱
آفتاب پند	۶	عرس حضرت خواجہ حسین الحق والدین رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲
۱۸۶	۶	عرس حضرت امام موسیٰ کاظم علیہ السلام	۳
سید ولی احمد	۱۳	عرس حضرت خواجہ حاجی شریف زندی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۴
۹۱۲	۱۵	عرس حضرت امام عبید صاوق علیہ السلام	۵
حاجی شریف	۱۵	عرس حضرت امام اعظم رحمۃ اللہ تعالیٰ عنہ	۶
۱۸۹	۲۶	عرس حضرت شیخ احمد معروف بک بیان جی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۷
عقی طلب	۲۷	عرس حضرت شیخ نصیر الدین بک بن محمد دین رحمۃ اللہ عنہ	۸
طالب حق		شہر شعبان	
	۱۶	عرس حضرت ابو الفتح رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱
		شہر رمضان المبارک	
۲۵۰	۲	عرس حضرت خواجہ بکری قطبی رحمۃ اللہ تعالیٰ عنہ	۱
۲۵۰	۱۸	عرس حضرت خواجہ نصیر الدین پراغ دہلی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲
پیر پال قطب الحق	۲۱	عرس حضرت امیر المؤمنین علی کرم اللہ وجہہ	۳
۴۲۹	۲۱	عرس حضرت امام سوائے رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۴
سربراہی و سید سعید	۲۹	عرس حضرت شیخ محمد علی کھڑوی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۵
زاہد پاک		شہر شوال	
۴۰۰			
قطب زمین			
۱۲۵۲			
۱۸۱۶	۵	عرس حضرت خواجہ عثمان بہرونی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱
تاج الاصفیا			

۲۸۶ کامل امین الدین ۴۲۵ اشرف الاقطاب	۴	عرس حضرت خواجہ ہیرہ البصری رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲
	۱۱	عرس حضرت خواجہ ابیخیر سرد رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۳
	۲۲	عرس حضرت خواجہ مجد دین بن شیخ سراج الدین بن ابی نعیم	۴
۴۴ پیر دین	۲۵	عرس حضرت خواجہ خدیفہ العرشی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۵
		شہر ذی القعد	
۱۲۴۲ شیخ العالمین ۲۵ بارشاہ انشیا ۹۵۶ تقی اہل تقین ۹۵۶ نہاد محمد حسن حق پرست	۱۲	عرس حضرت خواجہ نظام الدین ابی مرگہ آبادی رضی اللہ عنہ	۱
	۱۶	عرس حضرت شیخ ابی الفتح گیسو داری رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲
	۲۵	عرس حضرت شیخ جمال الدین رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۳
	۲۸	عرس حضرت شیخ حسن محمد آبادی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۴
		شہر ذی الحجہ	
۱۲۵۵ شیخ و فاضل ۲۲۱ زابد صدیق ۳۵ حبیبہ احد ۳۲۴ صدیق مکمل	۳	عرس حضرت خواجہ نور محمد ہاروی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱
	۶	عرس حضرت امام محمد تقی علیہ السلام	۲
	۱۴	عرس حضرت امیر المومنین عثمان بن عفان رضی اللہ عنہ	۳
	۲۰	عرس حضرت جمال الدین سعد بن شیخ جعفر بن ابی نعیم	۴
	۲۶	عرس حضرت شیخ شبلی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۵
تمام شد اعراس چہر ان چہشت اہل بہشت رضی اللہ تعالیٰ عنہم			
بیت			
چند روز این سخن را مالک عبیدی نوشت		در نہ ملک و مالکان مملوک ذات کبریا	
بقیہ نامہ سوریہ کیلانی غفر عنہ			

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حد سید لائق ہے ذات کبریا کیو سہلے
بعد حمد و نعت کے صلوات بھیجوں و سب دم
دی مجھے اپنی طہنت یا روف المؤمنین
یا الہی دے مجھی شوق وصالِ حدی
البتا کرتا ہوں تجھ سے یا علی السامع
انما حسنه وہ بھی اور قول ہوتا ہے یا صفا
کھول دی سر اور وحدت یا وحید الواحد
فضل کر میرا اور تو یا کریم الاکرمین
ہب لک ملکا کسیر ایا تمیک الماکین
تو لاسید یا دے مجھی تو یا حفظہ المؤمنین
امن و کجگو آٹھے دین و دنیا میں مدام
شاو کہ جگو آٹھی غنیمت زدہ ہوں بنوا
نفس شیطان سی پناہ وہ یا قیہ لقا دوز
کر عطا جگو آٹھے درجہ ابدال و قطب
یا آٹھے دور کر مجھے غم دنیا و دین
حوض کوثر دی مجھی اور قرب ختم الانبیا
دور کر مجھے الہ غم الم و در حزن
حج اکبر کی شرف دی مجھی میری خدا
اعظمی الا فاحلا لا یزق المحالین
کر میں دلی سے میں تو کر قلبی یا مجھیں

نعت شایان ہے رسولِ مجتبیٰ کیو سہلی
آل و رحاب واحد مصطفیٰ کیو سہلی
سید البر ختم الانبیا کے واسطے
ہم طفیل انبیا اور اولیا کے واسطے
دی لقا مجھ کو علی اکرم تھے کیو سہلی
شہ حسن بصرہ امام اولیا کیو سہلی
شیخ عبدالواحد پیر کے ہا کیو سہلی
نہ طفیل ابن نیاز اہل حیا کیو سہلی
خواجہ ابراہیم ادہم با صفا کیو سہلی
شہ سید الدین زاہد پیر کیو سہلی
شہ امین الدین امین اولیا کیو سہلی
خواجہ ہمشاد دی رہنما کیو سہلی
شیخ بوسحاق شامی چشتیا کیو سہلی
خواجہ ابدال احمد چشتیا کیو سہلی
از طفیل بو محمد ہشیو کے واسطے
از طفیل یوسف بردار جاکو سہلی
حضرت سودر صاحب تپا کیو سہلی
خواجہ حاجی شریف عتبہ کیو سہلی
شیخ عثمان ہر دنی صاحب سخا کیو سہلی
شہ معین الدین معین صفا کیو سہلی

یا آٹھی کی جیسے قطاب اپنویں قبول
 فرمیتا کر مجھے تو یا آلہ الم المین
 یا آٹھی کے کرچے محبوب اپنا تے ریا
 کھول دے شکل میری تو یا نصیر الناصرین
 یا آٹھی کر کمال اپنے سی مجھے کبھی کمال
 روشنی و دل میری کو یا رشید المرشدین
 ہب لنا علم اعظم یا علیم العالمین
 کر میری لجاؤ ما دیا آلہ محمودین
 حسن سیرت وی محبوب اور صدق خلایق
 المددای خالق اور مالک ملک بقا
 آرزو کرتا ہوں تجھ سے غفور اللذین
 کر دینی میں نکاتہ ای حکیم الحاکمین
 یا آٹھی کر کلام اپنے سے جبکہ ہم کلام
 رحم کر مجھ نا تو ان پر یا رحیم الرحمن
 فقر و محنت سے تجھ سے چاہتا ہوں آٹھی ویدم
 کر نگاہ مجھ حال پر تو با نظیر الناظرین
 انت مولانا انت لاوی انت غفار الذنوب
 کر تو روشن دلیرے کو یا آلہ العالمین
 جب جگہ و مال و دخل حد اور حرص کلام
 ہو ریا و کبر و عجب و غصہ صر کلام
 صبر و تو بہ شکر نعمت پر اور خوف و جا

شیخ قطب الدین قطب لائق کیا اسے
 شہ فرید الدین ہمدانی کیا اسے
 شہ نظام الدین نظام اولیا کیا اسے
 شہ نصیر الدین چہرہ رنج اولیا کیا اسے
 شہ کمال الدین کمال لائق کیا اسے
 شہ سراج الدین سراج با صفا کیا اسے
 شیخ علم الدین عالم نے کیا اسے
 خواجہ محمود دجن اولیا کے واسطے
 شہ جمال الدین جمال با صفا کیا اسے
 شہ زمر حسن محمد ماہ لقا کیا اسے
 بخش محشر میں محمد رہنما کیا اسے
 حضرت یحیی مدنی مقتدا کے واسطے
 شہ کلیم اللہ کلیم کبریا کیا اسے
 شہ نظام الدین ثانی مقتدا کیا اسے
 شیخ فخر الدین فخر الاصفا کیا اسے
 خواجہ نور محمد رہنما کیا اسے
 بخش مجکوشاہ سلیم مقتدا کیا اسے
 شیخ شمس الدین شمس اولیا کیا اسے
 دور کر ہر ایک کو سب انبیا کیا اسے
 امین میں کہ سب جملہ اولیا کیا اسے
 کر علی مجکوشہید کر ملا کیا اسے

چشم بگو خلق تخلص و رضا ہوں قضا یا اگلی ہو دعا میری طرف سے ہم سلام الحمد للہ کہ ہوا مرقوم یہ شخصہ تمام محمد عید ملو اکا یا اکہ العالمین	بخش ان سب کو نام با صفا کیو اسلے خدمت میں جلا دیا او چشتیا کیو اسلے خاوان خواجگان چشتیا کیو اسلے خاتمہ با بخش کر کل اولیا کیو اسلے
---	---

تمام شد سداختہ نظائر تہذیب و تمدن و تہذیب و تمدن و تہذیب و تمدن

بعض غزلیات عجیبہ کہ بعض حضرت مولانا خواجہ شمس العارفین شہید

بسم اللہ الرحمن الرحیم

در بشر خوانمت مای دوست مہر و پر نور پاک و فسانت حدیث گل آب در مرآت صورت ناظر و منظور توئے ہر صورت بخواند کہ کند بند ترا عمر خوانمت آن دم کہ عیان منی دانگو از دید عشاق تو باشی ناظر	این بھیر تو حجابست تو چہ کیو زگری محض لطف و بہانہ است لباس بشری و حدت ذات تو از وہم و آئی ہست بری در صورت ناظر سے امانہ اسیر صورت سے جان ہے خوانمت آند کہ نہان میگذری چہیت جامی کہ کند دعوی صاحب نظری
--	--

مولود حسن

تا جلن کر حسن کمال محمدی اندازات نے شال کہ پنہان بر پر بود مرغ دلم کہ طائر قدس آشیانہ بود نقش و نگار ہر دو پہانش زیبا و رفت ہرگز نمید این دل غم دیدہ حسن	پہ نور شد جہان ز جمال محمدی نے پرین شعیان بشار محمدی شد و ام دانہ اش خط و خال محمدی آن دل کہ بست نقش خیال محمدی تا زندہ شد ز ذوق وصال محمدی
--	---

ایضاً مولود حسن

<p>اسی کہ شرح الضحیٰ آمد جمال سب کو تو میں ہر دندان تو از یس نشانے میدہد نسو فیہ شفا شمد گفت از خوش است اسی و حشمت سر ناک از کحل باز غلہ قلبہ دلی کسب جان یا رسول اللہ</p>	<p>نخستہ و السیکل وصف فیض خبر بدی بسوچ قسم دار حلقہ گینوے تو مایہ سے انظار آمد لپے لپوے تو قابہ تو سینہ ست رنر گوشہ ابروی تو سجدہ مسکین حسن ہر لحظہ با واسوئی تو</p>
--	--

مولود شمس تبریز

<p>یار رسول السو حبیب خالق یکتا توئی نازنین حضرت حق صدر بدو کائنات در شب ہولج بودی جبرائیل اندر کتاب یا رسول اللہ تو دانی اسات عا جز اند شمس تبریزی چہ داند نعمتے پیغمبر</p>	<p>برگریدہ ذو الجلال پاک ہوتا توئی نور چشم انبیا چشم چراغ ماقوئے پانہادہ بر سیری گنبد خضر توئی عاجزان را رہنمائی بی سر سامان توئی منصف و محبت و سید عالم توئی</p>
--	---

ایضاً غزل در توحید

<p>من ذات بخت بطلقم ہم وصف ہم سہا ہم اول منم آخر منم طب ہر منم باطن منم وحدت منم کثرت منم معنی منم صورت منم ہما کن منم سائر منم بے باطن پر طائر منم علمی منم سفلی منم ہم دین و ہم عقبی منم عالم منم آدم منم ہم شادی و ہم غم منم بنی ہم انیسے منم ہم عرش ہم کرسی منم عالم منم قابل منم ہم عارف و ہم غافل منم</p>	<p>ہم نقش و سوج و قطرہ ہم جوئی ہم دریا ہم غایب ہم حاضر ہم کتاے و یکنا ہم ہم نور و ہم ظلمت منم پیمان منم پیدہ ہم درد و دور و از منم چون قطب پیر جاتم محبت منم و دعویٰ منم عین ہمہ شہادت ہم ہم درد ہم مرہم منم ہم لا و ہم الا ہم ہم عالم قدسی منم نور جان اگر ہم مرشد منم کامل منم ہم سوسن و لہا ہم</p>
--	--

هم شریک هم ایتقان منم هم منع و هم شان منم
بیجا و در هر جا منم در هر دل و انا منم
هم زاهد منم بی شور و شر هم عاشق بی پشور

هم قدر هم ایمان منم هم مؤمن و هم عاشق منم
در دیده کا بنیان منم در هر زبان گوایتم
هم از اسیر کیست بنهر هم زندنا پر کوه منم

ایضا غزل در توحید

ز شوق روسه جانان آن چنانم
چنان مستم رقم در بحر وحدت
چو از خود فانی و با تن باویم
موا لید عناصر غریب را نیست
منو ما بود بود و عیال
گهی در صورت قمر گه لطف
گهی آژاده از هر قید گاه است

که سحر از پا و پا از سحر پندم
که از کشت تیرگی بیکدیگر انم
از ان هم جسم هم جان و جها تم
حقیقت هم زمین و آسمانم
گهی بند او دیگر دم هنام
گهی کاف رگه مؤمن از انم
اسیر گه چنین و گه چنانم

غزل اسیر

شد نقش موج ملور یا عیان
چون ظهور حبله اسما باست
هر دو عالم شد پیوستی با عیان
نیست عین الم در حقیقت جلال

اسیر در عالم تو میخوابی منم
منظم بر اوصاف رحمان منم
اصل هر پیدا و پنهان منم
گنج بی پایان اگر دان منم

غزل حامی در توحید

سایه است سر عشق در اعیان علی الدوام
که هر چو تاب ملحق ویدار خود ندید
مکن تنگنای عدم ناکشیده خست
قدحیر تم که این همه نقش غریب چیت

کالسیب الدجاجة و تمس منم
درین سوی اهل نظر سیکند منم
واجب بجلوه گاه عیان ناهله کام
بر لوح صورت آمد هوش منم

<p>بر شوخه چرخ جلوه احکام خوش گام در جام عکس یاده دور یاده رنگ جام جمع محبت جوئے که انعام ما کرام مادر میانه کثرت موهوم واسع عالم</p>	<p>هر یک آنچه یک زمهر است کن دگر باده جهان و جام نهان آمده پدید قوی گشت گوئی که آغاز ماجه بود جامی معاد و مبداء و حدیث و بس</p>
---	---

نخل جامی در توحید

<p>الآن ما تنبیه بر عما علیہ کان فلک واحد متجلی بکل شان فی حد ذاتہ نہ عیاست نہ نشان نام متنوعات ظهورش بود جهان گنیا بجز زبان تو توانا بصیرت توان رمز نیست کس مگر حدیثت کمدان</p>	<p>آن کا جن بود نه بود از جهان نشان اعداد کون کثرت صورت نامی است هر چند در نهاد عیان نیست غیر او نوریت محض کرده باوصاف خود ظهور و انا بهر بصیرت بینا بهر بصیر جامی کشیدم دایره زبان را که شیر عشق</p>
--	---

نخل جامی در توحید

<p>گاهے نمودہ ظاہر و گھٹھہ مظهر آید وہ حکم عقل این دگران دیگر آمد غالب شدہ بکوت صورت برآمد در چشم منکران چشم از سر آمد هر چند کہ لظہور و لیلون بر تر آمد با و ان عاشقان بلا پرور آمد بر شکل دلبران پر سے پیکر آمد و از جملہ سرداران جان بر سر آمد محتاج ہر حلقہ زمان پرور آمد</p>	<p>ای جاودان بصیرت اعیان برآمد از روی ذات ظاہر و لظہور یکیت یک بی صورت عشق دلے عشق صورتش یعنی غارتناست بھر صورتے کہ ہست در موطن ظہور و لیلون نیست غیر او کا ہن کشیدہ جاوید عاشقے عنان کا ہن گرفتہ جلوج معشوقے سہین یکجا نشہ بر سر صدر جلال و جاہ یکجا نقد نرقہ فقر و فنا بدوشش</p>
---	--

<p>هر جا بختی نظاره ستاده است منتظر بنوده زوئی مهوش ز بهر عاشقان همراه وحی گشته روح القدس شده بحریت متفق کز اوصاف مختلف بیرون ز عشق و عاشقی و مشوخی نیست مشتق چونیک در نگری عین مصداق نشگفته است حب ز گل و حدت باغ عشق جامی ندید رنگ زان گل عجب بدا</p>	<p>منظور هم خود است که منتظر بر آمده و لکن گشتا و چشم و تماشا بر آمدی پیغام خود در مانن و مغیب آمده باران قلمره و حدت و گوهر بر آمده این هر دو اسم شش از ان مصدر آمده کاندر صفات ظاهر خود منظم آمدی هر چند گاه صفت بر گاه صفت آمده که غم کبود خست بر چون پلوف آمده</p>
---	--

غزل بکر جامی علیه الرحمۃ در توحید

<p>هر جا که کنم خانه ترا یا بزم گه خواب کنم و گه خانه گیرم تنها در بزم قدح نوشان در چشم و فاکوشن و صحبت هر چمنی کافرو خشت شمع گر جانب میخانه آیم پے پیما از سر کمر شمش خرقة بدبک سر شوم غرقه از خود بگل جایی پیرن در گنای</p>	<p>هر گز نه روم جامی کا نجان ترا یا بزم در خواب ترا بنیم در خانه ترا یا بزم مشتوق ترا دانم جانان ترا یا بزم گیرد سر آن گردان پروانه ترا یا بزم در دست بی آشیان پیمان ترا یا بزم در هر صدف پنهان و روان ترا یا بزم کاندر تنق و حدت بیگانه ترا یا بزم</p>
---	---

غزل نیا در توحید

<p>من پاکباز عشقم فوق فنا چشیده من نذر ذات حق اسی صاحب بصیر در صد تم نظر کن اندر مرقعه خلیق روح الکی ام من جانی ندای امن</p>	<p>آهوی دشت دایم انما سوی سیده در صورتی که چه از خاک آن سیده نقاش دست قدرت تصویر هر کسیده از صنعت عجیب و آب و گل و مید</p>
--	--

من جلوہ گاہِ داتم ہم متلھ صفا برتم ہر پیر ماسے وہے مارا حجاب دارد قول نیاز بشنو یعنی زخو و بدون شو	ہم اصل کا نام تم از نورش آفریدہ دیدم بروغنی جانان ہر پردہ نامو دید چون از خودی برای باشی خدا رسیدہ
--	--

غزل دیگر در توحید

عکسِ رخسارِ در آئینہ جان نبود دل بجاناق وہ دیدایش و حضور عاشقا زاکہ بود متبلہ جمال جانان ساقی عشق بیکجست سہ چہرہ ست فگند ہر کہ سر باخت بہ میدان با این بین	نیک دیدیم کس تو جان عین تو بود روز خود گم شو بخشین کہ ہن سہ دور نبود هیچ نایب جز از ترک وجود من ندانم درین بادیہ او مایہ چہ بود عاقبت گوئی سعادت ز میان او پر بود
--	---

غزل احمد جام صبا در توحید

ما شاہیان قدم از لامکان بریدہ اسرار کنت کنز البروح دل نوشتہ سیم غرقاف تو ہم این دامن کون حبستہ ہر کس چشم صورت ما را کجاست نہاد احمد نیم کہ اویم از خود سخن چہ گویم	بہر شک و شکیدم در قالب آرمیدہ در تائید عبادی اے قریب دیدہ طاؤس باغِ عرشم از آشیان پریدہ مانور کردگاریم در آب و گل و میدہ در سیکیم نظر کن کن قدرت آفریدہ
--	---

غزل دیگر در توحید احمد جام

من عاشق بدنامم دیوانہ و بدکارم فی مومن نے مسلم نے کافر نے ملحد کہ رود و نہ در ضو انم کہ بیل بستانم من عاشق جان بازم معشوق سزاوارم سیم غز کہ قافسم در مست جنین لافم	والہ نبود عارم گر یار بود یارم فی مست نہ ہشیارم دامنک چہ دیندارم کہ روز گذشت گم گشت شمع شب تارم من ترک سزاوارم من دلبر عیارم شاہیان چہ جان گیرم پرواز جاندارم
--	---

من دلبر نبیا نم بر صورت انسانم	من قادر جبارم مستاکم و فقارم
احد تو بخوان ما را حب حق تو بدان	از مذہب ینداری نبیزارم پسینارم

غزل جامی اور توحید

خز جانفست نام دل بر ما	لا اِلهَ اِلاَّ اَنْتَ اَسْمُہُ وَاَنَا اَعْلَمُ
نام او گنج نام او لاہوت	الْحَمْدُ لَكَ بِمَنْحَانِ وَاَنَا اَوْسَعُ
ہم اسمبہ مظاہر ذات اند	ہمہ شیا منطہا ہوا سکا
لَا اَرَا فِی الْوُجُودِ اِلَّا هُوَ	محو شد نام غیر نقش سوی
ہستی مطلقیت و وحد صرف	اَیْنُ ہُوَ اَیْنُ اَنْتَ اَیْنُ اَنَا
من و او توجو از میان بر نہات	میر و وحد حشد از ہمہ یکنا
جان حبامی ز نکتہ وحدت	نشد چو مانے از دریا

عشق دل اسیر در توحید

وہو معکم زین معیت حق چہ خواست	یعنی واجب را نہ ممکن جلوہ داشت
گر نہ حشیش دانا در جلد مات	این نمود و بود عالم از کجا است
از تجلی جمال وحدت ست	در حقیقت این کہ کثرت را بقا است
ہستی عالم ہمہ ہستی اوست	بی بقاے حق جہان عین فناست
ہر چہ دار و نقش ہستے در جہان	سرب آئینہ و کجہ حجاب است
حق و باطل آئینہ یک دیگر اند	ہر دو در معنی ہم الا و لا است
گر بصورت غیر باشد یار ما	چون بمعنی بگرے از عین است
ہر دو با ہم سچو موج و بحر دان	در تو جام و بازہ گوئے ہمہ و است
کُلُّ شَیْءٍ کَاکِبٌ دَانِی چہ گفت	ای اسیر دوست بی نا و شہادت

غزل دکنی در عشق

اندازان در دیکه در دل بود و زبان یافتیم
 جستجو کردیم بسمه در مدرسه لیکن عشق
 سالها گشتیم بی در مسجد و در صومعه
 کار من هر خطه عشق ماه روایت و بس
 چون گرفتیم ساغسکه از دست پیر عیبه
 بنهر چال و کبرم و چشم من یاد دگر

در حجاب زلف جانان نور ایمان یافتیم
 این چنین اسرار اندر بزم زندان یافتیم
 مقصد دل هر چه بود از کوی جانان یافتیم
 زانکه اندر روی ایشان حسن و جمال یافتیم
 از شمول فضل و این سبستان یافتیم
 این سعادت و حدی از فضل جان یافتیم

غزل خواجه حافظ

اگر آن ترک شیرازی بدست آورد دل مارا
 بده ساقی می باقی که در جنت نخواهی یافت
 فغان کین کویان شوخ شیرین کاشته شود
 جفا گفتی ز جور ستم عفا کند نگو گفتی
 سر آن حسن و زلف ازون که یوسف شست و شستم

بخیال بند و پیش چشم قمر و بخارا را
 کنار آب رکب آباد گل گشت مصلی را
 چنان بر دند صبر از دل ترک کان خجانه بخارا
 بر لبه کج می نرسید لبش شکر حرا را
 که عشق از پرده عصمت برون آورد زلیخا را

هم کاتب الیزیر

غزل گفتی و در رفتی بیا و خوش سخن جان حافظ
 که بر نظم توافت اند فلک عقد در یارا

بسمه تعالی

تمام شد غزلیات



3002

فہرست مطالب مرآۃ العارفین

مطلب کتاب

بجہ	مرآت
۱۷	مرآت اول در ذکر نعمت حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
۲۲	مرآت دوم در ذکر فضیلت خلق اہل بیت آن سید المرسلین
۲۳	مرآت سوم در ذکر فضیلت ازواج مطہرات و اہل بیت آن
۲۵	مرآت چہارم در ذکر تقسیم و تکریم سادات کرام رضی اللہ تعالیٰ عنہم
۲۹	مرآت پنجم در ذکر فضیلت عشر مبشرہ رضی اللہ تعالیٰ عنہم
۲۹	مرآت ششم در ذکر فضیلت مہاجرین و انصار رضی اللہ تعالیٰ عنہم
۳۰	مرآت ہفتم در ذکر عقاید و اصول دین و اطاعت مجتہدین و جہان
۳۰	مرآت ہشتم در ذکر طلب علم و فضیلت آن
۳۹	مرآت نہم در ذکر طہارت و صلوۃ و متعلق آن
۵۵	مرآت دہم در ذکر زکوۃ و زمت تارک آن
۵۷	مرآت یازدہم در ذکر روزہ
۵۷	مرآت دوازدهم در ذکر حج و فضیلت بیت اللہ شریف
۶۳	مرآت نیز دہم در ذکر تلاوت سترآن و زمت قاری بے عمل
۶۴	مرآت پہار دہم در بیان ذکر حق سبحانہ و تعالیٰ و فضیلت آن
۶۸	مرآت پانزدہم در ذکر فضیلت در و و شریف
۷۰	مرآت شانزدہم در ذکر اوراد و نگہداشتن وقت آن
۷۹	مرآت ہجدهم در ذکر فضیلت عبادت و زمت تارک آن
۸۷	مرآت نوزدہم در ذکر فضیلت اخلاص و زمت ریا
۸۸	مرآت دہم در ذکر محاسبہ مراقبہ
۸۹	مرآت سیم در ذکر توکل و صبر
۹۳	مرآت بیست و یکم در ذکر زمت غضب و فضیلت حسان و تحمل ایذا
۹۸	مرآت بیست و دوم در ذکر سخاوت و زمت ہماناوی و فضیلت اعراس خواجگان
۱۰۷	مرآت بیست و سوم در ذکر جہاد و صغیر و جہاد اکبر و جنگ و صلح و ہمہ رعایا و رعایا

- ۱۱۰ مرآت بست و چهارم در ذکر زهد و مجاهده حضرت خواجه توسی و جزآن
 ۱۱۲ مرآت بست و پنجم در ذکر مذمت تکبر و کیفیت فنا و هستی موهوم
 ۱۲۶ مرآت بست و ششم در ذکر مسکاید شیطان و مذمت صحبت و خبث آن و جزآن
 ۱۳۴ مرآت بست و هفتم در ذکر فرق میان فرقه ملامتیان زمان سابق و زمان حال
 ۱۳۸ مرآت بست و هشتم در ذکر احوال فتنه رافضیه و مذمت آن
 ۱۴۲ مرآت بست و نهم در ذکر علم جفر و مذمت بهنجان و عالمان ناقص و حقه
 ۱۵۰ مرآت نسی ام در ذکر صحبت اغیار و مذمت ملازمت و شامت بدر و دار
 ۱۵۴ مرآت سی و یکم در ذکر مذمت دنیا و اهل آن
 ۱۶۲ مرآت سی و دوم در ذکر ترکیه نفس و تصفیه قلب و خواطر اربعه و حقیقت مرگ و انسان و جزآن
 ۱۶۸ مرآت سی و سوم در ذکر زیارت قبور و ادا و خوبستن از اهل آن
 ۱۷۰ مرآت سی و چهارم در ذکر کویت و فضیلت آن و خوبستن فیض انبزرگی سلسله دیگر
 ۱۷۶ مرآت سی و پنجم در ذکر تعریف و فضیلت پیر و محبت و اطاعت و آداب تصویبان
 ۱۸۸ مرآت سی و ششم در ذکر سماع و جذب و استغراق اهل لحد
 ۱۹۲ مرآت سی و هفتم در ذکر محبت خدا و رسول و دوستان و تبرکات مغرکانات اولیادنا
 ۱۹۸ مرآت سی و هشتم در ذکر عشق و فضیلت آن
 ۲۰۲ مرآت سی و نهم در ذکر سلسله وحدت الوجود و اوصاف حضرت خواجله و سلسله شریفین
 ۲۱۴ خواجه توسی
 ۲۲۰ مرآت چهل و یکم در ذکر بیماری و تبارخ و وفات حضرت مولانا شیخ شمس الدین

شعر و عاییه

ای کُن بِعَشْقِ خُویش نَمِین
 بِحَقِّ شَمْسِ الدِّینِ الْحَقِّ وَالِدِینِ